

تأمین اجتماعی برای کارگران؟

صفحه ۵ مهدی رضوی

چشم‌اندازها: «هرج و مرج» بورژوازی» یا «نظم کارگری»

صفحه ۶ م. رازی

«ثروتمندان» و «فقرا»

صفحه ۱۰ مازیار روزبه

شوراها و انقلاب کارگری

صفحه ۱۱ م. سهرابی

جنبش مستقل زنان

صفحه ۱۶ سیما پاشا

اوضاع پناهجویان در هلند

صفحه ۱۴ امیر گلزار

یاد بود ۱۰ شهریور ۶۷ صفحه ۱۵ حاکم شرع

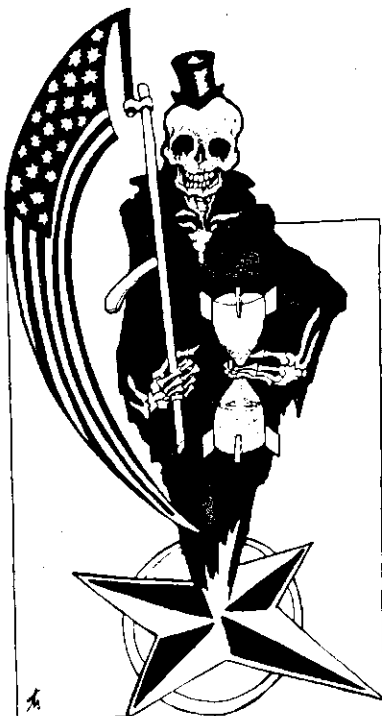
صفحه ۲۳ مویجر محبوبی

خاطرات انقلاب روسیه (۵)

صفحه ۳۱

مارکسیزم دوران ما

صفحه ۲۳ لئون تروئسکی



نقش آمریکا در کردستان

حمله نظامی رژیم عراق به اربیل (۳۱ اوت) و متعاقب آن، بمباران مراکز مخابراتی و نظامی جنوب عراق توسط دولت آمریکا (۳ سپتامبر)، درگیری نظامی «حزب دمکرات کردستان عراق» با «اتحادیه میهنی» (۴ سپتامبر) و دخالت ارتش ترکیه در شمال عراق (۵ سپتامبر)، وضعیت کنونی مناطق کُرد نشین را بار دیگر پس از اشغال کویت توسط دولت عراق (سال ۱۹۹۱)، به مرکز توجه مردم جهان تبدیل کرده است. دولت‌ها و سازمان‌های درگیر، ظاهراً کلیه این اقدامات را برای «حفظ منافع مردم کُردستان» انجام داده‌اند! چنین برداشتی دور از واقعیت است.

.....بقیه در صفحه ۳

«جنگ» زرگری آمریکا با ایران

طی ماه گذشته، برخوردهای لفظی دولت «کلینتون» با رژیم ایران بالا گرفت. تا جایی که، «ویلیام پری»، وزیر دفاع آمریکا و «نیوت گینگریچ» یکی از سخنگویان حزب جمهوریخواه آمریکا، رژیم ایران را مستقیماً متهم به دخالت در اقدامات تروریستی از جمله بمب‌گذاری در عربستان کردند. طبق منابع «غیر رسمی»، تهدیدات از «تحریم اقتصادی» فراتر رفته و قوای نظامی آمریکا ظاهراً قرار است پایگاه‌های نظامی و اقتصادی ایران را بمباران کند! (مطبوعات غربی، از جمله «ساندی تایمز»، اوت ۱۹۹۶).

«رهبران» رژیم نیز «از تداوم اظهارات خصمانه مقامهای دولت آمریکا علیه جمهوری اسلامی و ابعاد خطرناک و تهدیدآمیز این اظهارات» نگران شده و «مصرانه خواستار اقدامات مقتضی دبیر کل سازمان ملل برای جلوگیری از عواقب خطرناک رفتار غیر مسئولانه مقامهای واشنگتن» شدند (روزنامه سلام، ۱۵ مرداد ۱۳۷۵).

در واقع اینگونه سخنان صرفاً جنبه تبلیغاتی داشته، و حربه‌ای است که عمدتاً برای سرکوب بیشتر کارگران و زحمتکشان بکار می‌رود. این چنین وقایع، برای رژیمی که در حل مسائل سیاسی و اقتصادی خویش سخت گیر کرده، همانند «آیات الاهی» است!

.....بقیه در صفحه ۲

«جنگ» زرگری دولت آمریکا با رژیم ایران

.....بقیه از صفحه ۱

حمله نظامی آمریکا به عراق محکوم است! دست‌های صدام از مناطق گردنشین کوتاه!

دولت آمریکا بار دیگر قلدرمنشی خود در سطح بین‌المللی را با ارسال جنگنده‌های «بی ۵۲» خود به منطقه جنوب عراق و بمباران برخی از مراکز نظامی، نشان داد. در این تردیدی نیست که رژیم عراق یک رژیم ارتجاعی است، اما تضعیف و سرنگونی چنین رژیمی بر عهده کارگران و زحمتکشان عراق است و نه دولت آمریکا! کارگران و زحمتکشان عراق نیازی به قسیم ندارند! زیرا که دولت آمریکا اهمیتی به منافع آنها نشان نداده و نمی‌دهد. وگرنه چرا در جنگ خلیج که فرصت سرنگونی رژیم صدام را داشت، اقدام مؤثری نکرد؟ درست برعکس، دولت‌های سرمایه‌داری غربی از ترس گسترش مبارزات مردم عراق و از کنترل خارج شدن وضعیت، صدام را تعمداً در حکومت حفظ کردند. اختلاف دولت آمریکا با رژیم صدام بر سر دفاع از گُردها نیست، بلکه برای کنترل کردن رژیم صدام است. چنین رژیمی به بهترین نحوی قادر به سرکوب جنبش‌های ضد سرمایه‌داری در عراق و حفظ منافع درازمدت امپریالیزم است.

از سوی دیگر، حضور ارتش صدام در شمال عراق و مناطق گردنشین این بار با کمک «حزب دمکرات کردستان عراق» صورت گرفت. ماه پیش نیز رژیم ایران، با همکاری نزدیک «اتحادیه میهنی»، به پایگاه «حزب دمکرات کردستان ایران» حمله نظامی کرد. این سازمان‌های بورژوازی بار دیگر نشان داده‌اند که برای حفظ منافع خود و ضدیت با یکدیگر بر سر «باج‌گیری» حاضرند با همکاری با حتی دشمنان مردم خود، صدها نفر را بی‌خانمان و قتل‌اند. مردم کردستان عراق که برای اولین بار در تاریخ امکان تدارک برقراری یک حکومت «خود مختار» (در واقع «آوارگاه جنگی») در منطقه کردستان را پیدا کرده بودند، به علت جنگ «برادر کشی» ای که این دو سازمان بر مردم تحمیل کرده‌اند، چنین موقعیتی را از دست داده‌اند. اضافه بر اینها، سیاست ضدانقلابی این سازمان‌ها دست‌های رژیم‌های ایران و عراق به منطقه را باز کرده است.

ما ضمن محکومیت رژیم‌های ارتجاعی عراق و ایران در دخالت در امور زحمتکشان گُرده، به همکاری سازمان‌های گُرده با آن رژیم‌ها اعتراض کرده و سیاست‌های ضد انقلابی آنها را شدیداً محکوم می‌کنیم!

هیئت مسئولین

۳ سپتامبر ۱۹۹۶

سابق وزارت کشور نمی‌تواند باشد، که اعتقاد بخش قابل ملاحظه‌ای از هیئت حاکم آمریکا است. با چنین برخوردهایی، چگونه می‌توان تهدیدات دولت آمریکا را یک «خطر فوری و جدی» تلقی کرد؟

اضافه بر این، اخیراً (و برای نخستین بار)، توافقی بین حزب‌الله لبنان و دولت اسرائیل برای مبادله اجساد کشته شدگان جنگ، برقرار شد. این نشان می‌دهد که حتی دولت اسرائیل نیز می‌تواند در آینده در مورد مسایل مهم‌تری با حزب‌الله (و دولت ایران) به توافقاتی برسد.

همچنین سایر دولت‌های غربی (به ویژه اروپایی) مخالف اقدام نظامی‌اند. دولت آمریکا بدون کسب توافق با سایر متحدان خود به تنهایی به چنین عملی دست نمی‌زند.

«خصوصاً» دولت آمریکا با رژیم‌های نظیر رفسنجانی (و صدام) تنها در اینست که آمریکا خواهان هر چه بیشتر تحت کنترل قرار دادن رژیم ایران و تبدیل آن به یک رژیم «معقول» سرمایه‌داری است.

حمله نظامی آمریکا به عراق (۱۹۹۱) نمونه بارزی از برخورد «خصمانه» دولت آمریکا نسبت به صدام بود. نشان به همان نشانی که صدام هنوز در رأس قدرت باقی مانده و مشغول سرکوب زحمتکشان عراق و قتل و عام کردهاست! حمله اخیر عراق به اربیل (منطقه گردنشین تحت کنترل سازمان ملل) بار دیگر نشان داد که رژیم صدام در قدرت باقی مانده و دولت آمریکا، تا یافتن بدیل مؤثرتری برای سرکوب مردم عراق و کردها، قصد براندازی آن رژیم را ندارد.

گرایش‌هایی که از این «تهدید»‌ها یک «خطر فوری و جدی» و «تجاوز» نظامی به ایران استنتاج می‌کنند، سخت در اشتباه هستند.

در آن تردیدی نیست که امپریالیزم یک نظام ماجرایی و بی‌رحم نسبت به مردم ستمکش جهان است. در این امر نیز شکی نیست که دولت آمریکا حتی در صورت لزوم به دولت‌های «سرکش» سرمایه‌داری نیز حمله نظامی تأدیبی هم می‌کند. اما، اول اینکه رژیم حاکم بر ایران یک رژیم ارتجاعی سرمایه‌داری است (و نه نماینده کارگران و زحمتکشان ایران) و دوم اینکه، دولت آمریکا تنها زمانی براندازی رژیمی را در دستور کار خود قرار می‌دهد که از آن قطع امید کرده و جایگزین مناسبی برای آن تدارک دیده باشد. هیچ یک از این شرایط در وضعیت فعلی صادق نیستند.

هیئت مسئولین

۱۰ شهریور ۱۳۷۵

گرچه شایعه حمله نظامی آمریکا به ایران، گرایش‌های بورژوا- که امید خود برای «نجات» ایران را به آمریکا دوخته‌اند- سخت خوشحال کرده؛ و گرایش‌های استالینیست سابق را- که درصدد یافتن راهی برای نزدیکی به «بخشی» از رژیم هستند- سخت نگران کرده، اما این واقعۀ تنها یک جنگ زرگری بین این دو دولت است. چنانچه دولت آمریکا قصد حمله نظامی را می‌داشت، مطمئناً ماه‌ها قبل در مطبوعات غربی خبر آن انتشار نمی‌یافت!

بدیهی است که یک حمله نظامی «قریب‌الوقوع» در کار نیست. دولت آمریکا هنوز بدیل بهتری برای جایگزینی رژیم رفسنجانی، در جهت سرکوب کارگران و زحمتکشان ایران پیدا نکرده است؛ و هیچ علتی برای تضعیف آن ندارد. چنین تهدیداتی صرفاً در خدمت اعمال فشار برای «سربراه کردن» آن رژیم است و بس!

همچنین، تبلیغات اخیر «ضد تروریستی» دولت کلینتون علیه ایران، عمدتاً به علت نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری در آمریکاست. کسب آراء قابل ملاحظه «دمکرات»‌ها (و همچنین تجمع پر اهمیت یهودیان در حزب دمکرات)، بدون جار و جنجال‌های «ضد تروریستی» علیه ایران (لیبی، عراق و کوبا) عملی نمی‌توانست باشد! مطمئناً با پایان پذیرفتن انتخابات، دولت آمریکا روش‌های نوینی برای معامله با رژیم ایران پیدا خواهد کرد.

مقاله عریض و طویل اخیر آقای «ریچارد مورفی»، معاون سابق وزارت کشور آمریکا، تحت عنوان «زمان تجدیدنظر بین روابط ایران-آمریکا فرا رسیده است» مندرج در نشریه معتبر بورژوازی آمریکا، «کریستین ساینس مونیتور»، نمونه بارزی از سیاست واقعی بخش عمده‌ای از هیئت حاکم آمریکا نسبت به رژیم ایران است.

در این مقاله، ایشان می‌گویند که: «ما باید یک سیاست مسالمت‌جویانه نسبت به ایران اتخاذ کنیم».

در باره نقش رژیم در لبنان او افزوده که: «حضور همزمان آقای «ولایتی»، وزیر امور خارجه ایران با آقای «کریستوفر»، وزیر کشور آمریکا، در دمشق نشانگر این است که می‌توان حق نظامی حزب‌الله در لبنان را در قرارداد صلح (خاور میانه) گنجانده». او همچنین سیاست «دوگانه» (قهر و آشتی) دولت آمریکا نسبت به رژیم ایران را مورد انتقاد قرار داده و اظهار می‌دارد که: «این سیاست، برخورد فکری و ذهنی ما را در ارتباط با ایران فلج کرده است».

بدیهی است که درج چنین مطلبی در یک نشریه «معتبر» آمریکایی، تنها منعکس‌کننده نظر معاون

نقش «انساندوستانه» دولت آمریکا در کردستان در باره وضعیت کنونی مناطق کردنشین عراق

.....بقیه از صفحه ۱

ادعاهای کاذب آمریکا

کلینتون، رئیس جمهور آمریکا، یک روز پس از بمباران مراکز عراق، رسماً اعلام کرد که این کار را «برای حمایت از کردها» عراق انجام داده است. این ادعا کذب محض است! دولت آمریکا (و دولت های غربی) نه تنها هیچگاه منافع مردم کرد را در نظر نگرفته اند، بلکه درست برعکس برای جلوگیری از گسترش مبارزات آنها، صدام را تاکنون بر رأس قدرت نگه داشته اند. و تا زمانی که شخص دیگری با همین خصوصیات پیدا نکنند، موقعیت او را به خطر نخواهند انداخت. زیرا که خلا قدرت در عراق، می تواند مسئله ملی را نه تنها در عراق که در کل منطقه (ایران، ترکیه، سوریه) برانگیزد. طرح مسئله ملی در منطقه نیز عواقب خود را به دنبال خواهد داشت. مسئله دمکراسی (آزادی بیان، مطبوعات، حق زنان، حقوق صنفی کارگران) و به دنبال آن خواست های سوسیالیستی و نهایتاً سرنگونی دولت های ارتجاعی سرمایه داری توسط کارگران و زحمتکشان منطقه طرح خواهد شد. بدیهی است که مشکلات امپریالیزم با سرنگونی صدام دو چندان خواهد شد. حفظ یک شخص «دیوانه» در قدرت، بهتر از رها کردن کامل قدرت است. زیرا که شخص کم شعور را یا می توان جایگزین کرد و یا سر عقل آورد. اما، دینامیزم جنبش کارگری را هیچ نیرویی نمی تواند مسدود کند. برای دولت آمریکا، به قدرت رسیدن کردها - حتی تحت رهبری بورژوازی - خطراتی بیشتر از حضور صدام در قدرت در بر خواهد داشت. زیرا در آن صورت دینامیزم جنبش کارگری می تواند همین رهبری را نیز زیر سؤال ببرد.

حتی خود دولت آمریکا نیز به این سیاست اذعان داشته است. بنا بر گفته اخیر یکی از سران دولت آمریکا در مورد حمله نظامی اخیر به کردستان: «ما ماهی بزرگتری برای سرخ کردن داریم. کردها ماهی بزرگی برای ما نیستند». (روزنامه اندپیندنت، چاپ لندن، ۸ سپتامبر). در واقع این ماهی بزرگ همان «نفت» است.

سیاست دولت آمریکا در خاور میانه متناقض است: از یکسو خواهان برقراری صلح و حفظ آرامش و سرکوب جنبش های کارگری و زحمتکشان است. از سوی دیگر حفظ رژیم های ارتجاعی، اما مطیع. با این روش متناقض (اما «منطقی») «ماهی

بزرگ» به مخاطره نخواهد افتاد! دخالت دولت آمریکا طی جنگ ۸ ساله ایران و عراق بوضوح نمایانگر چنین سیاستی بود: تقویت دولت های ایران و عراق و ارسال سلاح به طرفین و تضعیف آنها برای جلوگیری از ایجاد یک دولت قوی در منطقه. تقویت این دولت ها می توانست رقابت با دولت اسرائیل را تشدید کند و آن، برای منافع آمریکا در منطقه غیر قابل تحمل می شد. ارسال ارتش ۵۰۰ هزار نفری به کویت (در سال ۱۹۹۱) و جلوگیری از پیشروی صدام به طرف عربستان سعودی نیز در ادامه همین سیاست بود.

حمله ۳ سپتامبر ارتش آمریکا به جنوب عراق (و احیاناً حملات نظامی تأدیبی دیگر)، نیز در ادامه چنین سیاستی است. اما، این بار نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، به عملیات نظامی سرعت بخشید. کلینتون آنقدر عجله داشت که نخست حمله نظامی را انجام داد و پس از آن وارد بحث و متقاعد کردن «متحدها» خود شد! در عین حال چراغ سبز را به دولت ترکیه برای سرکوب «پ.ک.ک.» و محافظت از لوله های نفتی شمال عراق را نشان داد.

در این میان دولت روسیه و فرانسه واکنش نشان دادند.

حامیان فرصت طلب عراق

یکی از حامیان پروپا قرص صدام در این میان دولت روسیه است. روسیه که در وضعیت وخیم اقتصادی بسر می برد، مانند همتای آمریکایی خود، هیچ اهمیتی به منافع مردم زحمتکش خود نمی دهد. مسئله روسیه صرفاً در این است که کجا «پول» بیشتر است! این دولت کوپنیادگزاران آن همان رهبران سابق استالینیست دولت شوروی اند، امروز به لباس سرمایه داران ظاهر گشته اند. با این تفاوت که در کلاشی دست دولت های غربی را از پشت بسته اند. دولت روسیه طی چند سال گذشته کوشش کرده است که از کشورهای نظیر عراق و ایران برای مبادلات بازرگانی و اقتصادی استفاده کند. هم اکنون رژیم عراق چیزی معادل ۷ میلیارد دلار بدهکار است (منبع فوق). دولت یلتسین، چنانچه در مقابل رژیم عراق موضع بگیرد، دیناری از این رقم را نخواهد دید! در نتیجه با روش های آمریکا نسبت به عراق «مخالف» شده است!

دولت فرانسه نیز سنتاً با رژیم عراق رابطه

سازمان های سازشکار کرد

خصلت ارتجاعی رژیم عراق نسبت به کارگران و مردم زحمتکش عراق (به خصوص کردها) بر کسی پوشیده نیست. این رژیم در هر فرصتی و تحت هر لوایی به زحمتکشان عراق (شیعیان جنوب عراق و کردها) تهاجم برده و خواهد برد. اما، این بار ارتش عراق به دعوت و همکاری «حزب دمکرات کردستان عراق» به اربیل حمله کرد! ظاهراً اختلاف های این حزب با «اتحادیه میهنی» بر سر «باغ گیری» چنان بالا گرفته که آن حزب را وادار کرده است که دست به دامن دشمن اصلی و قاتل مردم کرد، شود. «اتحادیه میهنی» نیز برای پیشبرد مقاصد خود چندی پیش دست دوستی به سوی رژیم ایران دراز کرد.

اول، بدیهی است این دو سازمان، که از حمایت اکثریت کردهای عراق برخوردارند، می توانستند به راحتی برای حفظ وحدت و منافع مردم کرد، اختلاف های جزئی خود را کنار گذاشته و کل منطقه را به مخاطره نکشاند.

دوم، اینها استدلال می کنند که دولت های غربی مقصر این وضعیت هستند، زیرا چنانچه منابع مالی قابل ملاحظه ای در اختیار این دو سازمان قرار می گرفت، لزومی برای جنگ بین دو سازمان نمی بود. درست برعکس، چنانچه منابع مالی در

پلیسی نمودند. آنها تمامی دستاوردهای دوران قیام بزرگ را نه تنها از بین بردند بلکه در برابر مقاومت‌های مردمی نیز ایستادگی کامل کردند. همپای اعتراضها و ناراضیهای عمومی که روز بروز خود را به شکل گسترده‌تر و متشکل‌تری در برابر استبداد و بی‌لیاقتی این احزاب نشان می‌داد، آنان را وادار کرد تا هرچه سریع‌تر به باتلاق خیانت فرو روند و برای حفظ قدرت منطقه‌ای خویش که در واقع موضوع نزاع همیشگی این دو حزب بر سر قدرت بوده است، به نیروهای ارتجاعی از جمله ایران، ترکیه و عراق متوسل گردند.

رهبریت بورژوازی این احزاب و عدم صلاحیت‌شان در اداره کردستان روز بروز ناراضیهای مردمی را در عرصه سیاست و اقتصاد افزایش می‌داد. تضادهای کارگران و زحمتکشان گرد با نهادها و مراجع قدرت رسمی - که در دست این دو حزب متمرکز است - چنان عمیق و حساس‌تر از گذشته شده بود که این احزاب تنها راه حل را در سرکوب کارگران و زحمتکشان دانستند. آنها ناتوانی خود را در حل مشکلات و معضلات اقتصادی و سیاسی مردم را با گلوله و تجاوز پاسخ دادند. آنها شرایط جنگ داخلی را فراهم آوردند، جنگی که تمامی آرمانها و هدفهای قیام ۱۹۹۱ مردم کردستان را نابود کرد. جنگی که صدها کشته و دهها هزار آواره و بی‌خانمانی به همراه آورد.

کشمکش و جنگ خانمانسوز این دو حزب، تاریخچه‌ای طولانی دارد و تنها محدود به شروع قیام ۱۹۹۱ نمی‌گردد. این جنگ همواره در طول ۳۰ سال عمر خود، به بهانه‌های مختلف توسط این احزاب، عواقب وحشتناکی بر توده‌های زحمتکش کردستان داشته است. در واقع وجود این احزاب در عرصه سیاسی کردستان همیشه مانع بزرگی بر سر راه استقلال و رهایی جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان کردستان بوده است.

رویدادهای اخیر از جمله لشکرکشی ایران به بهانه حمله به «حزب دمکرات کردستان ایران» با همکاری «اتحادیه میهنی»، ماهیت این حزب را به خوبی نشان می‌دهد. همچنین همکاری اخیر «حزب دمکرات کردستان عراق» با صدام ماهیت این حزب را بر ملا می‌کند.

تا زمانی که خلق کرد از زیر سلطه و حاکمیت این احزاب بورژوا ناسیونالیست خارج نشود، هیچگاه به استقلال واقعی نخواهند رسید.

تنها پرولتاریای کردستان قادر است با سایر قشرهای محروم و زحمتکش دست این احزاب بورژوا را کوتاه کرده و با انقلاب سوسیالیستی و تشکیل حکومت شورایی در کردستان، راه انقلاب سوسیالیستی را در کل منطقه باز نماید.

آزاد (کارگران انترناسیونالیست)

۳ سپتامبر ۹۶

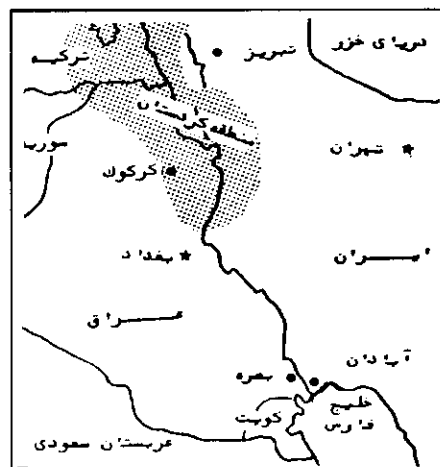
را فدای بند و بست‌های لحظه‌ای خود کرده و خواهند کرد. این سازمان‌ها فاقد اصول انقلابی‌اند. اینها نهایتاً به زحمتکشان گرد پشت کرده و آنها را فدا خواهند کرد.

تنها راه برای انقلابیون در منطقه، تشکیل سازمان مستقل بر محور یک برنامه ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری است. اتحاد عمل با سازمان‌های بورژوازی علیه رژیم صدام، با حفظ استقلال سیاسی، می‌تواند اجرا شود، بشرط آنکه این سازمان‌ها با رژیم صدام وارد معامله و همکاری نشوند.

اتحاد نیروهای انقلابی در منطقه در راستای ایجاد یک «فدراسیون سوسیالیستی» در مناطق گردنشین می‌تواند راه را برای مبارزه با سرمایه‌داری و رژیم‌های ارتجاعی منطقه و امپریالیزم هموار کند.

هیئت مسئولین

۲۰ شهریور ۱۳۷۵



کردستان عراق به کجا می‌رود؟

بعد از قیام بزرگ در بهار سال ۱۹۹۱ و شکست جنبش شورایی و کوچ بزرگ دو میلیونی مردم کرد، هر دو حزب بزرگ بورژوازی کردستان، «حزب دمکرات کردستان عراق» به رهبری بارزانی و «حزب اتحادیه میهنی کردستان» به رهبری طالبانی نقش ضد انقلابی خویش را در سر سپردگی به منافع نیروهای سرمایه‌داری منطقه‌ای و جهانی و سرکوب خلق کرد و کارگران و انهدام جنبش شورایی روز بروز هرچه بیشتر ایفا کرده‌اند.

در ابتدا بعد از انتخابات پارلمانی (۱۹۹۲) این احزاب حکم دیکتاتوری را بطور مساوی بین خود تقسیم کردند. و تمامی سرمایه ملی را اجماع از داراییهای شخصی و دولتی را به تاراج بردند و کل آنرا صرف هزینه‌های نیروهای مسلح طرفدار خویش و سایر نیروهای دیگر سرکوبگر و

اختیار اینها قرار می‌گرفت، این جنگ بسیار زودتر و شدیدتر به وقوع می‌پیوست (البته در بی‌اصولی دولت‌های امپریالیستی نباید شک کرد، آنها قول کمک مالی به مردم کردستان را داده بودند که اجرا نکردند). نیروهایی که در موقعیت ضعیف نتوانند با هم کنار آیند و یک «اتحاد» عمل علیه دشمن واحد ایجاد کنند، مسلماً در موقعیت قدرت یک دیگر را سریعتر از بین خواهند برد!

سوم، توهم این سازمان‌ها به دولت‌های غربی نه تنها ماهیت بورژوازی این سازمان‌ها را نشان می‌دهد، که نمایانگر عدم درک صحیح اینها از سیاست‌های امپریالیستی در منطقه است. آیا واقعاً اینها تصور می‌کنند امپریالیزم آمریکا دوست مردم کرد و دشمن صدام است؟ اگر چنین است، چرا در حمله نظامی «متفقین» که بهترین فرصت برای نابودی رژیم صدام دست داد، او را با دولت دیگری به نمایندگی از مردم کردستان (که در خارج شکل گرفته بود) جایگزین نکردند؟ این دو سازمان بورژوازی هنوز درک نکرده‌اند که وحشت امپریالیزم از جنبش زحمتکشان عراق بمراتب بیشتر از رژیم صدام است.

چهارم، متوسل شدن «اتحادیه میهنی» به رژیم ایران و همکاری «حزب دمکرات کردستان عراق» با رژیم عراق، نشانگر ماهیت ضد انقلابی این سازمان‌ها است. چگونه یک سازمان کرد (حتی یک سازمان بورژوازی) می‌تواند با قاتل مردم کرد برای تنبیه و یا نابودی سازمان دیگر اتحاد کند؟

«حزب دمکرات کردستان عراق» با صدام علیه «اتحادیه میهنی» و «اتحادیه میهنی» با رژیم ایران علیه «حزب دمکرات کردستان ایران» چنین روش غیر قابل تصویری را انجام دادند!

مواضع انقلابیون

موضع کمونیست‌ها چیزی جدا از منافع درازمدت مردم زحمتکش عراق نمی‌تواند باشد. کارگران و زحمتکشان عراق در جنگ بین رژیم عراق و امپریالیزم آمریکا (و متفقین) نیازی به حمایت از یکی علیه دیگری ندارند. زیرا که جنگ این دو بر سر منافع زحمتکشان نیست، که درست برعکس، بر سر چگونگی سرکوب آنهاست. اختلاف بین دولت آمریکا و رژیم صدام، همانطور که در جنگ خلیج (۱۹۹۱) نشان داده شد، اختلاف بین یک پدر با فرزند سرکش خود است. پدری که هرگز خواهان نابودی فرزند خود نیست و صرفاً مایل به تنبیه اوست. سرنوشت رژیم عراق تنها بدست یک سازمان مستقل کارگران و زحمتکشان در عراق عملی است. کارگران نیازی به قیم ندارند!

رهبران بورژوازی سازمان‌های کرد در عمل نشان داده‌اند که قابل اعتماد نیستند. آنها منافع مردم کرد

«تأمین اجتماعی» برای کارگران؟

مهدی رضوی

هر چند صباحی رژیم سرمایه‌داری ایران، برای تحمیل بیشتر کارگران و مخفی نگه داشتن بحران‌های اقتصادی خود، دست به جوارو جنجال‌های تبلیغاتی می‌زند. سال پیش «واگذاری سهام کارخانه‌ها» به کارگران موضوع روز قرار گرفت، و امروز اعطای «تأمین اجتماعی» برای کارگران. همانطور که سر و صدای «واگذاری سهام کارخانه‌ها» به تدریج خوابید، جوارو جنجال «هفته تأمین اجتماعی» نیز بدون دستیابی به نتیجه نهایی، بزودی از بین خواهد رفت.

رفسنجانی، در هفته «تأمین اجتماعی» طی سخنرانی‌ای در حضور «مسئولان تأمین اجتماعی سراسر کشور» اعلام کرد که: «تأمین اجتماعی از پدیده‌های خوب دنیای معاصر است... ایجاد امنیت خاطر فکری و روحی در جامعه در همه اندیشه‌ها و ادیان به نوعی وجود داشته... حمایت و تأمین آینده کسانی که سرمایه قابل توجه و درآمد بالایی ندارند از مهم‌ترین هدف‌های دولت است که از طریق اجرای طرح بیمه همگانی در برنامه (توسعه) دوم پیگیری می‌شود... (کار و کارگر، ۲۰ تیر ۱۳۷۵).

روز بعد، ناطق نوری، رئیس مجلس، نیز اظهار داشت که: «تأمین اجتماعی یکی از مهم‌ترین ابزار فقر ستیزی و تحقق عدالت اجتماعی در جامعه است و ایجاد اشتغال برای مردم یکی از مهم‌ترین ابزار مبارزه با فقر است» (کار و کارگر، ۲۱ تیر).

پس از این سخنرانی‌ها به ناگهان آمار و ارقام بسیاری در روزنامه‌های رژیم مبنی بر پوشش تأمین اجتماعی در سراسر ایران اعلام شد، برای نمونه: «۶۰ درصد جمعیت یزد تحت پوشش تأمین اجتماعی است»، «۴۰ درصد جمعیت استان مرکزی تحت پوشش تأمین اجتماعی می‌باشند»، «بیش از نیم میلیون نفر از جمعیت استان کرمانشاه تحت پوشش حمایت سازمان تأمین اجتماعی می‌باشند» و غیره از تیتراهای اصلی روزنامه‌های فرمایشی بودند.

لیکن، تمام تبلیغات رژیم در این مورد بی‌اساس هستند.

اول، رفسنجانی به نادرست ایران را با «دنیای معاصر» (یعنی سرمایه‌داری غربی) مقایسه می‌کند. در جوامع غربی کارگران حداقل از یک دمکراسی نسبی (بورژوازی) برخوردارند، چنین شرایطی در ایران حکمفرما نیست. در این کشورها، «تأمین اجتماعی» به معنی واقعی وجود دارد و آن حاصل مبارزات طولانی طبقه کارگر بوده است. «تأمین اجتماعی» یکی از اصلاحاتی اساسی‌ای بود که در اوایل قرن بیستم تشکلهای کارگری بر بورژوازی غرب تحمیل کردند. این دستاورد گرچه مورد تهاجم روزمره دولت‌های سرمایه‌داری قرار گرفته و

می‌گیرد، لیکن تاکنون محفوظ باقی مانده است. تظاهرات صد هزار نفری کارگران آلمان، نیمه ماه مه ۱۹۹۶، علیه سیاست صدراعظم آلمان در جهت حذف و یا کسر حقوق روزهای بیماری، خدمات اجتماعی و بازنشستگی بود. به عبارت دیگر اتحادیه‌های کارگری و نیروهای چپ‌گرای غربی در محیط دور از اختناق و خفقان قادر به دفاع از چنین دستاوردهایی هستند.

اگر دولت آقای گنهل «دمکرات» در آلمان در صدد تهاجم به این حقوق اولیه کارگران باشد، نمی‌توان توقع داشت که دولت رفسنجانی مرتجع چنین حقوقی را به کارگران اعطا کند. رفسنجانی (جناح «راست مدرن») و ناطق نوری (جناح «راست سنتی») - که در حمله به کارگران، همه اختلاف‌ها را کنار گذاشته و به زبان واحد سخن می‌گویند - در ابتدا باید تشکلهای مستقل کارگران احزاب سیاسی را آزاد اعلام کنند، تا «تأمین اجتماعی» بتواند جدی تلقی شود. تازمانی که «حق اعتصاب»، «حق تجمع»، «حق بیان»، «آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری»، «آموزش و پرورش مجانی و همگانی»، «برابری کامل زنان و مردان» در کلیه سطوح و «احترام به حقوق و حیثیت بشری» رعایت نشود، صحبت از «تأمین اجتماعی» آوردن، تنها عوامفریبی بچگانه‌ای بیش نیست.

دوم، اجرای «تأمین اجتماعی» برای کارگران در ازای «بیمه همگانی» که از دستمزد آنان کم می‌شود، به مفهوم استفاده از داروی رایگان و حق ملاقات پزشک در صورت لزوم است. لیکن، حتی همین مسایل ابتدایی اجرا نمی‌شوند. دولت کمک به بیمه شدگان را پرداخت نمی‌کند. بنا بر اظهارات «مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی» تا پایان سال ۱۳۷۴، دولت مبلغ ۱۴۰ میلیارد تومان بابت سهم سه درصد کمک به بیمه شدگان را پرداخت نکرده است (رسالت، ۲۴ تیر ۷۵). همچنین کارگران برای تمدید دفترچه «تأمین اجتماعی» باید روزها انتظار بکشند (کار و کارگر، شماره ۱۵۸۱)، در صورتی که چنین انتظاری می‌تواند منجر به نرسیدن درمان لازم به آنها شود و جانشان را به خطر اندازد.

سوم، «تأمین اجتماعی» غیر عادلانه است. برای تضمین «بیمه همگانی» مبلغ پرداختی در شرکت‌های خصوصی به ترتیب زیر است: ۲۱ درصد کارفرما، ۲ درصد دولت و ۷ درصد کارگران (که از حقوق آنان کسر می‌شود). این بیمه باید شامل: بازنشستگی، درمان، ۳ ماه با حقوق برای زنان حامله و حق بیکاری شود. کارگران با در دست داشتن «دفترچه خدمات درمانی» که بایستی به مبلغ ۱۵۰ تومان خریداری کنند! پس از پرداخت مخارج درمان، دارو و دکتر باید ۲۰ درصد آن را خود

پرداخت کنند (صرفاً ۸۰ درصد آن را از دولت پس می‌گیرند). این رقم مورد تغییر قرار گرفته و هر زمان که دولت اراده کند پرداختی کارگران و کارمندان افزایش می‌یابد. اضافه بر اینها، دکترها درآمد ناشی از معالجه بیمارها را یا به موقع دریافت نمی‌کنند و یا اصلاً دریافت نمی‌کنند - اگر هم دریافت کنند با تعرفه‌های بسیار نازل دستمزد می‌گیرند. در نتیجه دکترها تمایلی به کار تحت پوشش «تأمین اجتماعی» ندارند (دکترها با تجربه هرگز به این سیستم روی نمی‌آورند، صرفاً دکترهای تازه وارد عضو می‌شوند).

اضافه بر این، خدمات دندانپزشکی از این سیستم حذف شده است. کارمندان و کارگران، اگر مایل به دریافت بیمه درمانی کامل باشند بایستی به بیمه‌های خصوصی روی آورند (بیمه «دانا»، «آسیا» و غیره) اینها مبالغ سرسام آوری را طلب می‌کنند که از وسع ناچیز کارگران و کارمندان عادی خارج است.

«تأمین اجتماعی» همچنان باید شامل حقوق بیکاری نیز بشود. بیکاران در کشورهای غربی از حقوقی معادل با تأمین مسکن و خوراک کافی برای خود و خانواده خود برخوردارند. در ایران بیش از ۳۰ درصد شاغلین بیکارند. آیا اینها حقوق بیکاری شامل حالشان می‌شود؟ بدیهی است که پاسخ منفی است. اگر «تأمین اجتماعی» چنین نیروی فقیری را در بر نگیرد صرفاً همانند یک نمایش است و بس! «بیمه همگانی» که رژیم سنگ آتزا به سینه می‌زند دچار ناهمگونی بسیاری است. حق بیکاری یکی از اساسی‌ترین مسئله «تأمین اجتماعی» به شکل ناهم‌دانه اجرا می‌شود. چنانچه جوانی قادر به یافتن کار نشده باشد، هرگز حق بیکاری نمی‌گیرد! چنانچه کارگری به علتی از کاری استعفا دهد، حق بیکاری شامل حال وی نمی‌شود! تنها در صورتی که یک کارگر اخراج شده باشد و دادگاه این عمل را تأیید کرده باشد، در آن صورت کارگر اخراجی می‌تواند صرفاً ۶ ماه از حق بیکاری برخوردار باشد! پس از این مدت همه مزایا قطع می‌شوند. از این روست که کارگران، کارمندان و اکثر مردمی که وابستگی به هیئت حاکم ندارند، مجبورند که بیش از یک شغل برای امرار معاش اولیه داشته باشند.

کارگران ایران فریب تبلیغات رژیم را نمی‌خورند. خواست «تأمین اجتماعی» یکی از خواست‌های محوری کارگران است. اما شروط تحقق آن با وجود چنین رژیمی تحقق پذیر نیست. از اینرو کارگران ایران برای کسب مطالبات دمکراتیک خود بایستی خود را برای سرنگونی قهرآمیز این رژیم آماده کنند.

چشم اندازها: «هرج و مرج بورژوایی» یا «نظم کارگری»؟

نقدی به مواضع «حزب کمونیست کارگری ایران»

م. رازی

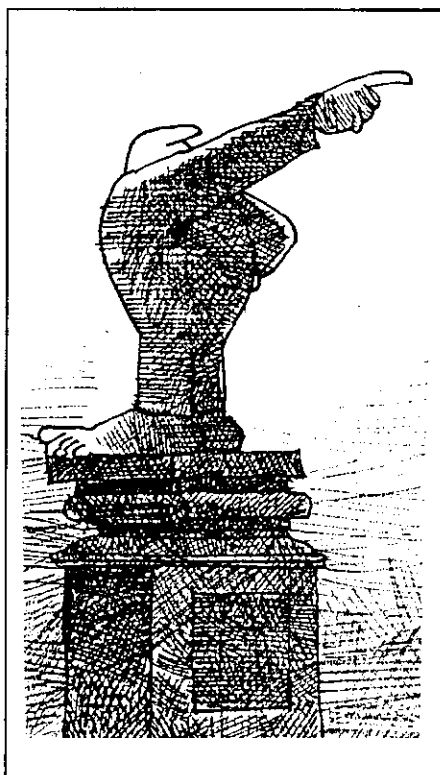
جلوگیری از تجربه یوگسلاوی و افغانستان است همین جریان کمونیسم کارگری است! (چه تواضع ای!)

به سخن دیگر، به زعم ایشان، انکشاف انقلاب در دو مرحله صورت می گیرد: مرحله نخست جلوگیری از «تخریب چهارچوب مدنی جامعه» یا «از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه» و «احیای مدنیت» در «اتحاد عمل» (البته نه ائتلاف) با نیروهای جبهه «سفید» بر اساس توافق «حداقلی از اصول سیاسی» حول یک «بیانیه»؛ و مرحله دوم، در حین و پس از جلوگیری از پیروزی جبهه «سیاه» و افشای «ماهیت» و ناپیگیری سایر نیروهای «سفید» به «مردم» و «بسیج نیروی سوسیالیسم»، «برقراری حکومت کارگری» برای «خاتمه» به «وحشت و توحش» است. زیرا که «حکومت کارگری جامع ترین و کامل ترین نمونه آن رژیم سیاسی مدرن و سکولار و آزادی است». و البته برای رسیدن به این حکومت، «فراخوان» او به «مردم کارگر و زحمتکش» اینست که به «حزب» پیوندند!

تحلیل وقایع و پیش بینی های «نظریه پرداز»، چند ایراد اساسی دارد. وی هم در متدولوژی، هم در ارزیابی نقش پرولتاریا، هم نقش ضدانقلابی بورژوازی و دولت آن و امپریالیزم، دچار انحراف های عمیق شده است. بیشتر توضیح می دهیم.

۱- نقل قولها از مقاله های «منصور حکمت» در «سناریوی سیاه، سناریوی سفید»، انترناسیونال، شماره ۱۸، تیر ۱۳۷۲؛ و «در ستایش سکوت» چپ و بحث سناریوی سیاه»، انترناسیونال، شماره ۱۹، آذر ۱۳۷۴.

۲- «حکمت» مدعی است که ۱۱ هزار نسخه از انترناسیونال میان «مردم عادی» توزیع شده و آنها از نظریات وی استقبال کرده اند! پرسیدنی است که این «مردم عادی» کیستند؟ آیا اینها شامل کارگران پیشرو در داخل کشور نیز می شوند؟ چند نسخه از این نشریه در ایران توزیع می شود؟ و این نوشته چه تأثیری در میان قشر پیشرو داشته است؟ نظر کارگرانی که طی دهه گذشته در مقابل رژیم ایستادگی کرده و صدها اعتصاب و ده ها قیام توده ای را سازمان داده اند چیست؟



ظاهراً هیچ جای مارکسیسم از آن سخنی به میان نیامده است و با «استقبال» شدید «مردم عادی» مواجه شده است،^(۱) اینست که وقایع «رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چچنی» تصویر یک «وضعیت دائمی» در سطح جهانی از «هرج و مرج» را نشان می دهد. و این می تواند تصویری از «وضعیت دائمی» در ایران باشد! به علت این خطر که «احتمال واقعی وقوع» آن وجود داشته، «سناریوی سیاه و سفید» بایستی طرح گردد. یعنی در مقابل «فالتزهای اپوزیسیون، ماجراجویان سیاسی، اوباش نظامی و جریانات مسلح اسلامی» - جبهه «سیاه»؛ بایستی سایر نیروها مانند «کمونیستها؛ ناسیونال رفرمیست های توده ای، راه کارگری و اکثریتی؛ ناسیونالیستهای جمهوری خواه؛ بخشی از خرده بورژوازی؛ سلطنت طلبان و مدافعان و طرفداران رژیم سابق؛ و احزاب خودمختار طلب کردستان» - طیف «سفید» را تشکیل دهند. به اعتقاد وی این تنها راه جلوگیری از این «خطر» احتمالاً قریب الوقوع است. البته در رأس جبهه «سفید» باید «حزب» قرار گیرد زیرا که «اگر یک جریان در کل ایران وجود داشته باشد که واقعاً خواهان

«استراتژی» و «تاکتیک» کمونیست ها عموماً بر اساس ارزیابی مشخص از چشم انداز جنبش کارگری تعیین می شود. در وضعیت کنونی ایران، بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده است که بحث پیرامون چشم انداز جنبش کارگری به یکی از مسایل محوری کمونیست ها تبدیل شده است. مسئله سرنگونی رژیم (و یا فروپاشی نظام موجود)، هر روز واقعی تر و ملموس تر از گذشته طرح می شود. حتی مدافعان رژیم بدان اذعان داشته، به هراس افتاده و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می دهند.

همچنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف های درونی رژیم زمینه را برای مبارزات عمیق تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری بیش از پیش فراهم می کند. به سخن دیگر دوره آتی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می دهد. انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی! در جنگ، نیروها در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر دیگری پیش می روند. اما، انقلاب منطق خود را نیز داراست. قیام توده ای، به قول انگلس، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» داری «نظم» و ویژه ای است، که کلیه پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضدانقلابی بسیج می کند. نظامی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و بازسازی یک رژیم نوین را به فرجام می رساند.

چنانچه چشم انداز «واقعی»، یک چشم انداز انقلاب کارگری متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان باشد، وظیفه اساسی کمونیست ها جهت گیری سیاسی به سوی قشر پیشروی کارگری در راستای تدارک انقلاب آتی خواهد بود. تدارک انقلابی نیز شامل فعالیت مشخص در درون و همراه با این قشر برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تسخیر قدرت و جایگزینی دولت بورژوایی با یک دولت کارگری است.

اما، این نتیجه گیری از بحران فعلی در ایران، به زعم نظریه پرداز «حزب کمونیست کارگری ایران»، «بیمصرف»^(۱) و «نامربوط» به واقعیت های کنونی ایران و جهان است. کشف نوین ایشان (که

کارگران ایران و انقلاب

مارکسیزم بیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است.^(۳) و نه صرفاً انعکاس نظریات عمومی «مردم عادی» و یا احساسات فردی در مقابل ناهنجاری‌ها و وقایع اسفبار جهان. تحلیل‌های سناریونویس «حزب» یک مسئله محوری (یعنی نقش طبقه کارگر) را کاملاً از قلم انداخته و در نتیجه تحلیل غیر واقعی از وضعیت کنونی ایران ارائه می‌دهد.

سؤال اساسی‌ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما طرح می‌گردد اینست که: آیا طبقه کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دور برنامه خود را دارد یا خیر؟ به اعتقاد ما پاسخ مثبت است. اما، تحلیل‌های «نظریه پرداز» نشان می‌دهد که ایشان پاسخ مثبتی برای این سؤال ندارد.

در کل مقاله چند صفحه‌ای وی، حتی یک جمله در مورد نقش انقلابی طبقه کارگر و ارگان‌های خود-سازمانده آن، شوراهای کارگری، دیده نمی‌شود. این امر البته اتفاقی، یا نتیجه لغزش قلم و یا بی‌توجهی صرف نمی‌توانسته باشد. «نظریه پرداز» اصولاً به چنین پتانسیلی در جامعه اعتقاد ندارد (حد اقل در فاز اول- یعنی مرحله «هرج و مرج»). در جبهه «سفید» ایشان، کلیه ضدانقلابیون و خائنین به طبقه کارگر وجود دارند، مگر تنها نیروی انقلابی در جامعه ایران، یعنی کارگران و زحمتکشان فقیر.

بر خلاف عقاید «نظریه پرداز»، طبقه کارگر ایران نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنوشتی رژیم فعالانه سهم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین کننده‌ای نیز ایفا خواهد کرد.

به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسئله سرنوشتی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون دخالت مستقیم این طبقه، سرنوشتی یا اصولاً صورت نمی‌گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضدانقلاب خاتمه می‌یابد. حضور فعال طبقه کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از «هرج و مرج» است. مطمئناً ساواکی‌های سابق، توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها و مشت‌لیبرال گیج سر و یا حتی «حزب»! نقش مهم تری از طبقه کارگر در سرنوشتی رژیم و یا جلوگیری از تخریب «مدنیت» در آتیه ایفا نخواهند کرد.

او فراموش می‌کند که طبقه کارگر در ایران هم تجربه تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی (اعتصاب‌های ۱۷ سال گذشته) را دارد. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و حزب‌های رنگارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز،

بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده‌های میلیونی در تعیین سرنوشت نظم اجتماعی بود. طبقه کارگر بدون هیچ تجربه قبلی و از درون سال‌ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از نظر وسعت و عمق، غیر قابل مقایسه با هیچ یک از انقلاب‌های توده‌ای- چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب‌های معاصر- انجام داد. انقلاب نمونه بارزی بود از اینکه چگونه یک جنبش توده‌ای در جریان تکاملش می‌تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی متکی بر امپریالیزم را درهم کوید.

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی‌ترین اشکال خود-سازماندهی توده‌ها: شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته‌های اعتصاب و محله‌ها و غیره شکل گرفتند. جنبش زنان که سال‌ها در حالت سکون بسر می‌برد، در دفاع از حقوق مساوی وارد صحنه مبارزاتی شد. جنبش ملیت‌های تحت ستم (کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات ییکاران برای شغل و بیمه‌های اجتماعی، جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند.

اینها نمایانگر یک «نظم» انقلابی بود.

کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطح عالی تری مجدداً تکرار خواهند شد.

در مقابل، اپوزیسیون بورژوازی (جبهه ملی و نهضت آزادی و غیره) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابه یک ناظر، مبہوت باقی ماند.

«نظریه پرداز» کلیه این شواهد عینی را در سناریوی خود نادیده می‌گیرد. اضافه بر اینها، طی ۱۷ سال اختناق آخوندی، طبقه کارگر ایران نشان داد که یک لحظه دست از مبارزه بر نداشته است. تنها افراد مغرض این واقعیت را انکار می‌کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه‌های ایران، طغیان‌های شهرهای ایران، وقایع اخیر در «اسلام شهر» همه حکایت از تداوم جنبش کارگری- به ویژه قشر پیشروی کارگر- می‌کند.

«نظریه پرداز» با مشاهده برنامه‌های تلویزیونی، به این کشف نایل آمده است که این عقاید همه کهنه شده‌اند و یا در زمان ازمایشی «مدنیت» مطرح نیستند. او معتقد است که در مرحله نخست، مسئله بر سر مبارزه کارگران با سرمایه‌داران نیست بلکه مسئله بر سر حفظ «شیرازه مدنیت» در ایران است! زیرا که پس از فروپاشی شوروی وضع تغییر کرده

است. او می‌پرسد: ببینند بر سر «رواندا و سومالی، افغانستان و غیره» چه آمد؟ این یک «وضعیت دائمی» است که در ایران هم می‌تواند رخ دهد. پس با خیال راحت کارگران و زحمتکشان را فراموش کرده و به دنبال ساواکی‌های سابق و توده‌ای‌ها و اکثریتی‌های خائن برویم! و با آنها برای حفظ «مدنیت» اتحاد کنیم! (حق با اوست تا کنون در «هیچ جای مارکسیسم» از این نوع تحلیل‌ها سخنی به میان نیامده است!).

کلیه این تحلیل‌ها غیر علمی و نامربوط به واقعیت جهان و ایران هستند. پرسیدنی است که چرا وضعیت مثلاً در یوگسلاوی «دائم» است؟ مگر طی همین سال گذشته (پس از کشف «تئوری» سناریوی «سیاه»)، صلح و نظم سرمایه‌داری در حال بازگشت به یوگسلاوی نیست؟ حتی اگر در این کشورها «وضعیت دائمی» باشد چرا باید در ایران چنین اتفاقی عیناً رخ دهد؟ عقاید «نظریه پرداز» (با عرض معذرت) نزدیکتر به ایرادات یک فرد هیجان زده‌ای است که تحت تأثیر تبلیغات باطل برخی از همان نیروهای «سفید» قرار گرفته، تا به یک تحلیل علمی مارکسیستی. بیشتر توضیح می‌دهیم.

اول، وقایع «رواندا، سومالی، لبنان، یوگسلاوی، افغانستان و چچنی» همه یک منطق و «نظم» مشخصی را دنبال می‌کنند. همه این وقایع به علت بحران عمیق نظام جهانی سرمایه‌داری تحقق یافته و می‌یابند. اما در هر مورد، پس از دوره‌ای «هرج و مرج»، در غیاب جنبش انقلابی، این وقایع بسود «نظم» سرمایه خاتمه می‌یابند.

دوم، این کشورها هیچ یک ایران نیستند. از یک سری وقایع عمومی نمی‌توان قوانین ابدی و جهانشمول استنتاج کرد. هیچیک از این کشورها تجربه طبقه کارگر ایران را نداشته‌اند. کدام عقل سلیمی می‌تواند «رواندا» و یا «سومالی» را با ایران مقایسه کند؟ کدام فصل مشترکی بین این کشورها و ایران را می‌توان از لحاظ اقتصادی، سیاسی توضیح داد؟ آیا واقعاً کشوری مانند «افغانستان» که در حیات سیاسی خود حتی یک اعتصاب سراسری کارگری نداشته (چه رسد به یک انقلاب توده‌ای) را می‌توان با حرکت‌های توده‌ای کارگران در ایران مقایسه کرد؟ آیا حضور نیروهای مرتجع هرج و مرج طلب اسلامی که توسط «سیا» و رژیم ایران حمایت می‌شوند را می‌توان با شوراهای کارگری مستقل در دوره قیام قیاس کرد؟

۳- در این مقاله از نوشته‌های «لئون تروتسکی» مندرج در «تاریخ انقلاب روسیه» و «نتایج و چشم‌اندازها» استفاده شده است. این نوشته‌ها توسط «نشر کارگری سوسیالیستی»، از انتشارات «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»، منتشر شده است.

سوم، مگر در جنگ اول جهانی، «مدنیت» به خطر نیفتاده بود. در روسیه برای نمونه حتی آدم‌خواری (و قحطی) وجود داشت. مگر ده‌ها کشور امپریالیستی به دولت جوان شوروی تهاجم نظامی نکردند؟ پس چطور شد که در چنین وضعیتی انقلاب کارگری متکی بر شوراها، با «نظم» کامل انقلابی بر همه لاین جریان‌های «سیاه» پیروز شد؟ اگر مسئله تنها نابودی «شیرازه مدنیت» بود چرا وضعیتی مانند «رواندا» در آنجا تکرار نشد؟

تنها تفاوت آن دوره با وضعیت کنونی اینست که امروز فجایع سرمایه‌داری روی صحنه «تلویزیون» ظاهر می‌گردد و احساسات انسان‌دوستانه برخی از «روشنفکران» را جریحه‌دار می‌کند، و آنها را به این نتیجه می‌رساند که گویا جهان در حال «کن فیکون» شدن است و باید به نجات «مدنیت» پرداخت!

وگرنه ویرانی‌ها، فجایع، خرابی‌ها و دخالت‌های نظامی همه بخشی از انقلاب‌ها و ضدانقلاب‌ها بوده و در طول تاریخ وجود داشته‌اند و کشف جدیدی نیستند.

مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه سوسیالیست‌های انقلابی، انقلاب مبارزه‌ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزاء مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب‌ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام‌هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقننه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می‌باشد. و بالاخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران و پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها و ارتش است.

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه کمونیستی) می‌کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا بتواند دولت را در خدمت طبقه‌ای که وی نمایندگی می‌کند قرار دهد (البته «نظریه پرداز» با کشف جدیدش، این تئوری مارکسیستی را مورد سؤال قرار داده است).

«هرج و مرج»، «قیام»، «توطئه» و «جنگ داخلی»، همه اجزاء جدا ناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریان‌های سیاسی، اگر ساده‌لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می‌شوند. در جنگ داخلی نیروها، متحدان طبیعی خود را در

سنگ‌های جنگ پیدا می‌کنند و نه بر اساس تأثیرات نوشته‌ها، کتب و برنامه‌های «تلویزیونی»! نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه‌داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر «رژیم» یا «حکومت» اند)^(۴)، یکدیگر را پیدا کرده و در یک جبهه قرار می‌گیرند. و بر عکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه‌داری و جایگزینی آن با دولت کارگری‌اند در یک سنگر مشترک قرار می‌گیرند. در جنگ داخلی هر نیرو، در جبهه متحدان واقعی خود قرار می‌گیرد. همه «بیانیه»‌ها و توافق‌های قبلی بی‌ارزش خواهند شد.

در صورت بروز جنگ داخلی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش‌های آنارشستی و آنارکو سندیالیستی در درون جنبش کارگری، کمونیست‌ها، زنان، ملیت‌های تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می‌گیرند. در مقابل آنها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه‌داری سنگر بندی خواهند کرد. نیروهای بینایی در جستجوی جبهه‌ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است. هرچه طبقه کارگر قاطعانه‌تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می‌تواند قشرهای بینایی (لیبرال‌ها، دمکرات‌ها، خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. کمونیست‌ها هیچگاه از قبل از وقوع انقلاب، حساب و کتاب برای خرده بورژوازی باز نمی‌کنند، زیرا که آنان بمحض مشاهده کوچکترین ضعفی، جبهه خود را تغییر می‌دهند. «خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. بمحض برخورد با ناملایمات‌ها دلسرد می‌شود، و از قله بلند امید در سراسیمه سرخوردگی می‌افتد».

بنابراین، حتی در صورت وقوع «جنگ»، کمونیست‌ها موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده‌ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند. و این امر امکان‌پذیر نیست مگر اینکه از ابتدا اعتماد بنفس در درون طبقه کارگر وجود داشته باشد. تبلیغاتی مانند دفاع از «شیرازه مدنیت» و ایجاد «اتحاد عمل» با بخشی از بورژوازی، نتیجه‌ای جز نابودی اعتماد بنفس در درون طبقه کارگر نخواهد داشت. «طبقه کارگر فقط در صورتی می‌تواند اعتماد بنفس لازم برای براندازی حکومت را بدست آورد که چشم‌انداز روشنی در برابرش گشوده شود. و فرصت بیابد که تناسب نیروها را که به نفع او در حال تغییر هستند در میدان عمل بیازماید، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند: حزب انقلابی به عنوان پیشقراول با صلابت و کار آزموده طبقه». انقلاب و قیام نیز مانند جنگ «آدمه سیاست است به طریق دیگر». کمونیست‌ها باید در وقوع جنگ با سیاست مشخص انقلابی وارد کارزار گردند و نه بر اساس

تصورات ذهنی و غیر واقعی. اما، «نظریه پرداز» اعلام می‌کند که «همه میدانند ما راجع به جامعه، طبقات، استثمار، انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه می‌گوئیم» و «جریان‌های مختلف اپوزیسیون و از جمله خود ما سنتاً تحول سیاسی بعدی در ایران را انتقالی از یک دولت به دولت دیگری دیده‌ایم». به عبارت دیگر، این عقاید که خود ایشان سنتاً به آن اعتقاد داشته، به علت یکسری مشاهدات «تلویزیونی» و هیجان‌های لحظه‌ای ناشی از وقایع در «رواندا، سومالی، بوسنی و چچنی» به کنار گذاشته شده و مسئله تازه‌تری جایگزین مبارزه طبقاتی شده است. مارکسیست‌ها این روش‌ها را «سنتاً»، «تجدید نظرطلبی» در مارکسیزم قلمداد کرده‌اند! جنبش کارگری، این قبیل توجیه‌ها را بارها تجربه کرده است.

برای نمونه، قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منشویک‌ها انقلاب آتی روسیه را به دو مرحله تقسیم کردند. در مرحله نخست، آنها می‌خواستند برای رشد بورژوازی و سرنگونی تزار، به درون حکومت موقت وارد شده و با اصلاح رهبری آن، برای انجام یک سلسله اصلاحات رادیکال‌تر اقدام کنند. و در مرحله دوم، مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و تشکیل حکومت کارگری را پیش‌بینی می‌کردند. تجربه اینگونه عقاید نشان داد که این عده به ابزار بدون اراده بورژوازی تبدیل گشته و نهایتاً در صف ضدانقلاب قرار گرفتند.

همچنین، در دهه قبل از سال ۱۹۱۴، بین‌الملل سوسیالیست و کل جنبش بین‌الملل کارگری بر علیه خطر جنگ، به آموزش و بسیج توده‌های زحمتکش پرداخت. اما، به محض آغاز جنگ، بسیاری از رهبران سوسیال دمکرات به عقاید شوونیسم در غلتیدند. حمایت شوونیستی از مسئله دفاع ملی از «ماد وطن» امپریالیستی در هر دو جبهه، مترادف با خاتمه دفاع از منافع آتی طبقاتی کارگران شد. «اتحاد مقدس» کارگران و سرمایه‌داران در برابر «دشمن خارجی» اعلام شد. سوسیال دمکراسی در واقع تبدیل به اسیران تراس‌ها و سایر سوداگران جنگ امپریالیستی شدند.

چنانچه، «حزب» به اصول خود پای‌بند باشد و از نتایج و فجایع این مواضع فرصت‌طلبانه آگاه باشد، باید بطور قاطع از اصول کمونیستی خود در همه مواقع دفاع کند. دو مرحله‌ای کردن انقلاب و اتحاد با نیروهای ارتجاعی اپوزیسیون، اصول آن را زیر پا گذاشته و نهایتاً آنرا به کجراه خواهد برد.

۴- یکی دیگر از اشتباهات «نظریه پرداز» در نوشته خود اینست که تفاوتی بین «دولت» و «حکومت» (رژیم) قایل نشده است و از هر دو به یک مفهوم استفاده می‌کند.

بورژوازی و امپریالیزم

یکی دیگر از اصول کمونیست‌ها عدم اتحاد با خائنین به جنبش کارگری است - حتی «اتحاد عمل»! تجربه جنبش کارگری در سطح جهانی بارها به ما آموخته که اتحاد با کسانی که کوچک‌ترین احترامی به حقوق دمکراتیک مردم زحمتکش و کارگران نمی‌گذرند و حتی در سرکوب آنان چه در حکومت و چه از طریق جاسوسی و همکاری با رژیم، شرکت داشته‌اند، جایز نیست. اما، «حزب» زیر لوای «سناریوی سفید» چنین اتحادی را با خائنین موجه قلمداد می‌کند. سمینارها و جلسات مشترک با این جریان‌ها، گام‌های اولیه این سیاست است که «حزب» با افتخار به اجرا گذاشته است.

با چنین چشم‌اندازی، «نظریه پرداز» اصولاً نقش تکامل بورژوازی در دوره اخیر را نادیده می‌گیرد. در درون بورژوازی ایران گرچه همواره اختلاف‌ها و شکاف‌هایی وجود داشته، اما در هیچ دوره تاریخی و تحت هیچ وضعیتی، که کل نظام در لبه پرتگاه قرار گرفته باشد، این اختلاف‌ها منجر به پیوستن یک بخش از آنها به جبهه «سفید» نشده است. حتی در زمان سرنگونی رژیم شاه، بورژوازی (همراه با بخش عمده‌ای از ارتش و ساواک)، برای حفظ منافع عمومی سرمایه‌داری، تن به تغییر رژیم داد و به خمینی پیوست (البته با نظارت و توافق امپریالیزم). امروز دیگر برای کسی پوشیده نیست که در روزهای قبل از انقلاب مذاکرات مخفی مابین بهشتی و بازوگان (به نمایندگی از بورژوازی بازار) از یکسو و سران ارتش و ساواک (به نمایندگی از بخش موجود بورژوازی ایران) از سوی دیگر، تحت داوری ژنرال هویزر (به نمایندگی از امپریالیزم آمریکا) صورت گرفت. معامله از بالا نیز برای کنترل کردن جنبش توده‌ای (توسط خمینی) صورت پذیرفت. بقیه وقایع، تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ است که حتماً مورد پذیرش «نظریه پرداز» نیز هست.

چنانچه بخش‌های مختلف بورژوازی ایران (سلطنت‌طلبان و آخوندها) در گذشته با هم برای سرکوب جنبش کارگری به توافق رسیده باشند، در آینده هم چنین خواهند کرد. اما «نظریه پرداز» فریاد می‌زند که اینها «سناریو»های کهنه شده‌ای ست، «تولیزون» را نگاه کنید و ببینید در «رواندا» چگونه مردم از گرسنگی به هلاکت می‌رسند! این است آینده ایران! در دوره «هرج و مرج» صرفاً دو جبهه تشکیل می‌شود، سلطنت‌طلبان و بورژوازی «دمکرات» هرگز بطرف جبهه «سیاه» و «حزب‌الله»‌ها نخواهند رفت و در جبهه کمونیست‌ها قرار خواهند گرفت!

این ارزیابی درست نیست. تاریخ انقلاب‌ها و جنگ‌ها و «هرج و مرج»‌های معاصر نشان داده است که ترس و واهمه بورژوازی (و امپریالیزم) از طبقه کارگر و جنبش توده‌ای زحمتکشان، بمراتب بیشتر

از «سیاه»‌ترین بورژواهاست (حتی اگر آنها آدم‌خور باشند!). زیرا با بورژوازی «سیاه» نهایتاً کنار می‌آیند، اما با نیروی پیشرونده طبقه کارگر هرگز به آشتی نخواهند رسید. در عصر سرمایه‌داری پسین مبارزات طبقه کارگر، حتی در مقطع فروپاشی «مدنیت» جهت‌گیری ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی دارد. اینهاست تجارب تاریخ معاصر جنبش کارگری. از این تجارب است که کمونیست‌ها «سناریو» و تحلیل چشم‌انداز را ترسیم می‌کنند.

«نظریه پرداز»، پیش‌بینی و کشف دیگری می‌کند که گویا امپریالیزم برای «سرکار گذاشتن دولت این جریان (سلطنت‌طلبان) در بخشی از ایران به ویژه خوزستان و استانهای جنوبی به کمک نیروهای نظامی غرب و یا سازمان ملل، برسمیت‌شناسی دولت اینها در صحنه بین‌المللی و تلاش سیاسی و نظامی برای یک کاسه کردن قدرت این جریان در کل کشور یک احتمال واقعی در شرایط اضمحلال جمهوری اسلامی است»!

با چنین پیش‌بینی‌هایی، «نظریه پرداز» نشان می‌دهد که نه تنها شناخت واقعی از جنبش کارگری ندارد که اربابان «سلطنت‌طلبان» را نیز خوب نمی‌شناسد. سؤال ما اینست که چرا امپریالیزم باید «رضا پهلوی» را به «رفسنجانی» ترجیح دهد؟ امپریالیزم هنوز آلترناتیو بهتر از رفسنجانی برای سرکوب جنبش کارگری نیافته است. کوشش دولت‌های غربی اینست که چنین رژیمی (و یا جناح «معتدل» آن) را در وضعیت «هرج و مرج» نجات دهند و نه جریان‌های بی‌اعتبار و منفوری مانند چاقوکشان ساواکی و طرفداران شعبان بی‌مخ‌ها سابق و یا رضا پهلوی‌ها را.

البته آرزوی و آمل «سلطنت‌طلبان» این بوده که روزی آمریکا به «داد» آنها خواهد رسید و قشون ضربتی خود را به جنوب ایران برای نجات این عده اعزام خواهد کرد. اما، این تنها یک آرزو است. امروز خود سلطنت‌طلبان نیز به این طرح‌های تخیلی دیگر پای بند نیستند!

مگر رژیم «صدام»، دشمن شماره یک آمریکا شناخته نشد؟ مگر جنگ تمام عیار کلیه ارتش دولت‌های غربی علیه صدام صورت نگرفت؟ پس چرا آمریکا قوای خود را تا حد سرنگونی او پیش نبرد؟ و «دولت در تبعید» مردم عراق و یا ژنرال‌های «ضد صدام» را جایگزین او نکرد؟ پاسخ بسیار ساده است. زیرا که دولت‌های غربی و آمریکا اصولاً قصد براندازی چنین رژیمی را نداشته و صرفاً خواهان تنبیه آن بودند. زیرا که هر بدیل دیگری زمینه برای گشایش‌های «دمکراتیک»، که منجر به از دست دادن کنترل می‌شد، را هموار می‌کرد. چنانچه امپریالیزم صدام را سرنگون نکرد، مطمئناً کوشش قاطعی در جهت سرنگونی رفسنجانی انجام نخواهد داد. مگر اینکه واقعاً کار از کار گذشته باشد که در آنصورت

نیز حمایت نظامی خود از سلطنت‌طلبان را در تقابل با جنبش توده‌ای و همراه با سرکوب کمونیست‌ها و کارگران سازمان خواهد داد. نیروهای «سیاه» نیز در مقابل جنبش توده‌ای و از ترس آن، به سلطنت‌طلبان و امپریالیزم خواهند پیوست.

سناریوی سرخ

از زاویه منافع طبقه کارگر، تنها چشم‌انداز سیاسی، «انقلاب» است. انقلاب در راستای تسخیر قدرت و برقراری حکومت کارگری است. در ایران، در مقابل جبهه «سیاه» تنها یک سناریو وجود دارد و آنهم سناریوی سرخ است. سناریویی که هر کمونیست را سخ باید تحت هر وضعیتی (حتی در اوج فروپاشی مدنیت) از آن حمایت کرده و در امر پیشبرد آن با متحدان طبقه کارگر مبادرت کند.

بر خلاف عقاید «نظریه پرداز»، پرولتاریا تنها با تکیه بر شور و طغیان سراسری می‌تواند به قدرت برسد. هر چه وضعیت پر التهاب‌تر و انفجاری‌تر باشد، زمینه برای تسخیر قدرت فراهم‌تر است - بشرطی که آگاهی سیاسی و زمینه مادی (تمرکز تولید و توسعه تکنیک) برای انقلاب آماده باشد - که در ایران چنین موقعیتی وجود دارد. پرولتاریا بمتابۀ نماینده انقلابی همه قشرهای تحت ستم و رهبر شناخته شده آنان در مبارزه علیه استبداد و «توحش» وارد حکومت خواهد شد. با تسخیر قدرت عصر نوینی گشایش خواهد یافت. عصر قانون‌گذاری انقلابی و سیاست‌های مثبت. نخستین مبارزه پرولتاریا برای بیرون راندن کثافات رژیم سابق و متحدان آنان با پشتیبانی تمام مردم روبرو خواهد شد. نقش یک حزب کمونیست واقعی، ایجاد تسهیلات لازم برای قدرت‌گیری طبقه کارگر است، و نه ایجاد توهم به جریان‌های راست‌گرا و ضد انقلابی و تقلیل نقش تاریخی پرولتاریا.

نخستین اقدام کارگران بلافاصله پس از تسخیر قدرت، طرد کلیه عناصر خائنی است که دستپاچه‌شان بخون مردم آغشته است و مرتکب بدترین جنایات علیه کارگران و کمونیست‌ها شده‌اند. پرولتاریا پس از تسخیر قدرت تا آخر برای حفظ این موقعیت خواهد جنگید.

تکالیف آتی کمونیست‌ها

بر خلاف نظریات «حزب»، وظیفه اصلی کمونیست‌ها، تحت هر وضعیتی، تدارک مداخله در جنبش کارگری است. کمونیست‌ها نقشی دیگری جز در کنار کارگران و زحمتکشان قرار گرفتن ندارند. کسانی که بهر بهانه و استدلالی خود را در کنار خائنین به طبقه کارگر می‌یابند، شایستگی نام «کمونیست» بر خود گذاشتن را از دست داده‌اند.

«ثروتمندان» و «فقرا»!

مازیار روزبه

را بیار آورده است:

* تقریباً در ۹۰ کشور جهان، درصد درآمد سرانه به کمتر از آنچه ۱۰ سال پیش بود، رسیده است. در ۱۹ کشور، که شامل «رواندا»، «لیبری»، «سودان»، «نزولان» و «هائیتی» می‌شود، درآمد سرانه، به کمتر از آنچه در سال ۱۹۶۰ بود رسیده است.

* بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ در آمد سرانه در اروپای شرقی و ایالات موجود در شوروی به یک هشتم دوره قبل از آن رسید.

در کشورهای غربی تفاوت طبقاتی بین ثروتمندان و فقرا افزایش یافته است. قطبی شدن جامعه ملموس‌تر از سابق است.

بنا بر گزارش مذکور، ۲۰ درصد پولدارترین افراد در بریتانیا، درآمدی مطابق با ۱۰ برابر ۲۰ درصد از فقیرترین قشر جامعه را کسب می‌کنند. در این کشور، که از مهم‌ترین مراکز جهان سرمایه‌داری است، تنها ۴۳ نفر از مدیران شرکت‌های اخیراً «خصوصی شده» آب، چیزی نزدیک به ۲۰ میلیون پوند در سال پاداش و مزد می‌گیرند (نفری نیم میلیون پوند! - حداقل مزد در بریتانیا ۲ پوند در ساعت است!). درآمد «فقرا» در این کشور یائین‌تر از «فقرا» در کشور گره جنوبی است. از هر ۳ طفلی که در بریتانیا متولد می‌شود، ۱ نفر زیر «مرز فقر» قرار می‌گیرد. این بچه‌ها تدریس و خوراک کافی دریافت نکرده و آینده‌شان نا معلوم است. این وضعیت را تنها می‌توان با سال‌های ۱۹۳۰ در این کشور مقایسه کرد!

همین آمار کم و بیش شامل استرالیا و آمریکا نیز می‌شود.

در کلیه کشورهای غربی تهاجم دولت‌های سرمایه‌داری به تأمینات اجتماعی مردم مدتهاست آغاز شده و مصرانه ادامه دارد.

گزارش «سازمان ملل» نتیجه‌گیری کرده است که این روند وضعیت میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان بدتر و وخیم‌تر از گذشته کرده است.

واضح است که این قبیل اقدام‌ها، کاملاً آگاهانه توسط دولت‌های سرمایه‌داری انجام می‌گیرند. ایجاد توهم به چنین دولت‌هایی تنها می‌تواند در خدمت منافع سرمایه‌داران قرار گیرد.

تنها راه حل مسایل اجتماعی در سطح جهانی از بین بردن نظام اقتصادی است که کارایی خود را از دست داده و در حال مرگ است. این دولت‌ها را باید با دولت‌هایی که زمینه را برای رفاه و آسایش همگانی آماده می‌کنند، جایگزین کرد. تنها «سوسیالیزم» پاسخگوی مسایل جوامع بشری خواهد بود.

۳۰ اوت ۱۹۹۶

این روزها میان اپوزیسیون، عقاید «سوسیال دمکراتیک» از محبوبیت بسیار برخوردار است. نظریات «ادوارد برنشتن» و «کائوتسکی»، توجیه‌گران نظام سرمایه‌داری، وسیعاً تبلیغ و توجیه می‌شوند. انتخاب آقای «کلیتون» به ریاست جمهوری آمریکا، منجر به خوشحالی «دمکرات»‌های ایرانی نیز گشت. اینها برای ایران مشغول پیچیدن نسخه یک رژیم «دمکراتیک» (سرمایه‌داری معقول) هستند. اما هیچ کدام به واقعیت‌های نظام سرمایه‌داری (حتی معقول‌ترین) آنها کوچک‌ترین اشاره‌ای نمی‌کنند. سرمایه‌داری دوره انحطاط خود را سیر می‌کند. وضعیت اکثریت مردم جهان وخیم‌تر از گذشته شده است. دولت‌های غربی که همه فروپاشی شوروی را جشن گرفته و پای‌کوبی کرده و وعده و وعید یک جهان غنی و رفاه برای همه مردم جهان را می‌دادند، امروز در سکوت بسر می‌برند. کلیه طرح‌های طلایی آنها نقش بر آب شده و بار دیگر صحت نظر «کارل مارکس» مبنی بر اینکه تنها «سوسیالیزم» و یا بربریت» مسئله را حل خواهد کرد، اثبات شده است. در واقع نظام سرمایه‌داری، جهان را به سوی بربریت سوق می‌دهد و نه رفاه و آسایش.

تحقیقات اخیر «سازمان ملل»، که محققان مخالفان جهان سرمایه‌داری نیست، حاکی از اینست که تنها ۴۰۰ نفر در روی کره زمین بیش از نیمی از ثروت درآمد کل جهان را در اختیار دارند! آقای «بیل گی‌تز» بنیادگذار نرم‌افزار «میکروسافت»، پادشاه عربستان سعودی و ۳۸۳ «سوپر-ثروتمند» دیگر، اموالشان به بیش از کل «تولید ناخالص ملی» ۴۵ درصد جمعیت جهان تجاوز می‌کند!

با وصف اینها، هر روز ثروتمندان پولدارتر و فقرا فقیرتر می‌شوند. اینست تصویر «مهد آزادی» سرمایه‌داری که بسیاری را فریفته خود کرده است. آقای «جیمز اسپت» یکی از نویسندگان گزارش «سازمان ملل» می‌نویسد که «چنانچه این روند بین اقتصاد ملل توسعه یابنده و ملل صنعتی ادامه یابد، مسلماً افتراق بین این دو از وضع «نا مساوی» به وضع «غیر انسانی» تبدیل خواهد شد».

اما آقای «اسپت» اشاره نمی‌کند که این ملل «توسعه یابنده» نه تنها در شرف رشد و توسعه نیستند که هرروز، توسط دخالت مستقیم امپریالیزم، بیشتر و عمیق‌تر به سوی فقر، فلاکت، قحطی و بدبختی سوق داده می‌شوند.

کارنامه دخالت‌های اخیر امپریالیستی نتایج زیر

با توجه به وضعیت عینی ایران، تنها یک سناریوی احتمالی در صورت بروز جنگ داخلی و سرنگونی رژیم وجود دارد آنهم همان سناریوی سرخ است. یک نیروی انقلابی بایستی بطور مشخص و متمرکز در صدد ارتباط‌گیری با کمیته‌های عمل مخفی (که نقداً شکل گرفته‌اند) در راستای هم‌آهنگ کردن آنها برای تدارک اعتصاب اقدام کند. ایجاد «هسته‌های کارگری سوسیالیستی» برای ارتباط‌گیری با کمیته‌های مخفی و ایجاد زمینه برای تشکیل یک «حزب پیشتاز انقلابی» (نه هر حزبی که نام خود را چنین می‌نهد، بلکه حزبی که توسط کارگران پیشرو شناخته شده و مورد اعتماد آنان قرار گیرد) یکی از وظایف عمده سوسیالیست‌های انقلابی در دوره آتی است. کمونیست‌ها بایستی همراه و در کنار پیشروی کارگری به ساختن و گسترش این کمیته‌های عمل مخفی اقدام کنند، وگرنه نقشی در انقلاب ایران، جز به آلت دست بورژوازی تبدیل شدن، نخواهند داشت.

۳۰ مرداد ۱۳۷۵

سایر مقالات م. رازی،

در باره مواضع انحرافی

«حزب کمونیست کارگری ایران»

نقدی به تن

«سرمایه‌داری دولتی»

«دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۳،

فوریه ۱۹۹۶

آیا جامعه کمونیستی «امروز» قابل تحقق است؟

«کارگر سوسیالیست»، شماره ۳۲،

ژانویه ۱۹۹۶

آیا کمونیست‌ها خواهان «اصلاح» جامعه سرمایه‌داری‌اند؟

«کارگر سوسیالیست»، شماره ۳۵، مه ۱۹۹۶

شوراهای و انقلاب کارگری

۲. سهرابی

هدف برپایی شوراهای سراسری کارگران و زحمتکشان بر اساس گسترده‌ترین حد دموکراسی در روند انقلاب (سوسیالیستی) ایران، به عنوان نوعی از فرم سیاسی حکومت کارگری، برای رهاسازی اقتصادی کار^(۱)، بایستی در صدر برنامه انتقالی سوسیالیست‌های انقلابی قرار گیرد. بحث حول چگونگی شکل‌گیری شوراهای در انقلاب آتی و آماده کردن شرایط، برای انعکاس یافتن قدرت بدست آمده توسط توده‌های استثمار شونده، در چنین ارگانه‌ای قدرتی در طول و پس از انقلاب، از زمره مباحث اساسی این دوره از مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران است.

در مبحث ذیل اشاره ما بیشتر (گرچه بطور خیلی فشرده) به تجربه شوراهای در روسیه قبل و بعد از انقلاب اکتبر است. زیرا هر یک از تجارب دیگر، علیرغم تجربه غنی‌ای که از خود بجای گذاشتند، اما هیچکدام به بقدرت رسیدن دولت کارگری‌ای منجر نگشتند. تنها در روسیه چنین دولتی برقرار و شوراهای به عنوان اهرم‌های این دولت به بازسازی جامعه پرداختند.

برای نسل جوان کارگر ایران رجوع به تجارب تاریخی (بویژه در روسیه) و چگونگی شکل‌گیری ارگان‌های قدرت (شورایی) در طول قرن بیستم از اهمیت بسیاری برخوردار است. علاوه براین، تجربه برپایی شوراهای در طول انقلاب بهمن ۵۷ ایران تجربه‌ای عینی است و درسهای آن بایستی با حساسیت زیادی به نسل جوان طبقه کارگر انتقال یابد. در این راستا تاریخ مسئولیت خطیری به عهده پیشگام انقلابی محول کرده است. یعنی، بطور خلاصه، توضیح شیوه‌ها و اهداف دخالت در مبارزه سیاسی توسط کل طبقه کارگر از یک سو، و توضیح شیوه‌ها و اهداف دخالت پیشگام این طبقه در حزب انقلابی، از سوی دیگر، و مشخص کردن رابطه اولی، به عنوان دخالتی همگانی، و دومی، به عنوان دخالتی مشخص در کارزار انقلاب.

بدون مشارکت گسترده‌ترین اقشار کارگر و زحمتکش در روند انقلاب، حتی اگر طبقه کارگر به کسب قدرت سیاسی هم نائل آید، تحقق انقلاب چیزی به جز بدست آوردن یک هدف سیاسی نخواهد بود. وقوع انقلاب سوسیالیستی آغاز دگرگونی انقلابی بنیادین جامعه طبقاتی را نشان می‌زند. نیروی این دگرگونی اما نیروی است اجتماعی و نه عنصری از آن. بدون دخالت دموکراتیک توده‌ها در تمام عرصه‌های تولید و توزیع محصولات و چگونگی مصرف و مبادله آنها سوسیالیزم امکان‌پذیر نیست.

شوراهای در روسیه

پیدایش شوراهای کارگری در روسیه، ابتدا در طول انقلاب ۱۹۰۵ و پس از آن در فوریه ۱۹۱۷، به عنوان نقاط عطفی در تاریخ مبارزه طبقه کارگر جهانی به حساب می‌آید. در سال ۱۹۰۵ (از ۱۳ اکتبر تا ۳ دسامبر) شورای نمایندگان کارگران در پتروگراد محور همه وقایع سیاسی بود. این شورا که اساساً محصول کمیته اعتصابات کارگری بود، پاسخی مقتضی به خواسته کارگران روسیه برای ایجاد تشکلات توده‌ای در آن مقطع بود. این شورا در طول ۳ روز پس از آغاز کار خود موفق گردید ۲۲۶ نماینده از کارخانه‌های مختلف را گرد هم آورد. این شورا یک روز پس از اعلام اعتصاب عمومی‌ای که به همت فعالین منشویک که از قبل به ترویج ایده شورا در میان کارگران پرداخته بودند، تشکیل شد. با گسترش دامنه اعتصابات به شهرها و کارخانه‌های دیگر هر چه بیشتر بر قدرت شورا افزوده شد. پس از آغاز هر اعتصاب کارگران بلافاصله نمایندگان خود را انتخاب و با مطالبات آن کارخانه به شورا می‌فرستادند.

تروتسکی (یکی از رهبران اصلی شورای پتروگراد در کتاب «۱۹۰۵» خود کاراکتر آن را چنین توصیف می‌کند:

«به عنوان پاسخی به یک نیاز عینی - نیازی که از روند وقایع سر برون آورد. سازمانی که با وجود نداشتن هیچگونه سستی دارای چنان اقتداری گردید که می‌توانست بلافاصله، بدون داشتن هیچ ابزار تشکیلاتی‌ای، صدها هزار نفر از توده‌های پراکنده را درگیر مبارزه کند؛ سازمانی که جریانات مختلف درون جنبش کارگری را متحد ساخت؛ سازمانی، مبتکر و خود - کنترل کننده بود؛ و مهمتر از همه، سازمانی که قادر بود در عرض ۲۴ ساعت از زیر زمین بیرون آورده شود».

با گسترش و شکل‌گیری شوراهای در شهرهای دیگر روسیه، کاراکتر سیاسی شورای نمایندگان هر چه بیشتر نمایان می‌گشت. کارگران هر چه بیشتر خود را در مقابله بیشتر با دستگاه اختناق تزاری می‌یافتند. در نتیجه نقش شورا در جامعه روسیه به چیزی فرای صرف پرداختن به مطالبات اعتصابات کارگری ارتقا پیدا کرد. شورا نه تنها می‌بایستی به مسائلی همچون کاهش ساعات کار و افزایش دستمزد می‌پرداخت، بلکه، مسائلی غیر اقتصادی - صنفی‌ای که به کل جامعه مربوط می‌شد، در مقابل آن قرار گرفت.

با به راکد کشاندن شدن وسائط ارتباط جمعی و

خدمات اجتماعی، شورا می‌بایستی کنترل مایحتاج امورات زندگی روزمره توده‌ها را بدست می‌گرفت و در پی اتخاذ تصمیمات سیاسی به اجرای آنان نیز می‌پرداخت. وظایفی که تا آنزمان توسط ارگان‌های رسمی حکومت انجام می‌گرفت. توگویی قدرتی دوگانه در حال تکوین یافتن بود.

تحمل چنین وضعیتی اما، برای دستگاه اختناق تزاری قابل پذیرش نبود. در اوایل دسامبر ۱۹۰۵ شورا سرکوب و تروتسکی و بسیاری دیگر از رهبران آن دستگیر و زندانی شدند. جنبش شورایی روسیه در هم کوبیده شد. علی‌رغم اینکه تنها نتیجه اقتصادی عملکرد شورا، یعنی، کاهش ساعات کار روزانه، که در بسیاری از واحدهای تولیدی تحت شعار ۸ ساعت کار به پیش برده می‌شد، بلافاصله از سوی کارفرمایان پس گرفته شد، اما نتایج سیاسی آن تأثیر زیادی روی آگاهی توده‌های کارگر گذاشت. به گفته یکی از فعالین شورا: «ما ممکن است ۸ ساعت کار را برای توده‌ها بدست نیاورده باشیم، اما مطمئناً حمایت آنها را برای ۸ ساعت کار بدست آوردیم. نتیجه اینکه شعار «هشت ساعت کار و یک اسلحه» در قلب هر یک از کارگران پتروگراد زنده خواهد ماند.» (کتاب «۱۹۰۵»، لئون تروتسکی)

صحت این گفته ۱۱ سال بعد در فوریه ۱۹۱۷ نمایان گشت. با اوجگیری اعتصابات کارگری در شهرهای بزرگ روسیه پایه‌های حکومت تزاری دو باره به لرزه در آمد. کمیته اجرایی شورای پتروگراد احیاء گردید و به ساختمان شورای کارگران این شهر پرداخت. اکثریت رهبری در این کمیته در دست منشویکها بود.

با سراسری شدن شوراهای، تضعیف حکومت موقت و شکست در جبهه‌های جنگ، سربازان که اکثریت آنها را روستائیان تشکیل می‌دادند، شوراهای خود را در ارتش بوجود آوردند. با پیروزی انقلاب اکتبر و سرنگونی دولت موقت شوراهای وارد مرحله نوینی، از حیات سیاسی اجتماعی خود گردیدند.

اولین کنگره سراسری شورای نمایندگان کارگران و سربازان در ژوئن ۱۹۱۷ برگزار گردید.

۱- ... اساساً یک حکومت کارگری، محصول مبارزه طبقه تولید کننده علیه طبقه تصاحب کننده، یک فرم سیاسی که بالاخره کشف شد تا از طریق آن رهایی اقتصادی کار صورت گیرد. (مارکس، «جنگ داخلی در فرانسه»، انتشارات پروگرس، صفحه ۵۷)

شوراها که از حمایت احزاب سیاسی برخوردار بودند و در طول قیام به عنوان ارگان‌های انقلاب عمل می‌کردند، اکنون می‌بایستی به ارگانهای بازسازی کشور تبدیل می‌شدند. در یک کلام، توده‌ها حق تعیین سرنوشت خود را بدست گرفته و آنها بودند که تعیین می‌کردند که در رابطه با نیاز و منافع حیاتی خودشان چقدر تولید شود و محصول این تولید چگونه توزیع گردد. کنترلی که مهر و نشان اقتدار کارگران را بر خود داشت و در تطابق کامل با شرایط زندگی روزمره آنان در روسیه آن زمان بود. اکثریت شوراها اکنون در دست بلشویکها بود. رهبران بلشویک به رهبران شوراها تبدیل گشتند و بازسازی کشور را در دستور کار خود قرار دادند.

اما شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر زندگی روزمره کارگران روسیه چه بود؟

جامعه روسیه در مقطع جنگ جهانی اول جامعه‌ای عمدتاً روستایی و عقب مانده بود که در آغاز رشد صنعتی خود قرار داشت. طبقه کارگر ۱۰ میلیون از ۱۲۰ میلیون نفر جمعیت کشور را تشکیل می‌داد. خرافات مذهبی تا استخوان در سنن اکثریت جمعیت رخنه کرده بود. حتی کارگران صنعتی اسکان یافته در شهرها شدیداً تحت تأثیر پیوندهای خویشاوندی خود با روستا قرار داشتند. شوراها دهقانی که در طسی و پس از انقلاب اکتبر در روستاهای روسیه رو به رشد نهادند، کمیته‌های خودگردانی بودند که به مصادره برخی از مزارع بزرگ زمین‌داران پرداختند و زمین‌ها را به قطعات کوچکتر تقسیم کردند. در واقع آنها خود را به زمین‌داران کوچکتر و مستقل از یکدیگر تبدیل کردند. خرده مالکانی که به شکرانه وجود وضعیت ملوک‌الطوایفی‌ای که در آغاز انقلاب اکتبر در روسیه بوجود آمده بود، خود به خرده مالکان نوینی تبدیل شده بودند.

چنین تحولی نمی‌توانست در شهرها صورت گیرد. زیرا نه از سرمایه خصوصی خبری بود و نه از بورژوازی در قدرت. از سوی دیگر به دلیل نوپا بودن سرمایه‌داری در مقطع انقلاب طبقه جوان کارگر روسیه تجربه‌ای از دخالت در امور اقتصادی و تنظیم تولید نداشت و عمدتاً به دلایل عقب ماندگی فرهنگی نتوانست آنطور که باید از قدرت بدست آورده خود در تمام ابعاد آن استفاده کند. نتیجه اینکه، با پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن بلشویکها، پیشروترین عناصر این طبقه که سالها خود را در صفوف حزب کمونیست (بلشویک) متشکل کرده بودند، عهده‌دار رهبری بازسازی اقتصاد و برقراری گونه‌ای از تولید سوسیالیستی شدند.

سازماندهی نیروی کاری که از روستاها به شهرها روی آورده بود، فرونشاندن عطش دهقانان به

مالکیت، آموزش دهقانان برای استفاده از متدهای جدید کشت و زراعت و واداشتن آنها به دست برداشتن از شیوه‌های کهن کشت و زراعت و سازماندهی جنگ تدافعی در مقابل ضد انقلابی که مصمم به پس گرفتن دستاوردهای انقلاب بود، همه و همه مستلزم ایجاد یک دولت مرکزی مقتدر و کارآمد بود. با پیوستن خیل عظیمی از کارگزاران رژیم سابق به حزب بلشویک - کارگزارانی که قادر بودند در کنار پیشروترین و کارآمدترین عناصر بلشویک، کار کنند، رفته رفته حزب خود را جایگزین حکومت کرد و بدین ترتیب روند کنار گذاشتن شوراها به عنوان ارگان‌های خود-حکومتی کارگران و زحمتکشان، آغاز گردید. شوراها تحت انقیاد حکومت مرکزی، یعنی حزب بلشویک، در آمدند.

شوراها چیستند؟

شوراها اهرم دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا هستند. آنها همچون هر نوع ارگان خود-سازمانده برون آمده از انقلاب، و محصول هر نوع شکل سازماندهی‌ای که باشند، و در هر مقطعی از مبارزه برای سوسیالیسم که پدیدار گردند، بایستی در بطن خود امر سازماندهی و فراهم آوردن شرایط تکوین انقلاب اجتماعی، برای از میان برداشتن نظام کار مزدی را دارا باشند. شوراها بنابرین، در این برهه از تاریخ بشر، ناقوس مرگ دموکراسی "ناب" (ادعای بورژوازی)، در هر شکل حکومتی آن را به صدا در می‌آورند و آنرا با درجه‌عالی‌تری از دموکراسی، با دموکراسی مستقیم توده‌های استثمار شونده، در قالب یک حکومت کارگری، جایگزین می‌کنند. بدون چنین آغازگاهی انتقال به سوسیالیسم امکان‌پذیر نخواهد بود.

شوراها در جوهر خود ارگانهای اقتدار و حکومت کل طبقه کارگر در سراسر کشور هستند. و بنابرین با حزب طبقه کارگر که لزوماً تمام اقشار طبقه کارگر را نمی‌تواند در برداشته باشد فرق می‌کند. برنامه هیچ حزبی و از آنجمله، حزب کمونیست نمی‌تواند به شوراها تحمیل گردد. در حزب طبقه کارگر کارگران داوطلبانه به عضویت درآمده و در راستای اهداف آن فعالیت می‌کنند. در شوراها کارگران، بر مبنای نیاز فوری و عینی خود، برای اتخاذ تصمیمات و اجرای آنها متشکل می‌شوند.

شوراها ارگان‌های مسلح کارگران و زحمتکشان برای مقابله با قدرت‌گیری دوباره ضد انقلاب و انجام تکالیف انقلاب هستند. چنین توقمی را نمی‌توان از همه اهالی مملکت داشت. از سوی دیگر، شوراها صرفاً شوراهای کارگران در کارخانه‌ها نیستند. برای سوق دادن جامعه به سوسیالیسم

نمی‌توان تنها به شوراهای کارگری در کارخانه‌ها بسنده کرد. ارگانهای خود-سازمانده توده‌ای تنها به شوراهای کارخانه‌ها محدود نمی‌گردند. بلکه، این ارگانها در برگیرنده اکثریت اهالی مملکت و از محدودیت محلی، منطقه‌ای، ملیتی، و یا صنفی برخوردار نیستند.

شوراها، علی‌رغم اینکه به عنوان عالی‌ترین شکل دموکراسی کارگری می‌توانند به عنوان اهرم‌های دیکتاتوری پرولتاریا عمل نمایند، اما، همچنین می‌توانند حاصل نوع ابزار مبارزاتی و یا سیاست خاصی باشند که لزوماً قصد سوق دادن جامعه به آنسوی دموکراسی بورژوازی را ندارد و لذا نمی‌توانند در هر شرایطی و تحت هر وضعیتی مورد حمایت انقلابیون قرار گیرند. در روند مبارزه برای سوسیالیسم احزاب دست راستی و رفرمیستی هم شعار بر پایی شوراها را سر می‌دهند، زیرا ابزار دیگری را برای نفوذ در توده‌ها نمی‌شناسند.

بلشویکها بدرستی از شوراهایی که تا استخوان تحت انقیاد منشویکها بودند حمایت نکرده‌اند، منشویکهایی که بین فوری و اکتبر کاملاً با ضد انقلاب همسو شده بودند.

نهادهای دموکراتیک دیگری که جهت تأمین حقوق اقشار غیر کارگر و زحمتکش بوجود می‌آیند را نباید با شوراها اشتباه گرفت. شورا شهرداری محل که توسط همه اهالی محل انتخاب شده باشد نیست. شورای محلی شورای محلی کارگران و زحمتکشان آن محل است و نه افرادی که از قبل نیروی کار دیگران امرا معاش می‌کنند. و به همین منوال شورای منطقه و در نهایت شورای سراسری نمایندگان کارگران و زحمتکشان به عنوان عالی‌ترین ارگان مقتنه، و مجریه کشور. انحلال طبقه کارگر و ارگانهای اقتدار آن در نهادهای انتخابی سیاسی دیگر، تنها راه انتقال به سوسیالیسم را هر چه بیشتر دشوار و روند از میان برداشتن روابط تولیدی سرمایه‌داری و الغای کامل مالکیت خصوصی را مسدود می‌کند. در این مورد نمونه‌هایی از شکل‌گیری شوراها در کشورهایی نظیر آلمان و اسپانیا وجود دارد. بررسی این تجارب از حوصله این نوشته خارج است. دیکتاتوری پرولتاریا، متکی بر قدرت شورایی به معنی اقتدار یک حزب سیاسی نیست. حتی اگر آن حزب انقلابی‌ترین پیشگام کمونیستی را در صفوف خود متشکل کرده باشد. در شوراها افراد با تکیه بر دموکراتیک‌ترین مکانیزم‌های شناخته شده نمایندگان واقعی خود را بدون هیچ پیش شرطی انتخاب می‌کنند. کلیه نمایندگان انتخابی در هر لحظه قابل فراخواندن، استیضاح و عزل هستند. و به همین دلیل همه کارگران قادر خواهند بود که در لحظه توسط نمایندگان واقعی خود نمایندگی شوند. همه این نمایندگان در ایجاد و تعلق به هر

حزب و گروهی آزادند و بایستی بتوانند آزادانه عقاید خود را با توده‌های متشکل در شوراها به بحث و تبادل نظر بگذارند. حق انتقاد از دولت و سیستم متکی به آن، در هر لحظه، برای همه اعضای شوراها محفوظ است.

رابطه حزب و ابتکار عمل توده‌ای

بورژوازی برای اعمال قدرت سیاسی خود ابتدا بر نیروی متمرکز اقتصادی که در دست دارد تکیه می‌کند، همه وسایل تولید را به مالکیت خود در می‌آورد و سپس از آن برای تفوق سیاسی خود در جامعه سرمایه‌داری استفاده می‌کند. طبقه کارگر اما، در راه مبارزه برای سوسیالیسم قادر نخواهد بود از چنین گذرگاهی عبور کند. تنها موقعیت اجتماعی طبقه کارگر است که آن را قادر به رو در رویی با بورژوازی می‌کند. و تنها طبقه کارگر قادرست چرخ‌های اقتصادی جامعه را بگرداند و متوقف سازد.

پیوند برنامه انقلابی کارگران برای انقلاب سوسیالیستی با مطالبات امروز آن‌ها تحت نظام سرمایه‌داری و ارتقاء آگاهی عمومی و سوسیالیستی آن‌ها از طریق چنین پیوندی اساس مبارزه آن‌ها علیه نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. مارکس پس از انقلاب ۱۸۴۸ آلمان توضیح می‌دهد که: هر یک از خواسته‌هایی که توسط پرولتاریا فرموله می‌شود بایستی پاسخی مستقیم به وضعیت موجود مبارزه طبقاتی داشته باشد.

بدون یک حزب انقلابی، انقلاب به ثمر نخواهد رسید. بدون وجود گسترده‌ترین آزادی‌های دموکراتیک و ارگانهای خود-سازماندهی توده‌ای و مداخله‌گر تمام دستاوردهای انقلاب به باد خواهد رفت و احزاب کمونیست، بلااستثناء، به اضمحلال کشانده خواهند شد. تجربه تاریخی تقریباً یک قرن مبارزه طبقاتی کارگران جهان نشانگر صحت این مسئله است. مثل تمام جنگ‌ها، اما، جنگ طبقاتی کارگران علیه نظام سرمایه‌داری هم بایستی دارای تشکیلات، تمرکز قدرت و درجه‌عالی‌ای از انضباط باشد. بدون چنین ترکیبی کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا امکان پذیر نیست.

شوراها که به عنوان ارگان‌های انقلاب در دوره بحران انقلابی پدید می‌آیند، در فردای آن به ارگانهای بازسازی جامعه تبدیل خواهند شد. آنها هم ارگان‌های تصمیم‌گیری و هم اجرایی در کشور خواهند بود. تکامل و موفقیت آنها در امر به ثمر رساندن تکالیف انقلاب رابطه مستقیم با برخورد حزب طبقه کارگر به این ارگانها دارد. همه قدرت حزب و "انضباط آهنین" آن به تنهایی برای مقابله با نظام سرمایه‌داری کافی نخواهد بود. سرمایه‌داری یک نیروی مادی اجتماعی است و جایگزینی آن

بایستی توسط نیروی مادی اجتماعی دیگری صورت گیرد. واضح است که هر ابزار سیاسی‌ای، و از آنجمله حزب طبقه کارگر، نمی‌تواند از درجه‌ای از محدودیتها و حتی محافظه‌کاری برخوردار نباشد. مهم اینست که در لحظات بحران انقلابی چگونه از وجود این ابزار در کانالیزه کردن تأثیر عمل سیاسی توده‌ها بر روند انقلاب به درستی استفاده شود. برای مارکس و لنین تشکیلات حزبی چیزی به جز ابزار تشکیلاتی طبقه کارگر (و نه ابزاری بالای سر آن) برای مبارزه و فراهم آوردن شرایط رهاسازی خود، نبود؛ و منطق وجودی آن از نیازمندی‌های آن نشأت می‌گرفت. به عبارتی، رزمندگی و قابلیت هماهنگی مبارزات خودانگیخته طبقه کارگر، مبارزاتی که به تنهایی قادر به پایان رساندن آن نیست. استمرار حیات رزمنده و تفوق شوراها در امر پیش‌برد تکالیف انقلاب بستگی به وجود و نفوذ قابل ملاحظه برنامه حزب پیشگام انقلابی درون آنها دارد. ترکیب و ساختار دموکراتیک ارگانهای خود-سازمانده توده‌ای، همراه با رهبری حزب پیشگام انقلابی، تنها تضمین‌کننده تسخیر نهایی قدرت و تمرکز بخشیدن آن در دست طبقه کارگر خواهد بود. تاریخ بارها نشان داده که بدون وجود چنین رهبری‌ای با شکوه‌ترین اقدامات پرولتاریا یا در نطفه خفه می‌شود و یا در نیمه راه توسط بورژوازی سرکوب و از میان برداشته می‌شود.

در عین حال حزب بایستی آمادگی آموختن و جمع‌بندی تجارب تاریخی گوناگونی که در پی هر یک از مبارزات طبقه کارگر بدست می‌آیند را داشته باشد. تجارب تاریخی، اما، پاسخ مشخص‌تری به چگونگی این رابطه داده است و آن اینکه، رابطه بین حزب و توده‌های غیر حزبی به هیچ وجه رابطه‌ای یکطرفه نیست. به این منظور که حزب صرفاً ابزار رهاسازی و آموزگار طبقه کارگر نیست، بلکه، خود بایستی از مبارزات توده‌ها آموزش ببیند. حزب انقلابی تنها در شرایطی می‌تواند از نفوذ عمل سیاسی توده‌ها در جریان انقلاب بهره بگیرد که از مدتها قبل در میان آنها به تبلیغ و ترویج ایده‌ها و درسهای تجارب انقلابی پرداخته باشد و توده‌ها این ایده‌ها و درسها را از طریق شرکت عملی و فعال خود در کارزار انقلاب تجربه کنند و بر حقانیت آنها مهر تأیید زنند. تنها از طریق چنین رابطه‌ای است که رهبری حزب در طول انقلاب برای آنها معنی و مفهوم پیدا می‌کند.

شورای نمایندگان کارگران پتروگراد در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در شرایطی سکان انقلاب را در دست خود گرفت که از نقش و دخالت جدی و تأثیرگذار هیچ‌یک از دو جناح حزب سوسیال دموکرات خبر چندانی نبود و در واقع هر دو جناح در مقابل شکل‌گیری قدرت شوراها غافل‌گیر شدند. رهبران

بلشویک (به استثنای لنین) در واقع تا حدود زیادی پیدایش شورا را، به آن شکل، به عنوان رقیبی در مقابل حزب می‌پنداشتند. و آنزمان هم که به دخالت در آن پرداختند، سعی کردند که برنامه حزب را به آن تحمیل کنند. بلشویکها شورای پتروگراد را تهدید می‌کردند که اگر برنامه آنها را نپذیرد از آن خارج خواهند شد. و از این طریق مکرراً انسجام و یکپارچگی آن را مورد مخاطره قرار می‌دادند. در نهایت شورا تصمیم گرفت که این بحث را از دستور جلسات خود خارج کند. نمایندگان بلشویک بر خلاف تصمیم قبلی از شورا خارج نشدند. و این اولین و مهمترین درسی بود که آنها از عمل سیاسی توده‌ها در کارزار انقلاب می‌گرفتند.

اما آیا دخالت در جنبش توده‌ای طبقه کارگر، تبلیغ و ترویج برنامه انقلابی در آن و کوشش برای بدست گرفتن هژمونی آن توسط کمونیستها به مفهوم سر فرو آوردن در مقابل جنبش خودانگیخته توده کارگران است؟ به هیچوجه. اولاً پیدایش هر نوع جنبش کارگری‌ای که ساخته و پرداخته حزب سیاسی نباشد را نمی‌توان جنبش نابهنگام و خودانگیخته تلقی کرد. پیدایش شورای کارگری در ۱۹۰۵ علیرغم اینکه نتیجه حرکت خود بخودی توده‌ها و انکشاف وقایع انقلابی بود، اما، در واقع حاصل مبارزه چندین ماهه کارگران اعتصابی‌ای بود که در کمیته‌های اعتصاب خود را متشکل کرده بودند. تنها پس از بازگشت لنین به پتروگراد و تنظیم رابطه حزب با شورا بود که بلشویکها موفق شدند به کمک شورا شعارهای سیاسی‌ای از قبیل سرنگونی حکومت مطلقه، ایجاد مجلس مؤسسان و جمهوری دموکراتیک و هشت ساعت کار روزانه را در سر لوحه فعالیت شورا بگنجانند و برای خود جایگاهی در رهبری مبارزات بدست آورند.

کارگرانی که در فردای انقلاب هنوز به احزاب و برنامه‌های بورژوایی و رفرمیستی (از نوع مذهبی و یا غیر مذهبی‌ای آن) توهم دارند و در چارچوب آنها فعالیت می‌کنند، حق دارند نمایندگان خود را انتخاب و به اجلاس عالی شوراها بفرستند. خلع ید اقتصادی از بورژوازی به معنی ممنوعیت تشکیلات سیاسی آن نیست. مبارزه علیه تفکر و احزاب بورژوایی و رفرمیستی را نمی‌توان از طریق ایجاد جو اختناق و سرکوب از میان برد. بلکه، بایستی از طریق مبارزه سیاسی در درون خود شوراها علیه آنها و در اثر عینیت یافتن تفوق اقتصاد سوسیالیستی بر وجه تولید سرمایه‌داری در دوره انتقال به سوسیالیسم کارگران توهماشان به چنین احزایی ریخته شود. سرکوب آزادی‌های سیاسی احزاب همانا محدود کردن و در نهایت دموکراسی کارگری را به دنبال خواهد داشت. ■

اوضاع پناهجویان در هلند

امیر گلزار

اقتصاد، دولت، سیاست و روابط بین‌المللی جمهوری اسلامی در کام بحران فرو رفته است. فقر اسفباری که نتیجه سیاست‌های اقتصادی رژیم و تبحر چپاولگر مسلمان در ایران است، موجب فرار صدها هزار مردم کارگر و زحمتکش از محیط زیست خود بطرف اردوگاههای پناهندگی در اروپا و بخصوص در هلند گردیده است.

گرانی و تورم، رشد میزان بیکاری، راکد نمودن نیروهای تولیدی انسانی، کمبود مسکن، سیستم متزلزل پولی، کمبود امکانات بهداشتی و درمانی، کمبود امکانات و محرومیت جوانان و نو جوانان از امکانات آموزشی و ورزشی، خفقان سیاسی، ممنوعیت احزاب و گروه‌ها، ستم مضاعف بر زنان، تحمیل جنگ و سرکوب علیه ملیتهای ستم‌دیده و کشورهای همجوار، اعدام فعالین انقلابی، سانسور مطبوعات، ترور فعالین اپوزیسیون در خارج از ایران، تحقیر و تحمیل شهروندان از طریق اعمال قوانین متحجر اسلامی و نهایتاً سرکوب هرگونه چشم‌انداز روشن و شرافتمندانه برای آینده‌ای بهتر برای توده مردم، بیان احتضار رژیم ورشکسته سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در چندین ساله گذشته بوده و دلایلی بی‌خدشه برای درخواست پناهندگی در کشورهای متعادلتر اروپائی برای پناهجویان ایرانی است.

در نتیجه حرف و سخن‌هایی از طرف دولت هلند و «کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل» از این مقوله که پناهجویان ایرانی پناهندگان سیاسی نیستند، زائیده جهل و یا ناشی از فریبکاری عمدی است.

پناهجویان مستقر در کمپ‌های پناهندگی در هلند را طیفی ناهمگون از مردم زحمتکش جامعه ایران تشکیل میدهد. ممیزه مشترک آنان علیرغم سیاسی و غیر سیاسی بودنشان را می‌توان فقر توصیف نمود. این پناهجویان برای بدست آوردن شرایط بهتر زندگی و شرافتمندانه با قصد پناهندگی به هلند سفر نموده‌اند.

این توده ناهمگون تجربه هفده سال انقلاب اسلامی، جنگ جناحهای مختلف اسلامی، جنگ هشت ساله ایران - عراق و رژیم خفقان را با خود همراه دارند. یأس و ناامیدی نتیجه بخش وسیعی از تجربه آنان با حکومت اسلامی و احزاب و گروههای ایرانی است. این توده وسیع در صورت داشتن رهبری آگاه می‌تواند پتانسیل خود را برای مبارزه در راه احقاق حق دموکراتیک خود باور نماید. در شرایط کنونی تجربه و آگاهی این پناهجویان برای پیشبرد خواستههای خود کافی نیست و نتیجتاً آنان فاقد تشکلی هستند که بتوانند خواستههایشان را جامعه عمل ببوشاند. ایجاد تشکلاتی خارج از عینیت و ذهنیت واقعی پناهجویان تیری خواهد بود در تاریکی.

از طرفی دیگر بیش از ۸۰ درصد از پناهجویان ساکن در کمپهای هلند در هیچ یک از فعالیتهای

دفاعی برای احقاق حقوق خود در حال حاضر نه فعالیت و نه شرکت مینمایند و حتی در بسیاری از مواقع خود را غیر سیاسی و بی‌علاقه نامیده و بحث پناهجوی اقتصادی را بمیان میکشند. بر خلاف بسیاری از «روشنفکران» ایرانی در خارج از کشور که سعی دارند نا امن بودن برای پناهجویان را به قوانین اسلامی حاکم در ایران نسبت دهند، بعضی از این پناهجویان اغلب مراسم عاشورا و تاسوها و یا ماه رمضان را در کمپ‌های پناهندگی، طبق سنت اسلامی خویش برگزار مینمایند. حتی نذر و نیاز و پختن شله زرد در درگاه الهی برای کسب جواب پناهندگی نیز اکنون مرسوم است.

این دسته از پناهجویان با اعلام درخواست پناهندگی بنا خودآگاه و علیرغم میل خود به نیروی مبارزه علیه جمهوری اسلامی درآمده و پذیرش پناهندگی آنان به معنی طرد نظام حاکم در ایران میباشد.

این پناهجویان علیرغم داشتن منابع مشترک در ارتباط با مسأله پناهندگی و امن نامیدن ایران از طرف دولت هلند حاضر به دفاع از یکدیگر نیستند، چرا که سیاست غالب در تبلیغات در این کشور بتوسط دولت هلند و مطبوعات آن مبنی بر تقسیم پناهجویان به اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عاملی مؤثر برای تفرقه بوده و تأثیر بسزایی داشته است. برای ایجاد تفکری بر مبنای همبستگی در بین پناهجویان یک‌دوره تجربه مشترک در مبارزات دفاعی ضروری است و ما اکنون در مرحله نخست آن میباشیم.

تجربه پناهجویان با تشکلات پناهندگی در هلند را می‌توان منفی ارزیابی نمود. چرا که این تشکلات بعضاً خود نیز سیاست روشنی نخست در قبال اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران و سپس خواستههای پناهجویان ارائه نمی‌دهند. این تشکلات بر مبنای ذهنیت برخی از گروه‌های سیاسی منفعل از جامعه ایران با اهدافی مشخص به نیازهای مقطعی‌شان تشکیل شده که بیانگر خواستههای واقعی پناهجویان نیست. بدین دلیل پناهجویان احساس راحتی بیشتری با تشکلات پناهندگی حکومت هلند از قبیل V.V.N. دارند.

تجربه دهه گذشته با سیاسیون احزاب و گروه‌های مختلف ایزانی نشان میدهد که جو دلسردی و غیر سیاسی شدن وجه مشترک اغلب آنان است و آنرا میتوان در غیبت کبری و صفری آنان در فعالیتهای پناهندگی یافت. علیرغم سخن پراکنی‌های فصلی این سیاسیون در دوره گذشته، امید و چشم‌اندازی برای فعالیت در دوره آینده نیز از آنان نمی‌توان داشت. اکنون آنان صحنه فعالیت دفاعی را در خارج از کشور بفع مبارزینی که تجربه و دانش کافی برای پیشبرد آن را دارا می‌باشند ترک نموده‌اند. خرده‌گیریهای ابلهانه این سیاسیون بازتشنه بخصوص در مورد مسأله پناهندگی تأثیری در عزم راسخ مبارزین و جوانان اردوگاههای

پناهندگی نداشته، بلکه آنان را برای پیشبرد اهداف جنبش در تعمیق مبارزات راسخ‌تر مینماید.

یکی از تشکلات پناهندگی ذدر هلند، «شورای پناهندگان و مهاجرین» حزب کمونیست کارگری است، که بر دو اصل تبلیغ و جمع‌آوری کمکهای مالی برای حزب بنا گردیده است. این تشکل علیرغم فعالیت‌هایش در دوره اخیر قادر به متشکل نمودن پناهجویان نبوده است. مشخصه سیاسی این جریان سکتاریسم و فرقه‌گرایی ح.ک.ک. میباشد. تصمیمات برای فعالیتهای نه در مجامع عمومی و هیئت‌های اجرایی بلکه بتوسط بخش ح.ک.ک. اتخاذ می‌شود. کلیه مسئولیتهای کلیدی این تشکل اگر وجود داشته باشد تنها برای ریاکاری در مقابل پناهجویانی که خواهان تشکلی دموکراتیک و پلورالیست هستند، میباشد.

تضاد حزب با دموکراسی درونی سازمانی (درون شورا) منجر به انحطاط این شورا شده است و این تشکل را از ماهیت اصلی خود که می‌توانست تشکلی رزمنده برای پناهجویان باشد تهی نموده است. صرف بودجه شورای پناهندگان برای اهداف حزب، ضربه مهمی برای بسیج پناهجویان در دوره گذشته بوده است. کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی که اخیراً بتوسط کمیته‌های کمیته‌های کمپ‌ها و کمیته‌های شهری و برخی فعالین سیاسی تشکیل شده است امیدی است برای پناهجویان که بتوانند از طریق این کمیته اهداف را پیش ببرند. پناهجویان و مبارزین در تجربه عملی خود نتایج حاصله از آنرا جمع‌بندی خواهند نمود.

سیاست دولت هلند مبنی بر امن معرفی کردن ایران، جدا از سیاست تزئیناتی آن در مقابل مردم هلند نیست. همین سیاست که مسأله پناهجویان را بعنوان بخشی از معضلات جامعه قلمداد می‌کند و سعی در گذراندن بخشی از بحران خود بر دوش پناهندگان دارد. این سیاست در بین مردم هلند تفرقه ایجاد نموده و موجب ایجاد جو نژادپرستی و ضد مهاجرین در بین مردم کارگر و زحمتکش هلند میباشد.

همبستگی بین مبارزین ایرانی و هلندی برای خنثی نمودن سیاستهای دولت هلند در امن اعلام نمودن ایران و اقبای رژیم سرمایه‌داری و خفقان در ایران و دفاع از حقوق پناهجویان محور اصلی فعالیت ما در دوره آینده است. چنین فعالیت‌هایی از طریق ایجاد کمیته‌های دائمی دفاعی مؤثر خواهد بود.

۹ سپتامبر ۱۹۹۶



در دفاع از پناهجویان ایرانی در هلند

دولت هلند برای حل مسئله پناهجویان ایرانی به مسخره‌ترین ارزیابی‌ها در مورد ایران، یعنی «امن» بودن وضعیت، نایل آمد! اخذ چنین سیاستی چیزی نبود مگر تدارک برای استرداد پناهجویان ایرانی، از طریق ایجاد افتراق میان پناهجویان و مردم هلند از یکسو، و پناهندگان سیاسی و اقتصادی ایرانی از سوی دیگر.

به دنبال اتخاذ این سیاست، در دوم نوامبر ۱۹۹۵، تظاهرات، گردهم‌آیی‌ها، تحصن‌ها و اعتصاب غذاهای ممتد و بی‌شماری توسط پناهجویان در کمپ‌های پناهجویان، به صورت مستقل از جریان‌های موجود، صورت گرفت. فعالیت‌های چشم‌گیر پناهجویان در کمپ‌ها توانست تبلیغات دولت هلند را خنثی کند.

بدین ترتیب مرحله‌نویسی از مبارزات پناهجویان در دفاع از حقوق دمکراتیک خود و همچنین در دفاع از مبارزات مردم ایران آغاز شد. حرکت مستقل پناهجویان، سازمان‌ها و حزب‌های سنتی چپ را نیز فعال کرد. اخبار این تعرض‌ها و همچنین وضعیت وخیم اقتصادی و سیاسی ایران در صفحه‌های نخست مطبوعات هلند منعکس گشته و در اذهان عمومی مردم هلند تأثیر گذاشت.

در این میان ماهیت سازمان‌هایی نظیر «سازمان عفو بین‌الملل» و «کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل» که سیاست روشن و صریحی اتخاذ نکردند نیز بر ملا شد.

دفاع از حقوق دمکراتیک پناهجویان ایرانی با دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران و افشای اختناق و خفقان در ایران پیوند خورده است. ادامه تظاهرات و اعتراض‌ها در شهرهای هلند و همچنین در سراسر جهان و آمادگی افکار عمومی برای اعمال فشار به دولت هلند یکی از راه‌های مؤثر برای ایجاد اعتماد بنفس در میان پناهجویان است.

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»
(واحد هلند)



آخرین جنایت نبوده و نخواهد بود. بنابراین ما، یاد این واقعه را بخاطر دفاع از آزادی سیاسی و فداکاریهای این جان باختگان و محکومیت رژیم جمهوری اسلامی زنده نگه می‌داریم. و نباید گذاشت که مردم با فراموش کردن این گونه روزها، نسبت به سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود بی‌تفاوت باشند.

با برگزاری و گرامیداشت ۱۰ شهریور ۶۷ (روز زندانیان سیاسی) می‌توان یاد این واقعه دردناک را در دفاع از آزادی سیاسی و محکوم نمودن رژیم ضدانسانی جمهوری اسلامی و هر نوع استبداد دیگری در اذهان عموم مردم زنده نگهداشت.

سرتنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زندانی سیاسی آزاد باید گردد.

کانون فرهنگی ایرانیان (HOOORN)

۱۹۹۶.۸.۳۱

مدتی پیش، ماهان، شاعری از کشور سردسیر سوند، دفتر شعری از خودش را برای نشریه «کارگر سوسیالیست» ارسال داشت. ما نیز برای معرفی او، شعری از دفتر شعری با عنوان «پروانه در باران» را برای شما خوانندگان عزیز بچاپ می‌رسانیم.

با امید موفقیت برای این شاعر عزیز.

جنازه ماه را

پاسداران سلاخ‌خانه هر نیمه شب

از درهٔ پس کوجهای خاک و لجن

در تابوت زنگ‌زده آهنی می‌برند.

صف تیرهای چراغ برق

پاورچین از کنار شب می‌گذرد.

محاق

یگانه مفهوم روشن است

و تابوت روان

شمارشگر بی‌شائبه آن.

از اوراق فراموش ماه

گورهای بی‌شمار گورستان بی‌نشان

هریک ورقی به کف دارد.

خون ماه چه رنگ است؟

در قتل عام رنگ

سیاه جامه ناگزیر، جهان است.

تنها سلاخ‌خانه می‌دزخشد.

خون ماه چه رنگ است؟

شب بود

و ماه

در تابوت حلبی

بر دوش شبداران می‌رفت.

تنها قدم لنگ تیرهای چراغ برق

با کورسوی سوگوار

بدرقه بی‌آواز جنازه بود.

ژانویه ۹۰

۱۰ شهریور ۶۷ روز زندانیان سیاسی گرامی باد!

شنبه ۳۱ اوت ۱۹۹۶ در میدان مرکزی شهر آمستردام هزاران نفر مراسم بزرگداشت اعدام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ در زندانهای ایران را گرامی داشتند و همواره با برگزارکنندگان این گردهم‌آیی تنفر خود را از اعمال وحشیانه رژیم اسلامی علیه زندانیان سیاسی در ایران ابراز نمودند. در این گردهم‌آیی که با شرکت هزاران پناهجو و پناهنده ایرانی، گروه‌ها و احزاب سیاسی و مردم هلند برگزار گردید، مراسم سخنرانی، تئاتر، موسیقی، نمایشگاه عکس و میز کتاب و نشریات با استقبال بی‌سابقه‌ای روبرو شد.

در زیر اعلامیه کانون فرهنگی ایرانیان (Hoorn) را که از فعالین مبارز در هلند تشکیل شده است را بچاپ می‌رسانیم.

رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی از ابتدای حاکمیت خود تا کنون، از اعمال هرگونه جنایتی علیه مردم ستمدیده و آزادبخش ایران دریغ نکرده است.

رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی، تا آنجا که در رفق دارد با تازیانه دین و سرمایه، مردم ستمدیده و آزاداندیش ایران را سرکوب می‌کند و با استفاده از شیوه‌های ضد بشری قرون وسطایی و جنایتکارانه خویش امکان هرگونه ترقی و دگراندیشی را از جامعه ربوده است. کشتار و قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ یکی از جنایات آشکار این رژیم می‌باشد.

هشت سال پیش در ماه مرداد و شهریور ۱۳۶۷ رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، در یکی از جنایت‌بارترین عملکردهای دوران حاکمیت خود، تعداد زیادی از زندانیان سیاسی ایران را قتل عام نمود و تن‌های بی‌جان این جان باختگان را در قبرهای دستجمعی به خاک سپرد و خانواده‌های آنان را بدون اینکه اجساد عزیزانشان را رویت کنند، داغ‌دار نمود. این عمل در شرایطی صورت می‌گیرد که رژیم با پذیرش شکست در جنگ خانمان‌سوز و بیهوده ۸ ساله در مقابل رژیم عراق، با بحران و نارضایتی مردم که در طول جنگ جان عزیزان و تمام دار و ندارشان به نیستی و نابودی رفته بود، مواجه می‌شود. رژیم در نهایت ددمنشی برای نجات از این بحران و زهر چشم‌گرفتن از مردم، چاره‌ای جز قتل عام زندانیان سیاسی بی‌دفاع در زندانها نمی‌بیند. و در این رابطه زندانیان سیاسی بی‌دفاع را گروه گروه به جوخه‌های مرگبار اعدام می‌سپارد. بطوری که میدانید بنا به ماهیت ضد انسانی رژیم، این گونه اعمال جنایت‌بار، اولین و

در باره جنبش مستقل زنان

مصاحبه نشریه «آوای زن»* با
سیماباشا
«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

۱ - نظر شما در مورد جنبش مستقل زنان چیست؟

* در جامعه معاصر، زن، به صرف زن بودن، در موقعیتی فروتر نسبت به مرد قرار گرفته است. اجتماع، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و حتی والدین هیچ کدام نسبت به جنسیت فرد بی تفاوت نیستند. روابط اجتماعی حاضر آن چنان است که به عده‌ای به صرف تعلق‌شان به جنس مذکر، برتری و قدرت ویژه‌ای اعطا شده و به «دیگران» به صرف جنسیت «مؤنث» خود تحت ستم، وابستگی و در موضع ضعف قرار داده شده‌اند.

بعلاوه این ستم در خلاء انجام نمی‌شود، بلکه در روابط و تأثیر متقابل با سایر اشکال نابرابری و بخصوص وابسته به استثمار طبقاتی می‌باشد. از این روست که ستم بر زن هم خود به شکلی غیر عادلانه توزیع می‌شود و هر چه به اقشار و طبقات پایینی جامعه نزدیک می‌شویم، فشار این ستم نیز شدیدتر است.

علیه این ستم و نابرابری بیش از یک قرن است که زنان بپا خواسته‌اند و در هر مبارزه‌ای خواست‌های مشخص‌ای پیش گذاشته‌اند. خواست‌های ویژه زنان ماهیتی مرکب دارند. به این مفهوم که بخشی از خواست‌ها در چهارچوب سرمایه‌داری قابل دسترسی‌اند. مانند حق رأی! اما بخش دیگری از خواست‌ها در نظام مبتنی بر سود اصولاً غیر قابل تحقق‌اند، مثلاً اجتماعی کردن کار خانگی. حول خواست‌های دمکراتیک (از نوع اول) مانند آزادی پوشش، حق طلاق، حق مسافرت، حق سقط جنین و غیره، اقشار و طبقات مختلف و وسیعی از زنان درگیر مبارزه می‌شوند چرا که آنها نیز تحت این ستم هستند. همین ویژگی عینی، یعنی اینکه جنبش زنان فراتر از یک طبقه خاص است، آنرا از جنبش طبقه کارگر و سازمان‌های آن که صرفاً کارگران را در بر می‌گیرد متفاوت می‌سازد، هر چند سرنوشت آنها بهم پیوند خورده باشد.

استقلال جنبش زنان، بنابر این انعکاس یک واقعیت است. این واقعیت که ستم بر زن و مبارزه آن تنها مختص زنان کارگر نیست. این استقلال اجازه می‌دهد بسیج هر چه وسیع‌تری از زنان انجام شود.

بعلاوه، گرچه عامل اصلی تداوم ستم بر زن، نه

مردان بطور عام، بلکه نظام اجتماعی‌ای است که اصولاً جز به برکت ستم و استثمار ادامه نمی‌یابد. اما به هر صورت، ستم بر زن توسط آشباح و در خیال انجام نمی‌پذیرد، بلکه در روابط مشخصی تبلور می‌یابد و اعمال‌کنندگان آن عمدتاً مردان هستند. در مقابل، مردان منافع مشخصی - هر چند تنگ نظرانه و حقیر - در زندگی روزمره نصیب‌شان می‌شود و اکثریت آنها حاضر به از دست دادن امتیازات خود، در مقابل اهدافی والا ولی دوردست، نمی‌شوند. این ویژگی که مبارزه زنان در دنیای مردانه انجام می‌شود، دلیل دیگری است بر ضرورت استقلال جنبش زنان از جنبش‌های مختلط دیگر که تقریباً تمامی تحت نفوذ رهبری و اکثریت مردانه قرار دارند.

اگر آزادی توده‌ها بدست خود آنها انجام می‌شود، آزادی زنان هم در گرو مبارزات خود آنهاست.

دست آخر تأثیر ذهنی جنبش مستقل زنان حائز اهمیت فراوان است. چرا که هیچ دلیل و برهانی برای جلب حمایت کسانی که هنوز در این باره تردید دارند، قانع‌کننده‌تر از مشاهده مبارزه زنانی نیست که از حق خود نمی‌گذرند و در رهائی خود مصمم‌اند. تنها به یمن وجود و پیشروی این جنبش است که ایده برابری و حقوق زنان وسیعاً در جامعه ریشه خواهد دواند.

۲ - برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی چه ارتباطی با رهایی زنان دارد؟

* به اعتقاد ما مبارزه برای برقراری «دموکراسی» و «عدالت اجتماعی» با «رهایی زنان» در جامعه گره خورده و همه اینها تنها با سرنگونی کامل دولت سرمایه‌داری و استقرار نظام سوسیالیستی مفهوم واقعی پیدا می‌کنند. همانطور که در رأس مبارزه برای استقرار سوسیالیزم نقش طبقه کارگر محوری است، در مرکز مبارزات جنبش زنان نیز، زنان کارگر نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند. زیرا، هرچند ستم بر زن منحصر زنان کارگر نیست و حتی اولین جرقه‌های برابری طبلی توسط زنان بورژوا مشتمل شدند، گسترش، رادیکالیسم و حیات آینده جنبش زنان همه جا مدیون ورود متعاقب توده زنان کارگر به صحنه مبارزه بوده است. برخلاف دوره آغازین، امروز پرچم‌دار مبارزه زنان در کشورهای پیشرفته، زنان کارگر و دستمزدبگیر هستند. اگر در اواخر قرن ۱۸ - یعنی هنگام مبارزه برای حق رأی زنان در اروپا - گرایش سیاسی

اکثریت قاطع زنان بسوی کلیسا و نیروهای راستگرا بود، امروز بوضوح دیده می‌شود که جنبش‌های زنان بطور فزاینده به چپ گرایش دارد. برای مثال، در فرانسه، ۱۹۸۱، در صد زنانی که در مقابل «راست» به «چپ» رأی دادند، بیش از رأی مردان بود. اعتراض‌های دفاعی از حقوق زنان، علیه حکومت بورژوا، معمولاً همراه با سازمان‌های کارگری سازمان می‌یابد. در ایران نیز، استقبال زنان از سازمان‌های سیاسی چپ در دوره انقلاب، مشاهده شد.

این گرایش به چپ در جنبش‌های زنان نتیجه دو عامل است. یکی افزایش وزن زنان دستمزد بگیر و کارگر در این جنبش؛ و دیگری ارتقا آگاهی زنان بر اثر تجربه مبارزه و زندگی روزمره آنها است. زنان در هر مبارزه در مقابل دولت بورژوازی قرار گرفته و آگاهی سیاسی کسب می‌کنند. برای نمونه، مبارزه زنان برای دستمزد برابر، گرچه در بسیاری از کشورهای غربی قانونیت یافته، اما عملاً تحقق نیافته است و هرگز نیز تحقق نخواهد یافت! و یا حق طلاق که ظاهراً به رسمیت شناخته شده، در عمل تحقق آن برای زنان امکان پذیر نیست، زیرا که تضمینی برای تأمین مادی و تداوم امور معیشتی وجود ندارد. و یا خواستی نظیر اجتماعی کردن «کار خانگی» اصولاً در نظام سرمایه‌داری قابل تحقق نیست بلکه مربوط به نظام سوسیالیستی است و غیره. اینها همه مبارزات زنان را در تقابل مستقیم با نظام سرمایه‌داری قرار می‌دهد. لذا جنبش زنان در راستای کسب یک رهائی کامل، دارای دینامیزی «ضد سرمایه‌داری» است. اما برای اینکه این پتانسیل بالقوه به حرکت بالفعل در آید و رهائی زنان در محدوده تغییرات جزئی و ژرفم باقی نماند، وجود آگاهی سوسیالیستی در جنبش زنان برای تحقق همگونی جنبش زنان با مبارزات انقلابی با سایر قشرهای تحت ستم جامعه، ضروری است.

از سوی دیگر، سوسیالیزم اجتماعی کردنی است در همه سطوح برای شکوفائی کامل فرد. نه تنها اجتماعی کردن تولید و توزیع، بلکه هم‌منظور مصرف و حیطه «خصوصی» و وظایف خانواده. لذا سوسیالیزم جز از طریق آزادسازی زنان از قید وابستگی به مرد، خانواده، به فرزندان و کارخانگی، امکان پذیر نخواهد بود. سوسیالیزم که به انگیزه

* این مصاحبه در شماره ۲۵ نشریه «آوای زن»، بهار ۷۵، منتشر شد.

تشدید اختناق در نیجریه

مطلب زیر بخشی از مطلبی است از CWI در مورد وضعیت نیجریه و سرکوب اپوزیسیون مترقی و کارگران، انتشار یافته است، که توسط رفیق «علی» ترجمه و تهیه شده و برای نشریه ارسال شده است.

در نیجریه یک حکومت وحشی و نظامی حاکم است. ماهیت رژیم تروریستی «سانی آباکا» نه تنها به دلیل قتل اخیر انقلابیون (نظیر «کن سارو-ویوا»)، بلکه سال‌هاست که توسط تمامی جهانیان و سازمان‌های فعال حقوق بشر افشا و محکوم شده است. هر نیجریایی که برای دفاع از حقوق دموکراتیک یا به عرصه مبارزه سیاسی و اجتماعی می‌گذارد، بلافاصله توسط رژیم ژنرالها توقیف و به زندان محکوم می‌گردد. بطوریکه تاکنون بیش از ۵۰ هزار از ۶۵۰ هزار زندانی سیاسی در این کشور، بدون هیچگونه اتهام و محاکمه‌ای، در زندان‌ها بسر می‌برند.

تهاجم به اتحادیه‌ها بسیار شدید است. رژیم نیجریه ۳ اتحادیه عمده دانشگاهی مبارز را غیر قانونی اعلام کرده است:

* ASUU (اتحادیه اساتید دانشگاه‌ها)؛

* NASU (اتحادیه کارکنان دانشگاه‌ها و سایر مؤسسات آموزشی)؛

* SSANU (اتحادیه اساتید ارشد دانشگاه‌ها). نماینده «کمپین برای اتحادیه مستقل» (CIU) که در حال مبارزه با حاکمین نظامی برای آزادی اتحادیه‌های کارگری است، اظهار داشته است که «از سال ۱۹۹۴، رژیم نمایندگان منتخب اتحادیه‌های زیر را برکنار یا دستگیر کرده و نمایندگان دولت را به جای آنها گماشته است: «کنگره کار نیجریه»، «اتحادیه سراسری کارگران نفت و گاز» و «انجمن کارمندان نفت و گاز».

۶ سپتامبر ۹۶

۴ - موقعیت جنبش مستقل زنان در ایران امروز چیست؟

* در ایران بطور مشخص، که دولت بورژوازی - چه از نوع تاجی و چه عمامه‌ای آن - توانایی تحمل هیچ شکلی از بیان آزاد و تشکلات مستقل را نداشته و ندارد، جنبش زنان خود را به اشکال فردی و غیر مستقیم و یا پراکنده نشان می‌دهد. علی‌رغم این، چند صد هزار دستگیری در سال، تهدید مدارم از تریبون مجلس ملاها، ایجاد سپاه‌های سرکوب ویژه زنان و غیره، همه نشانه وسعت و تداوم مقاومت زنان علیه شرایط و قانون‌های قرون وسطانی رژیم است. هسته مرکزی و سراسری جنبش زنان در ایران هنوز هم همان مبارزه علیه «حجاب اجباری» است. این مبارزه نباید بی‌اهمیت و فرعی تلقی شود و نباید در میان خواست‌های متنوع دیگر محو و بی‌رنگ شود، بلکه باید مورد پافشاری و حمایت بی‌قید و شرط قرار گیرد. در حین مبارزه حول این شعار مرکزی، باید البته به ترویج حول سایر مطالبات که هنوز از حمایت توده‌ای برخوردار نیستند، ادامه داد.

در عین حال باید منتظر گسترش حیطه‌های جدیدی در مبارزات زنان و خواست‌های آنان نیز بود. باید آمادگی داشت تا این حرکات را هر چند نطفه‌ای تشخیص داده و تقویت کرده و در جهت ارتقا سازمان یافتگی آنها کوشش کرد. مثلاً مبارزات پراکنده علیه گرانفروشی و احتکار، در شرایط مساعد، می‌تواند به جنبش کنترل مردمی تبدیل شود که عمده‌تاً توسط زنان خانه‌دار به پیش رود. بطور خلاصه باید از همه مبارزات حق طلبانه زنان - برای آزادی پوشش و غیره - دفاع کرده و به سازماندهی آنها در آشکالی که به اعتماد به نفس و دخالتگری خود زنان بیفزاید کمک رساند.

۸ ژانویه ۱۹۹۶



افزایش رفاه و افزایش زمان فراغت و آزاد بیشتر پیش می‌رود، نمی‌تواند در خود سازماندهی عقب افتاده کار خانگی را تحمل کند. کار خانگی‌ای که بیش از هر شغل تمام وقتی، انرژی و وقت زنان را می‌بلعد!

بنابراین رهائی کامل زنان (و مردان) نه یک نیاز اخلاقی، بلکه یک ضرورت ساختاری برای سوسیالیسم است، که البته به نوبه خود به اخلاق نوینی نیز احتیاج دارد.

اما هیچ جبر خودبخودی در این روند وجود ندارد. همه چیز به اراده و آگاهی وابسته است. بخصوص سوسیالیسم برخلاف نظام‌های ماقبل خود، از مکانیزم‌های خودبخودی و کور اقتصادی پیروی نمی‌کند و نقش عامل آگاهی در تمام روند آن تعیین‌کننده است. وگرنه پروسه اجتماعی شدن می‌تواند به عقب باز گردد. همانطور که در شوروی در کمتر از ده سال، پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، چنین شد. لذا هم برای مقاومت در برابر گرایش‌های ارتجاعی و هم برای ساختن مقام و موقعیت جدیدی برای زنان، حتی پس از فروپاشی سرمایه‌داری، حضور جنبش مستقل زنان ضرورت خود را حفظ می‌کند.

۳ - روند و میزان مشارکت زنان در حزب یا سازمان شما چگونه است؟

* میزان مشارکت محدودتر زنان نسبت به مردان در عرصه سیاست، متأسفانه یکی از نتایج وضعیت اجتماعی زنانست. و تعجبی ندارد اگر شرکت آنها در یک فعالیت مستمر انقلابی نیز محدودتر از مردان باشد، بخصوص که در جامعه حاضر، این فعالیت فداکاری بیشتری از زنان طلب می‌کند تا از مردان.

بعلاوه باید اضافه کرد که گرایش به ادامه روابط نابرابر بدرجات متفاوت در درون حتی یک «گروه انقلابی» نیز موجود است. زیرا که سازمان انقلابی جامعه‌ای مجزا و در خود و اتوپیک نیست. آنچه از یک سازمان انقلابی انتظار می‌رود، نه نفی این واقعیات و تظاهر به ایجاد بهشت برین بلکه شناخت این واقعیت برای مبارزه آگاهانه با باز تولید این روابط است.

با شروع از این اصل، مبارزه ایدئولوژیک همیشگی بخشی از سیاست ماست. حربه عملی ما علیه «زنان» و «مردانه» شدن وظایف درون گروه‌ای، تشویق زنان به دخالتگری و پذیرش مسئولیت و رهبری است. عرصه‌هایی که عادتاً و به سهولت توسط مردان اشغال می‌شوند. و در این راه از تبعیض مثبت نیز ابائی نداریم. برای پیشبرد این سیاست‌ها و همینطور تدقیق دخالت انقلابی در جهت کار زنان، ایجاد «کمسیون زنان» به نظر ما یکی از ابزارهای ممکن و مؤثر است.

آماري راجع به نیجریه:

* ۱۱۲ میلیون جمعیت در ۳۰ ایالت.

* نظامیان در سال ۱۹۶۰ قدرت را در دست گرفتند.

* ۸۶ درصد صادرات نفت است که ۹۵ درصد بودجه را تأمین می‌کند.

* شرکت نفت «شل» ۵۰ درصد نفت این کشور را به خود اختصاص داده است.

* در آمد متوسط هر نیجریایی برابر با ۲۸۰ دلار آمریکاست. در صورتیکه ثروت شخصی ژنرال «بابانگیدا» بیشتر از ۱۰ میلیارد دلار آمریکاست.

آلترناتیوها و جنبش کارگری داخل کشور

سازمانهای زیادی در خارج کشور هستند که هر کدام برنامه و چه باید کردهای خود را دارا میباشند. در طیف چپ دهها سازمان، محفل و کانونهای فرهنگی، شخصیتهای منفرد، جنبش خارج از کشوری چپ ایران را شکل می دهند. وجود کارگران پیشرو در میان این سازمانها و یا در تشکلهای ویژه خویش مانند انجمن کارگران تبعیدی، سیمای مشخصی به این فضا داده است. هر کدام از اینها نشریه می دهند، در مورد سرمایه داری و سوسیالیزم، تشکلهای کارگری، حزب و مبارزه اقتصادی و غیره، بحث می کنند.

در میان این طیف انبوه جریانهایی پیدا می شوند که به جز خود، بقیه را خام، نیخته و پس مانده های دیروز جنبش ملی دوران مصدق قلمداد می کنند. پدیده رهبرطلبی و هژمونی خواهی آنچنان سنگین است که حتی اگر بحثی را مطرح کرده و یا صحبت نوینی افاده می فرمایند، نه برای خدمت به جنبش کارگری، بلکه در درجه اول برای تحقیر و خوار شمردن دیگران است. عناصر پایین و بدنه این گونه تشکیلاتها در حکم آپاراتهای حزبی هستند که بلدند از حزب دفاع کنند، انتقادناپذیر باشند، نشریه بخش کنند و چرخ عظیم تبلیغاتی تشکیلاتشان را با پول پناهندگی بچرخانند. تفکر و اندیشیدن و مطالعه و اطلاع پیدا کردن از بحثها و مسایل جدید متعلق به «کاست» رهبری ست که مادل عمر است، و دوندگی و آپاراتچیزگری و به اصطلاح «آکتیو تشکیلات بودن» برای توده های پایین تشکیلات.

این همه تنها بخشی از سیمای واقعی سازمانهای چپ خارج کشوری است. باید دید با وجود اینکه ما در خارج هستیم و وقایع زیادی را تجربه کرده ایم تا چه حد امروزه به مسایل جنبش داخل کشوری عینی برخورد می کنیم.

یکی از گره گاههای اصلی امروز، فکر کردن در باره آلترناتیو کار داخل کشوری است. این امر در شرایط کنونی نمی تواند به روند حزب سازی تعبیر شود. طبیعی است که طبقه کارگر برای عمل سیاسی و استقلال طبقاتی اش، نیاز به حزب خود دارد. ولی در شرایط امروزه که بخشی از رهبران کارگری در داخل حضور ندارند، روندی از مبارزه ایدئولوژیک بر بستر شرایط واقعی ایران میان کارگران و کمونیستها صورت نگرفته و به تبع این امر که چهارچوبهای نظری این کار فراهم نیست، نمی توان سازماندهی مبارزات داخل کشوری را به این امر موکول کرد. با نگاهی به نشریات و روزنامه های مختلف در می یابیم که کارگران سطحی از مبارزه اقتصادی را با استفاده از توانمندیهای خویش

سازمان می دهند. این مبارزات بر سر دستمزدها و در بعضی مواقع حالت تدافعی گرفته و به منظور دفاع از اشتغال صورت می گیرد. صنایع پایه از قبیل نفت، ماشین سازی و صنایع متعلق به بخش دولتی، کانون عمده این مبارزات است. در اینگونه اماکن کارگری، وجود نوعی از تمرکز جمعیتی کارگران بر بستری غنی از تجربیات گذشته و خاطرات مبارزاتی که قبلاً در کارخانه هایشان رخ داده، موجب نوعی تحرک و روحیه مبارزه جویی کارگری می شود. این تجربیات گرچه به شکل مدون در نیامده اند، ولی صورتاً نوستالژیک مثبت آن در شکل گیری ذهنیت کارگران مؤثر بوده است. این مبارزات اقتصادی توسط محافلی که در ارتباطات شغلی، خانوادگی و پیشینه های سیاسی به هم جوش خورده اند، به پیش برده می شوند.

این بخشها به علت کمبود مواد اولیه و خصوصی شدن، کارگران زیادی را اخراج و بازخرید می کنند. کارگران ناچارند به شغل های خارج از کارخانه روی آورند. این ناامنی شغلی تمرکز کارگری را ضعیف می کند و پناه بردن به شغل های برون کارخانه ای نیز فرهنگ کارگری را که عبارت از آگاهی کارخانه ای و وجود روحیه جمع گرایی و اتکاء به نیروی متشکل است را تحت الشعاع قرار می دهد.

افزون بر اینها خفقان خود عاملی است که معمولاً رهبران کارگری این مراکز امکانات محدودی برای مبارزه با آن دارند. مسایل صنفی و اقتصادی را می توان از کانالهای گوناگون توجیه کرد. ولی هر مبارزه اقتصادی بنا به خصیلت استبدادی حاکمیت خصیلت سیاسی به خود می گیرد. کارگران در هر مبارزه باید با ارگانهایی از قبیل شورای اسلامی، مدیریت، کمیته و سپاه روبرو گردند. به علت فقدان امکانات مادی و فراهم کردن مدارک هویتی جدید برای جابجایی و منتقل کردن آن عده از کارگران که در هر مبارزه خطر دستگیری آنها را تهدید می کند، پلیس سیاسی میدان عمل بیشتری پیدا می کند.

این تنها گوشه هایی از معضلات کارگران مراکز صنعتی می باشد. در ایران ۱۴ هزار کارگاه خانگی وجود دارد که در بدترین شرایط کار می کنند و هیچ قانونی بر کار این کارگاهها عملاً ناظر نیست. وجود فرهنگ محدود خود کفایی گری، و سنتهای مردسالارانه، بعضی اوقات پدران یا برادران را به سرکارگرهایی تبدیل می کند که خشن ترین شرایط را بر دختر یا خواهر خود تحمیل می کنند.

افزون بر اینها اینگونه کارگاهها کمتر در جریان اخبار و مسائل قرار گرفته و وجود فرهنگ مردسالاری و پراکندگی و تبعیت از بزرگان (پدر و

غیره) مانع از این امر می شود که آنها به بهبود شرایط خویش فکر کنند. سرمایه گذاران این بخش از قبیل حاجی بازاریها و ارگانهایی مثل جهاد سازندگی، وحشیانه ترین شکل استثمار را به آنها تحمیل می کنند. کارگران فصلی نیز چون ملهم از سنتهای روستایی هستند و هنوز دلبستگی هایی در روستا، مثل خانه و تکه زمینی دارند، کمتر به فکر مبارزه اقتصادی هستند. تغییرات ساختاری در حین کار، یعنی، تغییر سریع محلی به محل دیگر و احساس غربت نسبت به شهر و محیط جدید، باعث می شود که این کارگران دیرتر با سنن و فرهنگ محیطهای کارگری خو بگیرند. کارگران کارگاههای ثابت و نیمه صنعتی، و یا کارگاههایی مثل نانوائیها، علیرغم مشکل عدم تمرکز با بهره گیری از اشتراکات شغلی، در عرصه مبارزات اقتصادی حضور داشته اند. وجود جوانی و درجه ای از مهارت فنی از خصوصیات این کارگران است. البته پرداختن به کل جامعه کارگری ایران در حوصله این نوشتار نیست. ولی هدف از نمونه های یاد شده اشاره به مشکلاتی است که امروزه وجود دارد. آنچه که به ذهن می رسد این است که با توجه به تورم موجود این سطح از مبارزه اقتصادی تا چه اندازه می تواند قدرت خرید کارگران را به نسبت تورم بالا ببرد.

افزون بر اینها کارخانه به محل ناامنی برای کارگران بدل می شود. این ناامنی سوانح ناشی از کار را مد نظر ندارد. بلکه، به این معنی است که هر آن کارگر منتظر اخراج و مواجهه با بیکاری است. این اضطراب روانی در مبارزات کارگران تأثیرات منفی دارد به گونه ای که نوعی تفکر فردی برای ادامه حیات در کارخانه را به دنبال دارد. فکر کردن در اینمورد که چگونه می توان هم به مبارزه اقتصادی در محل کار پرداخت و هم از اشتغال دفاع کرد شاید یکی از مشغله های کارگران مبارز داخل کشور باشد. در شرایطی که کارگران فاقد تشکلهای مستقل از قبیل سندیکا و اتحادیه هستند، فاقد حزب طبقاتی هستند، مبارزه اقتصادی و دیگر سوخت و سازهای کارگری به حکم مناسبات واقعی که طبقه کارگر در آن بار آمده با اشکالات و ضعفهای فراوان ادامه دارد. آیا باید به انتظار تشکیل حزب بر اساس الگوی مورد نظر نشست و پرداختن به مبارزه اقتصادی و دیگر نیازهای جنبش کارگری داخل را به این امر موکول کرد؟ آیا باید در انتظار دوره اعتلا و فضای دموکراتیک بود؟ آیا با شناختی که از جمهوری اسلامی همگان دارند، قبول حق تشکل و اعتصاب و دیگر خواسته های محوری قابل تحقق است؟ چگونه با دستگیری و تهدیدهای هر روزه ای که رهبران کارگری با آن روبرو هستند مقابله کرد؟ آیا

با توجه به اینکه جنبش کارگری داخل، با تمام موانع به حیاتش ادامه می‌دهد، راه مقابله‌ای در مقابل خفقان و بهره‌گیری از شرایط و ابزارهای مناسب برای ادامه کاری و تحکیم آن به نظر می‌رسد؟

یکی از جوابهای حاضر و آماده که امروز همه از آن استفاده می‌کنند، پناهنده شدن است. فقر و گرانی، ناامنی اقتصادی و دخالت پلیسی در زندگی خصوصی، استبداد سیاسی شدت‌یافته و رواج فساد و رشوه‌خواری، فضایی است که توده‌های کارگر، جوانان و زنان ایران را تحت فشار قرار می‌دهد. طبیعی است هر کس حق دارد از این فضای ناامن بگریزد و به جایی که حداقل تأمین جانی داشته باشد برود. بخشی از رهبران کارگری هم به علت نداشتن امکانات مبارزه با خفقان، مجبور به ترک کشور شده‌اند. حق طبیعی هر کسی است که در هر جا می‌خواهد زندگی کند. ولی برای ما، برای جریانهایی که به آینده جنبش کارگری ایران و جهان فکر می‌کنند، به قدرت سیاسی و اقتصادی کارگران باور دارند و برای دیکتاتوری و حاکمیت کارگری به مفهوم اخص آن مبارزه می‌کنند، باید مسئله این باشد که چگونه ابزارهای لازم برای مقابله با خفقان را تدارک دید و به رشد و تقویت جنبش کارگری داخل پرداخت. امروزه نوشتن برنامه‌های رنگین و ریز کردن مطالبات هزار گونه کاری آسان و راحت است. ولی اگر مبارزه با جمهوری اسلامی به مثابه حاکمیتی سرمایه‌دارانه مطرح است، باید به آن نابسامانیا و معضلاتی پرداخت که جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی داخل کشور، با آن روبرو هستند. یکی از معضلات مهم، مبارزه با خفقان موجود است. یعنی پیدا کردن راهها و امکاناتی که امکان مانور و جابجایی رهبران کارگری را فراهم کند. امکانات مادی لازم برای ادامه حیات اقتصادی آنان را فراهم کند و سر آخر این رهبران بتوانند مرتباً به ادبیات مارکسیستی و کارگری دسترسی پیدا کرده و امکانی فراهم شود که آنها بتوانند به طرح نظرات خود در عرصه‌های متفاوت بپردازند.

ایران کشوری است با گونه‌های مختلف اجتماعی که گاه بر بستر روابط عاطفی و خویشاوندی و منطقه‌ای استوار است. می‌توان از این موقعیت برای جابجایی پیشروان کارگری استفاده کرد. اگر جریان‌های خارجی بتوانند به شکل منظم رهبران و پیشروان داخل را به لحاظ مادی تأمین کنند، یکی از زمینه‌های لازم برای ادامه بقاء و حضور این رهبران در داخل فراهم شده است. دومین امر فراهم کردن مدارک لازم برای مقابله با پلیس سیاسی می‌باشد. جریانی که خود را متعلق به این جنبش میدانند، درک می‌کند که بعد از هر مبارزه علی‌رغم حجم و موقعیت آن، پلیس سراغ رهبران و سازماندهندگان را می‌گیرد. اگر در این مواقع امکانات مادی و مدارک لازم برای انتقال به محل

دومی فراهم باشد، امکان اخراج و دستگیری این عده از کارگران کمتر خواهد شد. راه دیگر، کار روی استفاده از امکانات مبارزه قانونی است. اگر چه جمهوری اسلامی یک حکومت استبدادی است ولی با کار بر روی «قانون کار» و امکاناتی که در بعضی از مراکز کارگری وجود دارد میتوان در این باره فکر کرد. جمهوری اسلامی علاوه بر شوراهای اسلامی محل کار، خانه کارگر و ارگانه‌های تبلیغاتی مثل «کار و کارگر» را دارد.

بحث اینست که باید به راههایی اندیشید که هم استفاده لازم و بیخطر را از امکانات قانونی فراهم کند، و هم از توهم به سامانه‌ای که جمهوری اسلامی در زمینه جامعه کارگری دارد، جلوگیری کند. امروز قبل از اینکه توانسته باشیم شکلی از آلترناتیو ادامه کار را به شکل حداقلی واقعی در محیطهای کار به دست داده باشیم، صحبت از شکل آلترناتیو تشکلی کارگری، مثلاً، اصرار بر شورا یا اتحادیه غیره منطقی به نظر می‌رسد. طبقه کارگر به حکم مناسبات تولیدی سرمایه‌دارانه ویژه ایران، در مناطق مختلف به گونه‌های مبارزاتی متعدد و نمودهایی از تشکلهای نیمه پایدار روی می‌آورد. فرموله کردن هر کدام از این نمودها به عنوان آلترناتیو تشکلی کارگری، غیره واقعی خواهد بود. بحث این است که آلترناتیو کار داخل کشوری از این نموده‌های مختلف به منظور رسیدن به شکلی از تشکلی که بتواند پایدار و سراسری باشد استفاده کند، ادامه بقاء مادی رهبران کارگری را فراهم کند و در یک کلام در دل درگیر شدن با این وضعیت واقعی در داخل است که می‌تواند به تشکلی سراسری و پایدار فکر کند.

امروز نمی‌توان با چهارچوبهای فرموله مثلاً برای شکل دادن به تشکلی کارگری داخل پرداخت. اما آنچه به نظر می‌رسد سازماندهی رهبران مجرب در کمیته‌های مخفی که توسط بعضی‌ها مطرح می‌شود تا جایی واقعی است که این کمیته‌ها شکل عالیتر سوخت و ساز جنبش کارگری داخل هستند، به گونه‌ای رهبران مجرب را حفظ کرده و آنها می‌توانند در فعل و انفعالات جنبش کارگری آگاهانه دخالت کنند. این کمیته‌ها بجواب عالیتر پیشرو کارگری به خفقان و محلی برای آماده کردن پیشروان کارگری برای شکل دادن به حزب طبقاتیشان در آینده می‌باشند.

معضلاتی از قبیل مبارزه با خفقان و پلیس سیاسی جمهوری اسلامی، چگونگی رسیدن به آلترناتیو کار داخل کشوری در دل سوخت و ساز موجود جنبش کارگری، امکان استفاده از مبارزه قانونی و فراهم کردن امکانات مادی و تدارکات لازم برای ادامه کاری و تقویت مبارزات داخل، باید هر جریان کمونیست و انقلابی را به فکر وادارد.

معضلاتی که امروز رهبران کارگری و جنبشهای اعتراضی دیگر در داخل با آن مواجهند باید در مرکز

بحثهای و تبادل نظرها قرار گرفته، به گونه‌ای که بتواند راههایی را برای رفع و کاهش آنها ارائه کند.

مرداد ۷۵

ه. ن

دیدگاه

سوسیالیسم
انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات

مارکسیستی

شماره ۳

● مفهوم سوسیالیسم و
ماهیت طبقاتی دولت
شوری

مراد شیرین

● نقدی به تز
«سرمایه‌داری دولتی»
ح.ک.ک.ا.

م. رازی

● شوروی در روند گذار
از سرمایه‌داری دولتی به
سرمایه‌داری خصوصی!

ح. رامین

● لنین و سرشت تحلیل
واقعیت‌های تاریخی

حمید حمید

● انقلاب روسیه

روزا لوکزامبورگ

● بازسازی سرمایه‌داری

در روسیه

کارولین پتروسیان / مراد شیرین

این نشریه فوریه ۱۹۹۶ انتشار یافت، از دوستانی که مایل به دریافت آن هستند، تقاضا می‌کنیم که معادل ۲۰ دلار بابت بهای نشریه و مخارج پست ارسال فرمایند.

کند و کاوی در مسائل پناهندگی در ترکیه



کاوه کلید را به پائین، جایی که من ایستاده‌ام پرت می‌کند و پس از گرفتن کلید درب را باز می‌کنم. پرت کردن کلید به این دلیل است که برای پایین آمدن و بالا رفتن از پله‌ها بچه‌ها واقعاً در غذاب هستند. راهروی بسیار باریک و پیچ در پیچ با پله‌هایی بسیار تند.

به دلالتی غم‌انگیز وارد می‌شوم. بوی نم و نای قدیمی بودن ساختمان به مشام می‌رسد. از پله‌ها بالا می‌روم، پله‌ها با هیچ استاندارد همخوانی ندارند. نزدیک به پنجاه پله با راهروی بسیار باریک و پله‌هایی بسیار شیب‌دار و قدیمی و اطراف راهرو و پله‌ها بدون هیچ‌گونه نوری و پنجره‌ای. با احتیاط گام بر می‌دارم. زندگانی غم‌ناکی را تداعی می‌کند و در انتهای پله‌ها درب چوبین دیگری وجود دارد که حد فاصل محل سکونت و راهرو است. وارد خانه می‌شوم. همگی، از رفیق کاوه و همسرش تا کوچکترین فرزندش جلوی درب منتظر هستند. سلام میدهم و وارد خانه می‌شوم. با همه دست میدهم و همه با خنده و خوشرویی برخورد می‌کنند. ولی در عمق چهره‌هایشان درد و رنج و خستگی و فرسوده شدن در ترکیه را بوضوح هر چه تمامتر احساس می‌کنم. مرا به اتاق نشیمن که دو در سه است هدایت می‌کنند. همه دیوارها کنده کنده شده و با رنگی نامشخص و خالی از روح. ولی پوسترو عکسهایی بر دیوار نصب شده که گویای حیات و زندگی آدمی است.

پس از دو سال ونیم زندگی هیچ چیز در خانه وجود ندارد. همه چیز قدیمی و مستعمل است و مربوط به دیگر پناهندگان که بعد از رفتن به کشور ثالث از خود باقی گذاشته و قبل از رفتن به ایشان سپرده‌اند. با توجه به شرایط سنی بچه‌ها رفیق کاوه با حقوقی که سازمان UN دریافت می‌کند فقط می‌تواند شکم آنها را سیر نگاه دارد، آنها نه سیر سیر، چه رسد به اینکه برای پسر بچه‌ها اسباب‌بازی و امکانات آموزشی و قلم‌و دفتر، و برای یگانه دخترش عروسک و امثالهم. واقعاً دیدن این بچه‌ها که چگونه با یک گلوله کبابی به بازی مشغول می‌شوند دل آدمی را بیدرد می‌آورد. پس از چند دقیقه نشستن و احوالپرسی‌های معمولی، در زیر نگاه صمیمانه بچه‌ها و گاهی خنده کودکان آنها به رفیق می‌گویم کمی با شما صحبت دارم و کاوه اظهار خوشنودی می‌کند و مرا به اتاق دیگری راهنمایی می‌کند.

پس از نشستن درون اتاق و آوردن چای توسط همسرش، شروع به صحبت می‌کنیم. از او اجازه می‌گیرم و ایشان با خوشرویی همیشگی پاسخ می‌دهد که: زندگی من هم چهره‌ای از زندگی

طی آشنایی چند ماه با رفیق کاوه احمدی تصمیم به تهیه گزارشی از زندگیش می‌گیرم. چندین روز با خود کلنجار می‌روم و بالاخره بخود می‌گویم باید از او اجازه بگیرم و از زندگانی‌اش گزارش تهیه کنم.

در راه بطرف خانه‌اش با خود فکر می‌کنم: چگونه شروع کنم، آیا با من چه بر خوردی خواهد داشت؟

از خیابانها و کوچه‌ها می‌گذرم یاد سرد پائیزی با تمام قوت و زور خود را بر همه هستی تحمیل می‌کند و در یک لحظه همه چیز و همه کس را به تحرکی اجباری وامیدارد، گردهای از باد رویروی دیدگانم ظاهر می‌شود که با خود برگهای زرد خزان گرفته درختان بظاهری رمق و تکه‌هایی از کاغذ سفید و شاید بر هر تکه کاغذ نوشته‌ای غم‌انگیز یا سختی از عشق و عشق ورزیدن به انسانیت را با خود حمل می‌کند. به راهم ادامه می‌دهم و در حین گذر از برابر ویرترین مغازه‌ها به فکر خریدن شکولات یا بیسکوییتی برای بچه‌ها با خود به حرف زدن مشغول می‌شوم و چند لحظه‌ای بعد به خود می‌آیم. پولی در بساط ندارم، حتی برای خرید یک دانه آدامس بی‌ارزش. با خنده نسبتاً با صدا از میان عابرین غرق در افکار خویش عبور می‌کنم و در دل می‌گویم: زندگی پناهندگی است... کمی بعد به درب خانه رفیق کاوه می‌رسم، دربی چوبین با رنگی نامشخص که گواه بر قدیمی بودن آن می‌دهد. به اطراف می‌نگرم، خانه‌ها و مغازه‌های اطراف با این خانه قابل مقایسه نیستند زیرا خانه‌ای که رفیق در آن سکونت دارد بسیار قدیمی و غیرقابل سکونت و بدرد در هم کوبیدن می‌خورد و به سختی در آن بیغوله بسر می‌برد. این خانه با هیچ معیار و فرمولی در اروپا و آمریکا قابل مقایسه و سنجش نیست، مگر با حلیله‌های آبادهای ایران خودمان و کشورهای باصطلاح جهان سوم. برایم جای سؤال است. چگونه است که رفیق کاوه نزدیک به دو سال و هشت ماه در این خانه با همسر و پنج فرزندش روزگار سپری میکند. ولی بعد از چند لحظه به خود می‌گویم: اوضاع بد مالی و شرایط سخت پناهندگی در ترکیه او را وادار به چنین زندگی‌ای نموده است. زنگ می‌زنم، طبق معمول همیشه پس از زنگ زدن سرم را بالا می‌گیرم و یکی از بچه‌ها از پنجره طبقه سوم... صحبت از پنجره طبقه سوم می‌کنم، شاید در نظر شخص آپارتمانی تداعی گردد که در آن زندگی می‌کند و یا در ذهنش شکلی از آپارتمانهای معمولی نقش می‌بندد، ولی چنین نیست، همانی است که قبلاً شرح دادم. بیغوله و تمام.

خلاصه کلام پس از احوالپرسی نیتا دختر رفیق

پناهندگی است.

از ایشان سؤال می‌کنم: چند فرزند دارید؟

جواب میدهد: پنج فرزند. یک دختر و چهار

پسر که از ۳ سال تا ۱۸ ساله هستند.

س: همسران چند سال دارد؟

ج: ۳۹ سال.

س: خودتان چند سال دارید؟

ج: ۴۰ سال.

س: در چه تاریخی به ترکیه آمده‌اید و برای

چه؟

ج: در تاریخ ---- به ترکیه آمده‌ایم و خود را

به سازمان UN معرفی کرده‌ایم. جالب است می‌گویند برای چه به ترکیه آمده‌ام. دلیل آمدنم واضح است. شرایط ایران فشارهایی که رژیم دهمنش آخوندی بر مردم وارد می‌کند. اعمال دیکتاتوری آخوندی، نابرابری بین انسانها، دیدن اعدام و شکنجه و زندان رفقایم و دیگر زحمتکشان و گرسنگی و بیکاری و تحقیر و بی‌حرمتی به طبقه کارگر و زحمتکش ایران، فشارهای وحشیانه به زنان و لگدکوب کردن حقوق حق آنها، سرکوب آزادی‌های سیاسی - اجتماعی و نهایتاً فشارهایی که از طرف رژیم بر من و خانواده‌ام وارد می‌شد. به دلیل شناخت از من به عنوان یک فرد با اعتقادات سوسیالیستی مجبور به ترک کشور شدم. آیا بنده به عنوان یک نفر سیاسی که تفکرات سوسیالیستی را سر لوحه زندگی‌ام قرار داده‌ام چگونه می‌توانم ساکت و بی‌حرکت باقی بمانم. من که سالها با درد و رنج عجب بوده‌ام و با درد و رنج و استثمار آشنایی دارم و رنج طبقه کارگر و زحمتکش رنج من محسوب می‌گردد.

س: رفیق کاوه از چه سالی با مسائل سیاسی آشنایی پیدا کرده‌اید؟

ج: از سال ۵۳ با جریانات سیاسی آشنایی پیدا کردم و با اعتلای انقلابی از سال ۵۷ و اوج‌گیری اعتراضات توده‌ای و اعتصابات طبقه کارگر، چون در آن زمان کارگر کارخانه لیلاند موتورز در تهران بودم و با شرکت در اعتراضات و اعتصابات به آرمانهای طبقه کارگر و زحمتکش خود را نزدیک و نزدیکیتر می‌دیدم، در نهایت عضویت یکی از سازمانهای سیاسی را پذیرفتم و در شرایط کنونی در عضویت آن سازمان هستم.

در اینجا صحبت رفیق کاوه را قطع می‌کنم و می‌گویم که بیشتر هدف من از صحبت کردن با شما مسائل ایدئولوژیک و مباحث سیاسی و سازمانی و تشکیلاتی نیست، بلکه، هدف من کند و کاو در اوضاع و شرایط پناهندگی است. به همین دلیل بحث را به مسائل سیاسی نمی‌کشم. چون همان‌طور که گفتم هدف انعکاس اوضاع پناهندگان و شرایط سخت زندگی آنان است.

س: چگونه از مرز ایران گذشتید و خود را به UN معرفی کردید؟

ج: بعد از اینکه تشکیلات ما لو رفت با همیاری رفقا و آشنایانمان توانستیم مقداری پول تهیه و از طریق قاچاق در زمستان سال ۹۲ از طریق کوههای «کنگاور» و «وان» که مملو از برف بودند، وارد خاک ترکیه شدیم. سرمای شدید بچه‌ها و همسر را بسیار اذیت کرد. بعد از اینکه به آنکارا رسیدیم در خانه یکی از رفقایم که آنزمان در آنکارا پناهنده بود، مستقر شدیم و دو روز بعد خود را به سازمان UN معرفی کردم که برای ۸۹ روز بعد به ما تاریخ مصاحبه دادند.

س: در طی این ۸۹ روز چگونه زندگی را سپری کردید؟

ج: در طی این مدت با توجه به سرمای شدید آن سال و شرایط بد مالی رفقای سازمانی ما هر چه در توان داشتند در طبق اخلاص گزارده و دریغ نکردند و این کمک‌ها همواره ادامه داشت تا اینکه بعد از مصاحبه از طریق سازمان UN به عنوان پناهنده مورد قبول واقع گردیدم و برایمان حقوق و مقرری تعیین کردند و بعد از آن بود که به رفقای سازمانی‌ام اعلام نمودم که دیگر نیازی به کمک‌های مالی شما ندارم و کمک خود را به فرد و افراد دیگری که شرایط بدتری نسبت به من دارند بکنند.

س: بعد از ۸۹ روز که با UN مصاحبه داشتید چه برخوردی با شما شد؟

ج: در تاریخ ----- در UN با وکیلی مصاحبه انجام دادم که چهار ساعت و بیست دقیقه بطول انجامید و در پایان مصاحبه وکیل از من خواست که باید سازمان مورد نظرتان شما را حمایت کند و برای شما تلکس بفرستد. من هم به سرعت با

سازمانم تماس گرفتم و آنها هم در دم تلکس را به سازمان UN فرستادند. و در تاریخ ----- مرا به شهرستان «چروم» تقسیم کردند که زیر نظر پلیس آن شهرستان زندگی کنیم و در تاریخ ----- قبولی را از سازمان UN دریافت کردم.

س: چرا ابلاغ قبولی به شما چهار ماه طول کشید؟

ج: برای اینکه در سال ۹۲/۹۳ که پناهنده خود را به UN معرفی می‌کرد درصد قبولی‌ها کم بود. و بودند افرادی که نزدیک به ۱۵ ماه از UN جواب نگرفته بودند.

س: چرا از سال ۹۳ تا کنون به کشور ثالثی اعزام نشده‌اید؟

ج: کشورهای پناهنده‌پذیر در واقع برای کمک به انسانهای نیازمند به کمک نیست که پناهنده می‌پذیرند. بلکه، نیاز به نیروی انسانی و نیروی کار ارزان و تبلیغات انساندوستانه و بورژوا مایی آنها را وادار به این چنین تحرکاتی می‌کند. چگونه است که UN با این امکانات عریض و طویل و ادعاهای فوق‌العاده و قدرت‌نمایی عجیب و غریب نمی‌تواند تعدادی پناهنده را که با هزار بدبختی از چنگال رژیم ددمش گریخته و به آن پناه آورده‌اند را به کشورهایی که ادعاهای انساندوستانه دارند و خود را حامی پناهندگان می‌دانند، بفرستد؟ تنها یک چیز را می‌توانم گوشزد کنم، و آن اینکه این نهاد تا استخوان در چنگال بورژوازی اسیر است.

همانطور که برای همه پناهندگان قابل رویت است، هیئت‌های پناهنده‌پذیر و وکلای سازمان UN در بازپرسی‌های خود در ذهن شخص بازجوهای رژیم خونخوار جمهوری اسلامی را تداعی می‌کنند. س: چه موقع شما را به اولین هیئت (سفارت پناهنده‌پذیر) سپردند؟

ج: بعد از قبولی و مصاحبه آر.آر.اف (مصاحبه مالی با پناهنده که در رابطه با مقدار پولی است او دارد. با او مصاحبه می‌شود که بعد از این مصاحبه اگر قبول شد ماهانه به او کمک مالی می‌کنند) از ما سؤال شد که در کدام کشور فامیل درجه یک دارید؟ من هم در پاسخ گفتم در هیچ کشوری فامیل و آشنا ندارم ولی در کشور نروژ دوستانی دارم. بعد از این ما را به هیئت نروژ دادند و پس از چهار ماه که پرونده ما در سفارت نروژ مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت، آنها اعلام کردند که در سال ۹۴ ما قادر به بردن پناهنده به کشور خود نیستیم و بعد دو باره پرونده ما را به UN پس دادند.

پس از آن پرونده ما را به هیئت فنلاند سپردند و با آن هیئت هم مصاحبه به عمل آوردیم و پس از یک ماه آنها اعلام کردند که شما را نمی‌توانیم به فنلاند ببریم.

پس از آن بنا به درخواست هیئت سوئیس، پرونده ما را در اختیار هیئت این کشور قرار دادند.

ولی هیئت سوئیس هم پس از یک هفته اعلام کرد که در شرایط فعلی از بردن ما به آن کشور معذور است.

پس از آن به ما اعلام کردند که با سفارت کانادا مصاحبه دارید. و پس از مصاحبه که ۴۵ روز در انتظار آن بودیم، متأسفانه این هیئت هم ما را قبول نکرد و مدتی در بلاتکلیفی بسر بردیم که به لحاظ روحی دیگر هم خودم و هم خانواده‌ام چنان دچار فرسایش شده‌ایم که وصف‌ناپذیر است.

در اینجا به رفیق کاوه می‌گویم: از اینکه یادآورم دوران سخت پناهندگی برای شما هستم، امیدوارم مرا ببخشید. اطلاعات شما به ما جهت شناخت شیوه برخورد UN و هیئت‌های پناهنده‌پذیر با پناهندگان بسیار مؤثر خواهد بود. رفیق سیگاری روشن می‌کند، و من هم.

... بعد از اینکه سفارت کانادا هم از بردن ما امتناع ورزید، در اکتبر ۹۴ به ما اعلام شد که شما را به سفارت استرالیا داده‌ایم و در مدت کوتاهی فرم پناهندگی استرالیا به ما داده شد و پس از پر کردن و فرستادن به سفارت استرالیا در ماه نوامبر ۹۴ این هیئت بالاخره ما را به عنوان پناهنده پذیرفت و ما را برای معاینه پزشکی (مدیکال) فرستادند. از تاریخ فوق تا ماه مه ۹۵ سه بار از ما مدیکال به عمل آوردند. دو بار به دلیل چشم‌های خودم و سومین بار به دلیل پسر ۱۸ ساله‌ام که در سن پنج سالگی قلبش مورد عمل جراحی قرار گرفته بود. در آخرین مدیکال بود که ما از پزشک مخصوص سفارت برگه‌ای که دال بر سلامتی من و خانواده‌ام بود، تحویل گرفته و در اختیار سفارت استرالیا قرار دادیم. دوست عزیز، من و خانواده‌ام طی این مدت روز شماری کرده‌ایم که هر چه زودتر از این جهنم ترکیه و بورکراسی حاکم بر سازمان UN و هیئت‌های پناهنده‌پذیر خلاصی پیدا کنیم. واقعاً که فرزندانم هر روز بزرگ و بزرگتر می‌شوند و احساس می‌کنم در حال فنا شدن هستند.

در ژوئن ۹۵ پس از تماس‌های مکرر با مسئولین سفارت استرالیا ایشان گفته‌اند پرونده شما بررسی است و نگران نباشید. در کنار این مطرح نموده‌اند که شما هیچ مشکلی ندارید. فقط تنها مشکل فرزند ۱۸ ساله شماست که از نظر کشور استرالیا ایشان مشکوک به بیماری قلبی است و تنها به این دلیل باید منتظر باشید تا از استرالیا جواب صحت سلامتی فرزندتان به ما اعلام شود.

حال دوستان خود قضاوت کنید. آیا سازمان UN و کشورهای پناهنده‌پذیر همگی دستشان در یک کاسه نیست؟ آیا در اینجا مسئله انساندوستی و نوع دوستی ملاک قرار می‌گیرد؟ آیا برای بورژوازی تنها نیروی کار سالم و جوان ارزشمند نیست؟

این است مشت نمونه‌ای از خروار! بهرام - ترکیه

بالا تر از سیاهی

تکنولوژی جدید در خدمت استخرهای عمومی

چندی پیش محققان رژیم آخوندی، ماده جدیدی را برای ضد عفونی کردن آب استخرهای عمومی پیدا کردند. بر طبق اظهارات یکی از مقامات مسؤول در اداره کل تربیت بدنی تهران، به تاریخ دوشنبه ۴ تیرماه ۱۳۷۵، در بسیاری از استخرهای عمومی به جای «کلر» از مایه پاک کننده «وایتکس» استفاده می شود.

علت اصلی این کشف بزرگ، یعنی جا زدن «اسید» به جای ماده ضد عفونی کننده را می توان در قیمت گران کلر جستجو کرد؛ چرا که قیمت یک بشکه کلر در حدود ۲۰۰ هزار تومان تمام می شود.

جاده های مرگ

فرسوده بودن جاده ها و وسایل نقلیه، نبود علائم راهنمایی و آینه های مخصوص، اعتیاد، کم خوابی، فشارهای مادی و استرس های روانی همه و همه باعث حوادث و تصادف های ناگوار گردیده است.

چندی پیش محمد حسین هوائی (معاون راهداری و امور هماهنگی وزارت راه) اعلام داشت: بطور متوسط ۳۰ هزار مورد تصادف رانندگی جاده ای در مسیرهای مختلف کشور اتفاق می افتد. او تعداد کشته شدگان را ۳ هزار نفر عنوان نمود. بدون شک تعداد کشته شدگان و مجروحین به مراتب بالاتر از آمار این مترسک اداره راه و ترابری است. آنچه که بر تمامی مردم ایران عیان گشته این است که آخوندها قاتلین و مسببین اصلی کشته شدن مسافران بی گناه هستند؛ چرا که آنان با دزدی های قارونی جاده ها را از کوچک ترین امکانات محروم ساخته اند.

از کرامات تازه شهرداری

داشتن روزنامه سلام را می خواندم به ناگهان نامه ای توجهم را جلب کرد، برای همین سعی می کنم قسمتهایی از آن نامه را برای شما مجدداً بازگو کنم:

اینجانبه شهلا علی زاده فرزند محمود کارمند آموزش و پرورش منطقه ۱۸ که با ۱۶ سال سابقه ضمن داشتن ۸ سر عائله مدت یکسال است که در کیلومتر ۲۲ جاده قدیم کرج گمرده کوک - کوچه طالقانی پلاک آب ۴۸۱ با همه سختی و مشقت با عنایت به اینکه همسر به نام رسول خواجهدهی به علت بیماری و عدم توانایی کاری قریب ۱۵ سال است بیکار بوده و به خاطر امرامعاش خانواده ام از ساعات اولیه روز تا تاریکی شب کار می کنم. تا اینکه خدای نکرده احتیاجی نسبت به کسی نداشته باشم.

در مورخه ۷۵/۱/۱۶ منزل را به قصد اداره ترک و در مراجعت مشاهده نمودم شهرداری منطقه ۱۸ بدون ابلاغ و اخطار قبلی دال بر انجام عمل خلافی و با استفاده از ساختمان مجاور وارد منزل من شده و ضمن ضرب و شتم ساکنین منزل از جمله همسر و دو فرزند نام و دوست آنها اقدام به تخریب سقف منزل نموده که عکس ضمیمه گویای صحت اظهارات بنده می باشد و کلیه سرمایه زندگی مرا از قبیل تلویزیون و فرش و ... و غیره بوده تخریب نموده اند.

بطوریکه مطلع شده ام آنان پس از انجام این اقدام سریعاً محل را ترک نموده اند در صورتی که بنده مرتکب کوچک ترین تخلف نشده ام (به نقل از روزنامه سلام، ۲۶ فروردین ۷۵، شماره ۱۴۰۳)

آمار خودکشی در ایران امروز

آمار خودکشی در ایران افزایش یافته است، در مواردی از شدت بی سابقه سخن به میان می آید. شرایط برای بروز بیماری ها و ناهنجاری های منجر به رفتار خودکشانه، مستقیماً از شرایط محیطی و از ناهنجاری اجتماعی بیرون می آید. اگر فکر می شده که سیاست آرامش بخشیدن به مردم از طریق دعوت به معنویت می بایست کار می کرده است، به هر حال نکرده است. به نظر نمی رسد در این مورد نیز اعلام وضعیت، قبول مشکل، به یاری خواندن همگان و کارشناسان و پژوهشگران در دستور بوده و یا قرار است که باشد. از این حیث، موضوع شباهت به آمار سکنه های قلبی دارد. اضطراب، ترس از آینده، ناامیدی، فشارهای روحی و عصبی، آلودگی شدید محیط زیست، شلوغی و ازدحام و دیوار چینی و خانه سازی در برابر چشمان ساکنان، فشارهای شدید و بی سابقه محیط کار، تورم، ناامنی اقتصادی، نگرانی آینده فرزندان، همه این گونه آزارسان ها، عوامل بالا برنده ی سکنه های قلبی اند. همه ی اینها نیز از سوی دیگر همراه با فشارها و تنش ها و سقوط شدید سطح بهداشت روانی فرد، در دنیای پر اضطراب امروز، زمینه ساز رفتارهای خودکشانه شده اند.

گفته می شود که در ایران ۶۰ میلیون، سالانه ۵ تا ۷ هزار نفر از طریق خودکشی جان خود را می گیرند. نیمی از آنان در شهرهای بزرگ یک چهارم شان در شهرهای کوچک و متوسط و یک چهارم بقیه در روستاها هستند. اگر چنین باشد، میزان در شهرهای بزرگ ما به کشورهای رکودار طعنه می زند. میزان در بین جوانان ۱۴ تا ۲۴ و در بین زنان مرتباً بالا می رود. رشد خودکشی در روستاها عجیب است. آگاهی ها و وقتی شرایط پاسخ دادن به آن وجود ندارد و بر عکس سخت گیری های لازم در برابرشان ظاهر می شوند، طبعاً تنش ها را بالا می برند و سپس ظرفیتهای شکننده از درون می شکنند. خودکشی اگر یک گناه هم باشد، شانه بالا انداختن از سوی کسانی که باید بدانند انگیزه های خودکشی رو به گسترش اند یک معصیت کبیره است. به هر حال باید برای سلامت اجتماعی، و عمر پر برکت و آرام و شاد مردمان یکسره فکر کرد، چه در واکنش به خودکشی باشد چه به سکنه های قلبی و مغزی و چه به افزایش بیماری های ریوی ناشی از آلودگی هوا. به فرد خودکش پند دادن و او را از راه تعارف های ساده و نصایح تکراری و کسل کننده به مقاومت فرا خواندن کار عیسی است. آن که رنج می کشد، خوب می داند چرا، چگونه و تا چه اندازه در عذاب است. گاه تنها چاره ی او، با هر روحیه ای که روبه رو شویم، خودکشی است. ما می دانیم که خودکشی، کشتن یک

انسان است و به تعبیر ما امری مذموم. اما برای قضاوت درست درباره ی همسایه باید در منزل همسایه بود (ضرب المثل چینی). درست است «زندگی زیباست». با این همه در یک جای زندگی پدیده ی مرگ هم وجود دارد. انسان تنها موجودی است که به مرگ می اندیشد - و شاید اندیشه ی او درباره ی گذشته ی خود و نیاکانش و درباره ی آینده، باز از دهلیز پر رمز راز و مرگ می گذرد، برای کسی که رنج می برد، کسی که ظرفیت هایش بی رحمانه محدود شده است، برای کسی که بی شرمانه سرکوب شده است، کسی که در پنجه ی بی امان درد و بیماری و اندوه مقهور شده است، شاید مرگ راه رهایی باشد. خودکشی آنگونه پدیده ای است که پدیدارشناسی آن همیشه بر اسرار باقی می ماند. نجات یافتگان - اعم از این که تصادفی باشند یا آنان که به عمد یا به فرمان ضمیر «نابخود» راه کشف خودکشی را برای دیگران باقی گذاشته - به هر حال با مردگان خودکش تفاوت دارند. از احوال واقعی آنان خبری در دست نیست. تازه اگر هم نجات یافتگان منابع اطلاعاتی عالی باشند، مگر کشف زوایای روح پیچیده ی انسان - آن هم انسان با رفتار انتحاری یا با تصمیم ناگهانی به خودکشی - کار ساده ای است؟ می توان تمامی آن فشارها و ظلم ها و نادانی های جامعه، خانواده، همسر، مردان، مدیران، سیاست مردان، شرایط اقتصادی و همانند آنها را محکوم کرد که چرا انسان را از هستی و کار، که معنای واقعی او را می سازد، به سمت نیستی سوق می دهند. می توان در دادنامه های انسانی علیه ستم و محرومیت و فقر و نادانی فصل مهمی را به خودکشی اختصاص داد، اما نمی توان مانند ارباب کلیسای کاتولیک زمان ولتر، فرد خودکش را چنان محکوم دانست که لاجرم جنازه اش را لخت کرد و از جلو در سبزی خواباند و در خیابان های شهر گردانید، به این بهانه که او خود را کشته است و لابد می توانسته است انسان «معترضی» نیز باشد. گویا هنوز هم که هنوز است

کسانی هستند که نه چاره ناپذیری و فشارهای مداوم مادی و اجتماعی، نه دردهای روحی و جسمی تسکین ناپذیر، نه ظرفیت و شخصیت محدود شده و سرکوب شده و نه جنون فرد خودکش و نه ستمکاری های جنون آمیز جباران را می پذیرند، بلکه برآنند که انسان مالک روح خود نیست، او که خیال می کند، هست، ولو با خیال خودکشی، لابد آماده ی برهم زدن خیلی چیزهاست، او شایسته ی آزاد زیستن نیست بلکه فقط از طریق ما باید هدایت شود. و اتفاقاً همین است که، پدیده ی خودکشی را تحکیم تأسف بار تازه ای می بخشد. ■

(مجله فرهنگ و توسعه، شماره ۲۳)



حاکم شرع

منوچهر محجوبی



سفره صبحانه شد.

چند دقیقه بعد، شیخ صادق، سبک بار در آستانه در مستراح پدیدار شد و ضمن آنکه با دست راستش آفتابه را حمل می کرد و با دست چپش کناره زیر جامه اش را بالا می کشید به طرف حوض برگشت.

آفتابه را در کنار چاهک گذاشت. روی لبه سنگی حوض جمیاته نشست و با دست چپش که هنوز از آب طهارت خیس بود، مشتی از آب را که به علت فرار دوباره ماهی ها یا مقداری از لجن های ته حوض مخلوط شده بود، برداشت. آنرا در دهان ریخت و پس از مقداری مضمضه به حوض برگرداند و دوباره مشتی دیگر از آب را در دهان گرداند و با انگشت های سیاه و شصت، دندان هایش را شست و دوباره آب کف آلود را که این بار خرده های غذای دیشب نیز به محتویات آن اضافی شده بود، با فشار از لای دانه هایش گذراند و در حوض ریخت. آن وقت چند مشت آب به صورتش زد و پس از آخرین مشت، دست راستش را در طول صورتش به پائین کشید و با فشردن ریش مقدار آبی را که در آن مانده بود بیرون آورد. دست مرطوبش را به موهای تیغی سرش کشید و با مددگیری از یک "یا الله" بلند، دست ها را بر زانو ها ستون کرد و از روی لبه حوض برخاست و سلاله سلاله په اتاق نشیمن رفت.

بگوم آقا، که داشت استکان را در زیر شیر سماور می شست، با ورود او به اتاق چنان رعشه افتاد، که استکان در دستش به نوسان آمد و چندین

۱ - این داستان نخستین بار در ماهنامه شماره یک «ممنوعه ها»، مورخه فروردین ۱۳۶۰ بچاپ رسیده است.

داستان فوق بر اساس جنایات آخوند «صادق خلخانی» در کردستان، نوشته شده است. (کلیه زیر نویس ها از ماست).

چالاک، به سوی لانه شان در کنار دیوار گریختند. اکنون تنها اثری از حیات، که در حیاط خانه شیخ صادق به جا مانده بود، مورچه هائی بودند که در کنار چاهک جمع شده بودند و با آنکه خطر را به خوبی احساس می کردند، پای گریز نداشتند.

شیخ صادق، که از فرارهای پیاپی چرندگان و پرندگان خشمگین تر شده بود، به کنار چاهک که رسید، پای راستش را با غضب به روی مورچه گذاشت و با چرخشی که به پنجه نعلینش داد، این تنها آثار حیات را هم رفع کرد و آخ و تف سنگینی نیز بر آن انداخت. آن وقت آفتابه مسی خپل و شکم گنده ای را که شباهت به خودش داشت، از کنار چاهک برداشت.

به سر حوض که آمد، پیش از آنکه آفتابه را در آن فرو کند و گل های ته آن را در آب بپراکند، ماهی های قرمز مثل فشفشه های آتش بازی، به دورترین گوشه حوض گریختند و کوشیدند تا خود را در میان لجن های کف حوض پنهان کنند.

شیخ، آفتابه چاقالوی پر آب را، در دست گرفت و به سوی مستراح گوشه حیاط رفت. گربه که تا حالا ساکت نشسته بود، یک آن احساس خطر کرد و با گوش های تیز از جا بلند شد. اما وقتی که شیخ وارد مستراح شد و در چوبی ترک دارش را پیش کرد گربه بار دیگر در جایش آرام گرفت.

در تمام این مدت، بگوم آقا از پشت پنجره مواظب حرکات شیخ بود و وقتی مطمئن شد که شیخ در جای خود قرار گرفته است و نیم ساعتی وجودش بی خطر است بچه ها را آرام از لای در اتاق به بیرون فرستاد. بچه ها، که کنش هایشان را زیر بغل گذاشته بودند، پاورچین ایوان را طی کردند، از پله پایین آمدند و از حاشیه دور از مستراح حیاط تک پا تک پا به سوی در حیاط به راه افتادند.

هنوز بچه ها به نیمه راه حیاط نرسیده بودند که ناگهان صدائی انفجار آمیز از مستراح بلند شد و همزمان با آن، چند موش از لای مستراح بیرون دویدند، گربه نیم متر از روی بام مستراح به بالا پرید و فشنگ وار به بالاترین نقطه چنار گریخت.

بچه های که خورده و با احساس خطر، به سوی در حیاط فرار کردند و در محکم پشت سرشان بهم خورد. بگوم آقا که از صدا وحشت کرده بود، خودش را به آستانه در اتاق رساند ولی با شنیدن چند سرفه بلند، متوجه شد که خطری وجود ندارد و قضایا به خیر گذشته است. زن آقا آرام گفت: - خدا را شکر.

و بار دیگر به اتاق برگشت و مشغول چیدن

دوم سپتامبر یادآور هفتمین سال درگذشت روزنامه نگار و شاعر انقلابی، «منوچهر محجوبی»، مدیر روزنامه «آهنگر» می باشد.

محجوبی کمونیست مبارزی بود که در سراسر عمر پر بارش، بر علیه ظلم، بی عدالتی و تعصب مذهبی مبارزه کرد.

به همین مناسبت یکی از داستانهای^(۱) او که بر اساس واقعیت برشته تحریر در آمده را برای شما خوانندگان عزیز به چاپ می رسانیم.

یادش گرامی و راهش پررهرو باد

آن روز صبح که شیخ صادق از خواب برخاست، احوالش که مرغی بود. بگوم آقا تا او را دید با خودش گفت:

- یا قمر بنی هاشم، خودم و بچه هامو به تو سپردم.

و بلافاصله بچه ها را بهانه ای صدا زد تا دنبال نخود سیاه بفرستد و از خانه دور نگهدارد. بچه ها هم که معنی توصیه های مادر را به تجربه در می یافتند، به سرعت برق کفش و کلاه کردند تا خودشان را از مهلکه نجات دهند.

وقتی که شیخ صادق با زیر جامه و پیراهن بلندکنائی چرک مرده اش از اتاق خواب بیرون آمد. گریه خانه، با یک نگاه به چهره عیوس او، خطر را احساس کرد و خودش را مثل گلوله ای به بام مستراح گوشه حیاط پرتاب کرد و از آنجا با چشم هائی وحشت زده به نظاره شیخ ایستاد.

شیخ، هیکل گوستالویش را با لختی و بی حسی صبحگاهیش از ایوان عبور داد و پله های سنگی ایوان به حیاط را با بی حوصلگی طی کرد و ضمن آنکه به طرف حوض سنگی وسط حیاط می رفت، با دلخوری و غضبی کرخت به اطراف نگاه کرد. مسیر نگاهش هر موجود زنده ای را که بر سر راهش بود، با وحشت به گریز وامی داشت.

گنجشگ های روی درخت سپیدار کنار حوض، آنچنان که گوئی حضور عقابی را حس کرده باشند، پراکنده شدند و در روی درختهای خانه همسایه نشستند و نگاه تیز و کج کج شان را به شیخ صادق دوختند. نگاهشان چنان بود که گفتنی مضطربند و حتی در آن سوی دیوار شرعی خانه شیخ هم باید آماده فرار باشند.

مورچه سواری های دور پاشیویه حوض، که از بازمانده ظرف هائی که بگوم آقا آن روز صبح در حوض شسته بود، آذوقه جمع می کردند، دانه های برنج را رها کردند و مثل سگهای تازی، فرز و

بار چنان به کف نعلیکی خورد که بیم شکستن آن میرفت.

- ضعیفه، چه خبرت است؟ سر صبحی چرا با استکان نعلیکی رنگ گرفته ای؟ اگر مردم این صداها را از خانه حاکم شرع بشنوند چه فکری می کنند؟ استغفرالله ربی و اتوب الیه.

بگوم آغا، با شنیدن این حرف تهدیدآمیز شیخ، روی لمبرهایش احساس سوزشی کرد که تازه دو سه روز بود آنرا از یاد برده بود. به دنبال این احساس، یادش آمد که ماه پیش، صفرا خانم، زن دکتر لطف اله خان بهادری، همسایه دیوار به دیوارشان، او را با اصرار تمام واداشته بود که به عقدکنان دخترشان زهره برود تا آنها او را به رخ خانواده داماد بکشند و به او گفته بود که دانی داماد در امامزاده عبدالله پیشماز است و اگر او به عنوان همسایه خانواده عروس در مراسم شرکت نکند آدمهای داماد خیال خواهند کرد که عروس بیکیس و کار است و آدمی که لو لهنگش آب بردارد و آبروی خانواده را حفظ کند ندارد. بگوم آغا هم خیال کرده بود زن حاکم شرع، حکم حاکم شرع زنهار را دارد، نه تنها به شرکت در عقدکنان رضایت داده بود، بلکه برای اینکه ابهت بیشتری به خانواده عروس بدهد، وقتی عروس بعله داده بود، یکی دوتا "لی لی لی" هم سر داده بود و چند تا بشکن هم زده بود. غافل از اینکه جاسوسهای شیخ نه گزارش داده بودند که زنش آبروی اسلام را برده و با این کارهای خلاف شرعش، روح امام جعفر صادق، جدا عملای شیخ صادق، را در گور لرزانده و شیخ صادق، به مجرد دریافت خبر، با سه تا از پاسدارهایش به مجلس آمده بود و فی المجلس گفته بود بگوم آغا را کنار سفره عقد، دمر خوابانده بودند و بیست ضربه شلاق به لمبرهایش زده بودند و این عدالت شیخ فردا صبح با تفضیلات تمام در روزنامه فخر اسلام شده بود و او را حضرت علی زمان لقب داده بودند و کارش را بار رفتار آن حضرت با برادر نابینایش عقیل مقایسه کرده بودند که وقتی از گرسنگی به حضرت مراجعه کرده بود و کمکی از بیت المال خواسته بود، حضرت یک گل آتش کف دستش گذاشته بودند و به این ترتیب، نهایت امانت داری و انسان دوستی و صلّه ارحام وجود مبارکش را به مسلمانان نشان داده بودند.

بگوم آغا، که آن روز از حال رفته بود و بعدش هم پانزده روز در بستر بیماری افتاده بود، وقتی که شیخ صادق روزنامه را نشان داد و گفته بود با این کار در تاریخ شهرتی همپایه برادر آن حضرت خواهد یافت، خوشحال شده بود که شوهرش او را مثل آن حضرت با آتش حد زده است.

بگوم آغا، هنوز از احساس سوزش لمبرهایش فارغ نشده بود که سوزشی ناگهانی در دستش حس می کرد و همزمان با عکس العملی ناخودگاه که در رها کردن استکان نعلیکی و عقب کشیدن دستش نشان

داد، از خیال آن روز بیرون آمد و متوجه شد که شیر سماور باز بوده و در لحظاتی که او عقد کنان شوم دختر بهادری را از ذهنش می گذرانده آب جوش سماور از استکان سر ریز شده و دستش را سوزانده و او با رها کردن استکان نعلیکی، هم آنها را شکسته و هم سوزنی زیر سماور را خیس کرده است.

بگوم آغا، تا آمد به خودش بچنید و شیر سماور را ببندد و خرده های ریزهای استکان نعلیکی را در جسام برنجی پای سماور بریزد، شیخ صادق، همانطور که دو زانو رو برویش نشسته بود، خم شد و با دست راستش چنان کشیده ای به گوش او زد که بگوم آغا یکوری به روی زمین افتاد و لنگ و پاچه اش به هوا رفت و اگر شلوار دبیت سیاه به پایش نبود، ممکن بود ناموس اسلام، ولو در ملا خاص، نمایانده و عقوبتی که خدا می داند چند ضربه شلاق بود، نصیب او کند.

شیخ، با زدن این کشیده هم هنوز خشمش فرو ننشسته بود، دهنش را باز کرد و سیل فحش را بر سر او فرو بارید.

- زنیکه پتیاره عایشه قظامه، حالا دیگر برای من قهر ورمیچسانی و استکان نعلیکی می شکنی؟ آن مادر... طاغوتی که تا پارسال این استکان های بلور لب طلانی را غصب کرده بود، سالم نگش داشته بود تا به دست تو زنیکه بی شعور بیفتد و با این حرکت زشت ناقض کنی؟ پدر سوخته عتترکیب، خیال می کنی همیشه خره خرما می ریند و انقلاب اسلامی می شود تا از این چیزهای نفیس به حاکم شرع برسد؟ یا نکند فکر کرده ای که حجت الاسلام محمد رینگو عقلش به اینجاها قد می دهد که سفرهای فرنگش، بگردد و لنکه این استکان را برای جووری جنس بیت المال مسلمین پیدا کند؟ تف به آن ... بگوم آغا که دیگر طاقتش طاق شده بود، به گریه افتاد و از خشم، به کندن گیس و خراشیدن صورت خود پرداخت: - آن شاه گور به گوری اگر ترا سر و مرو گنده نگه نداشته و پروارت نکرده بود حالا این جووری شیر نمی شدی که من بدبخت ضعیف را بجزانی. خدایا سگ ارمنی این زندگی نداشته باشد که من دارم. من که زورم نمی رسد، خودت انتقام مرا از این مرد بگیر...

شیخ، که دیگر غضبش جوشان تر شده بود، بلند شد، بگوم آغا را به زیر لگد گرفت و سرش فریاد زد: - صدایت را ببر لجاوه عفیرته ... صد دفعه مگر نگفتم صدای زن نباید از اتاق بیرون برود؟ ضعیفه گیس برده، حالا به بهانه ننه من غریبم در آوردن، مکشوف العوره می شوی و چادرت را می اندازی؟ و در یک آن به بالای اتاق پرید و شلاقی را که زیر تمثال علی، به عنوان نماد عدالت اسلامی، به دیوار آویخته بود، برداشت و با خشم تمام به بدن بگوم آغا که از درد به خود می پیچید و کف اتاق غلت

می زد، فرود آورد.

بگوم آغا، همچنان که کف اتاق می غلتید، کوشش داشت که زیر باران شلاق های شمیری شیخ صادق بیرون برود، و این حرکت او خشم شیخ را صد چندان می کرد و پس از آنکه چند ضربه شلاقش به کف اتاق خورد و خاک قالی را به هوا فرستاد با دست چپش، مچ پای بگوم آغا را گرفت تا او را از حرکت باز دارد. بگوم آغا که حالا دیگر از هول جانش به تقلا افتاده بود و زوری خارق العاده یافته بود، با یک فشار قصد گریز داشت، اما پاچه تنبان دیتش در دست شیخ ماند، تنبان از پایش بیرون کشیده شد و کپل چاق و سفید او که خطهای قرمز شلاق بر آنها خودنمایی می کرد نمایان شد. شیخ صادق، با دیدن این منظره چنان خون جلو چشمایش را گرفت که شلاق را به گوشه اتاق پرت کرد، بند تنبان خود را در یک چشم به هم زدن گشود و هیکل گوریل مانندش را با خشم تمام به روی بگوم آغا انداخت ... ساعتی بعد، بگوم آغا، چون گنجشکی باران خورده، در گوشه اتاق نشسته بود و آرام می گریست و شیخ صادق که از حمام بیرون آمده بود و آماده رفتن بود، نگاهی چپ چپ به او انداخت و گفت: خدا لعنت کند زن، همه این غربتی بازیها را در آوردی که سر صبحی یک غسل روی دست من بگذاری؟ امان از حیلۀ زن ... صدای کورت کورت نعلین شیخ که در حیاط پیچید، بار دیگر گربه را که برای شکار ماهی به سر حوض آمده بود، به بالای سقف مستراح فراری داد و گنجشک ها به بناهگاهشان در روز درختان خانه همسایه پریدند و ماهی ها به زیر لجن های کف حوض فرو رفتند. در حیاط، محکم پشت سر شیخ صادق به هم خورد و صدای سه بار تکبیر پاسدارهای نگهبان خانه شیخ به گوش رسد. متعاقب آن موتور اتومبیل مرسدس بنز شیخ روشن شد، و با دور شدن صدای موتور، بار دیگر آرامش به حیاط بازگشت و جانداران زندگی از سر گرفتند.

هواپیمای جت ۷۲۷ در فرودگاه سندانج به زمین نشست و پس از چند لحظه شیخ صادق، در میان یک فوج پاسدار ریشو در آستانه در هواپیما ظاهر شد، شیخ، بیش از آنکه قدم بر پلکان هواپیما بگذارد، دامن عبایش را جمع کرد تا با تماس با بدنه و پلکان غربی هواپیما نجس نشود. آن وقت به پاسداران گفت که پلکان هواپیما را محکم نگهدارند که یک وقت از زیر پایش در نرود. بعد نگاهش را بر باند فرودگاه گرداند و با چینی که بر ابروانش افکند، نهایت خشم اسلامی خود را به نمایش گذاشت. پاسداران سه بار تکبیر گفتند و شیخ از پلکان فرود آمد و بسوی گوشه ای از باند که بیست و چهار مرد دست بسته، در میان پنجاه شصت تا پاسدار مسلح، ایستاده بودند به راه افتاد. نگاهش به هر طرف که می گردید، پاسداران مسلح گاردش، لوله

مسلسل هایشان را به آن سو می گردانند و آماده بودند تا با یک اشاره او جهنمی از آتش به پا کنند. شیخ، در چند قدمی دستگیرشدگان ایستاد و نگاهش را چون رگباری از مسلسل به روی صف دراز آنان گرداند، سپس با آرامشی که نشانه خشم کوروش بود از اول صف به آخر صف برگشت. پاسداران سه بار تکییر گفتند و شیخ با خواندن آیه ای از قرآن، فریاد "یا جبار" از گلو برکشید و گفت: - بسمه تعالی، محکمه شرع، محاکمه را شروع می کند.

نگاهش را به جوانی بلند بالا که موهائی پریشان و سیلی سیاه داشت دوخت. پاسداری که دفتری در دست داشت، از روی دفتر خواند:

- حسین فرزند علی، شغل دبیر...

شیخ، نگاهی انتقام جویانه به چهره جوان انداخت و از گستاخی نگاه او خشمگین تر شد. به یاد دبیری افتاد که هفته پیش در سر کلاس درس طبیعی گفته بود که علم ثابت کرده است آدم و حوا میمون بوده اند. و از اینکه در ذهنش حضرت آدم را به شکل میمون مجسم کرد، خون به چهره اش دوید و پس از زمزمه کردن استغفرالله گفت: - کافیست، اعدام.

و بلافاصله دو پاسدار قوی هیکل، دست های بسته حسین را گرفتند و به وسط باند بردند.

پاسداری از روی دفتر خواند:

- محمود فرزند عبدالله، دبیر، جرم...

شیخ بار دیگر حرف او را قطع کرد و با نگاهی به چهره نحیف و عینک پسنی و موهای جوگندمی محمود، پرسید:

- باز هم دبیر دارند؟

- بله جز این هشت تای دیگر، همه شان سر کلاس ...

- همه شان اعدام ...

و پاسداران، که معلوم بود دستگیرشدگان را بجا می آورند، با یک هجوم، محمود را با هشت تای دیگر جدا کردند و به وسط باند، در کنار حسن بردند. شیخ زیر لب زمزمه کرد: - ملاعین ... خوب شد دانشگاه را بستیم که دیگر کارخانه ضد اسلام تعطیل شود. اینها از ابوجهل هم کافرترند. یکی شان می گوید: کره ارض می گردد، یکی مدعی است که جن و پری موهوم است، یکی قانون اساسی به رخ طفل های معصوم مردم می کشد، یکی حضرت آدم را میمون می کند، یکی کمونیستی اشاعه می دهد، هر کدامشان یک جوری فاسدند. اگر ما نسل دبیر و استاد و دانشجو را در مملکت اسلام برنیندازیم مسلمان نیستیم ...

- هوشنگ فرزند اسماعیل دکتر ...

شیخ که کفر مجسم را در قیافه آرام دکتر هوشنگ می دید، با خشم گفت: - این ملعون را چرا تا حالا زنده گذاشته اید؟ مگر نگفته بودم اعدام دکتر

جماعت احتیاج به محاکمه ندارد؟

پاسدار که دست پاچه شده بود گفت: - حضرت شیخ، برای محاکمه نگاهش نداشتیم، داشت پاسدارهای زخمی را معالجه می کرد.

- زودتر از جلو چشم من ببریدش، حکمش همانطور که گفتم اعدام است. اینها کفاری هستند که جسد میت را بر خلاف دستور شرع، تشریح می کنند.

- حضرت شیخ، یکی از کردهای زخمی را هم معالجه می کرده و در حین ارتکاب جرم دستگیرش کرده اند.

- پس سفارش کنید، برای حفظ بیضه اسلام، موقع اعدام حتماً اول بیضه اش را بزنند تا دیگر از این غلطها نکنند، بعدی.

بعدی، پسری دوازده ساله بود، آرام نداشت و دو نفر پاسدار محکم گرفته بودندش و او دست از تقلا نمی کشید، شیخ که در برابر او قرار گرفت، با نیشخند گفت: - حرامزاده چه ات شده؟ مگر میخ به ماتحت کرده اند که اینقدر وول می خوری؟

پسرک نگاهی خشمگین به شیخ کرد و خافلگیرانه، تقی از خشم به ریش او انداخت. شیخ مهلت نداد که متهم را معرفی کنند. هفت تیر مبارکش را از کمر کشید و با گلوله ای که شلیک کرد، پسرک برای همیشه دست از تقلا برداشت. شیخ زیر لب گفت: تقصیر روایات فاسدست که به حضرت امیر تهمت زده اند و حکایت آن کافر را که جسارت کرد و در زیر تیغ حضرت، به صورت مبارکش تف انداخت از خودشان در آورده اند، این حرامزاده علق مضعه هم خیال کرد که اگر به من بی حرمتی کند، آنقدر ابلهم که به روایت غلط، از سر تقصیرش بگذرم، نه جانم، راوی سنی بوده است. هیچ قاضی شرعی حق ندارد بابت مسائل شخصی از اجرای عدالت اسلامی مانع شود. متهم بعدی، روی زمین افتاده بود و از رانش خون می رفت. پاسدار گزارش داد: حضرت شیخ، در موقع دستگیری رضایت نمی داد، تیرش زدیم اما کشته نشد. برای جوانهای شهر، درباره علم اقتصاد، حرفهای ضد اسلامی می گفته است.

- اعدام، اقتصاد مال خراست.

آنوقت رو به پاسدار کرد و با تحکم گفت: نگهداشتن کافر زخمی در شرع اسلام از گناهان کبیره است، دیگر نشوم که پایتان را از حکم اسلام کج بگذارید. آخرین نفر، قیافه ای آشنا داشت.

پاسدار از دفتر خواند: مسعود فرزند نبی، جرم فعالیت ضد اسلامی و تحریک امت مسلمان به انقلاب. شیخ در فکر فرو رفت، خودش بود، همان مسعود که در رژیم سابق مدتی با او در یک زندان بود و یک بار هم از اینکه ریش شیخ را خشک خشک تراشیده بودند به زندانیان اعتراض کرده بود و زندانیهای دیگر را واداشته بود که بابت اعتراض

به بی حرمتی مسئولان زندان نسبت به شیخ اعتصاب کنند و مخفیانه پنبه و باند و روغن پنی سلین تهیه کرده بود که جای زخم تیغ بر صورت شیخ چرک نکند. شیخ سرش را به سرعت، چنانکه گوئی که می خواهد رگهای گردنش را بشکنند به طرفین حرکت داد تا فکهای مزاحم از سرش بیرون رود. اما وقتی دوباره به قیافه مسعود نگاه کرد، باز به یاد کمکهایی که در زندان به او کرده بود افتاد، مسعود چنان نگاهی به چشم شیخ می کرد که گوئی عمد داشت تا آن خاطره ها را در ذهن شیخ زنده نگهدارد.

شیخ سرش را برگرداند و گفت: حبس ابد با هشتاد ضربه شلاق.

و بی آنکه به مسعود نگاه کند و عکس العمل هایش را در چهره او ببیند، به طرف هواپیما به راه افتاد. در پای پلکان مکث کرد و از پاسدارانی که مسلسل به دست در جلو صف محکومین ایستاده بودند، با صدای بلند پرسید: پس چرا معطلید؟ صدای اجرای عدالت اسلامی به گوش من نمی رسد. با صدای مسلسل و در غلطیدن محکومین، موتورهای جت هواپیمای شیخ روشن شد و شیخ در میان فریاد الله اکبر پاسداران از پلکان هواپیما بالا رفت.

تازه آفتاب زردی از لب هره پشت بام رفته بود که صدای تکییر پاسداران در کوچه بلند شد و بگوم آغا و بچه ها دریافتند که شیخ صادق دارد وارد خانه می شود. بگوم آغا به بچه ها نگاه کرد و بچه ها دستگیرشان شد که با آنکه تازه غروب شده است باید بخوابند تا از خشم محتمل شیخ در امان باشند. هر دو بچه شیخ، مثل فشفشه از جا پریدند و به اتاق خوابشان رفتند و بگوم آغا با تن پرورد، لنگان لنگان خودش را به جمع وجور کردن اتاق مشغول کرد و زیر لب گفت: یا قمر بنی هاشم، خودت ما را از شر شیخ حفظ کن، من دیگر تاب تحمل شلاق ندارم.

بگوم آغا، از پشت پنجره، در نور کم حیاط، گریه را نگاه کرد و وقتی که دید آرام دارد به گوشه ای می رود، فهمید که شیخ چندان عصبانی نیست. آخر بگوم آغا از حرکت گریه می فهمید که شیخ چقدر عصبانی است. همیشه هم خوراک حسابی به گریه می داد که نکند به علت کمبود خوراک، شامه اش ضعیف شود و فضای ذهنی را خوب نگیرد و عکس العمل مناسب نشان ندهد.

شیخ که وارد اتاق شد، بگوم آغا سربزیر سلام کرد و زیر چشمی صورت او را پائید گریه درست تشخیص داده بود. شیخ عصبانی نبود. اما گرفته و غمگین و دلخوری نمود. بگوم آغا ترجیح داد که به او حرفی نزنند، چون ممکن بود گرفتگی قیافه اش دوباره به خشم تبدیل شود.

شیخ، بی اعتنا به بالای اتاق رفت و عبا و عصامه اش را درآورد و روی یخدان گذاشت. انگار

چیزی فکرش را ناراحت کرده بود. دستی به ریش کشید. قدری سر تراشیده‌اش را خاراند. نگاهی بی تفاوت به بگوم آغا انداخت. نگاهش را در اتاق گرداند و بر روی شلاقی که صبح بگوم آغا را با آن زده بود و حالا در جای اصلیش روی دیوار، زیر عکس حضرت علی آویزان بود، نگاهداشت، انگار راه حل را در شلاق می‌جست، بگوم آغا باز زیر چشمی قیافه‌اش را برانداز کرد، چندان خشمی در آن دیده نمی‌شد، ولی مدتی نگاهش روی شلاق ماند. انگار تصمیمش را گرفته بود، چون حالت چهره اش از اندوه گذشت و بازتر و بازتر شد. تنها لحظاتی جمع می‌شد و حالت چندش داشت، اما بالاخره گویی مصمم شد، آرام به طرفی که مخده به دیوار بود و پتو پهن شده بود رفت و آرام، دمر روی پتو افتاد و پس از چند دقیقه سکوت گفت:

- زن، برو لطف الله گاوکش را از در حیاط صدا بزن.

بگوم آغا نمی‌دانست مسئله چیست، ولی حس کرده بود که خطر او را تهدید نمی‌کند. همانطور که به طرف در می‌رفت و سر پائیش را ژان یکادی پیش خودش خواند و به خودش فوت کرد.

وقتی که برگشت، یک پاسدار قلچماق تفنگ به دوش که از راه رفتش معلوم بود سالها سلاخ بوده است همراهش به اتاق آمد، سرفه‌ای کرد و گفت: حضرت شیخ، فرمایش بفرمائید.

شیخ، بی آنکه سرش را برگرداند، همانطور که دمر خوابیده بود گفت: آن شلاق را از دیوار بردار و ده ضربه به من بزن.

لطف الله، حیرت زده به بگوم آغا، که سخت رو گرفته بود و فقط یک چشمش از چادر بیرون بود نگاه کرد و بگوم آغا که حیرت زده‌تر از او بود، نه حرکتی کرد و نه راهنمایی بی می‌توانست به او بکند. لطف الله گفت: حضرت شیخ، چه فرمایش فرمودید؟

شیخ، بی حوصله گفت: فرمودم آن شلاق را بردار و ده ضربه به من بزن، مگر خوابت برده است؟ لطف الله که هنوز به آنچه شنیده بود باور نداشت، من و منی کرد و گفت: آخر... حضرت شیخ ... من ...

شیخ، این با بی حوصله‌تر داد زد: حکم حاکم شرع را دارم به تو ابلاغ می‌کنم، اگر باز هم طفره بروی خودت را بیست ضربه می‌زنم.

لطف الله دوباره به بگوم آغا نگاه کرد و بگوم آغا با حرکت چشم به او فهماند که باید حکم را اجرا کند. لطف الله گاوکش، با تردید به سوی شلاق رفت، آنرا برداشت، مقداری با آن بازی کرد و آرام یک ضربه به کپل شیخ زد. شیخ عصبانی فریاد زد: محکم، اگر یواش بزنی، دو برابرش را می‌خوری. لطف الله، این بار دل را به دریا زد و ضربات را چنان فرود آورد که با هر ضربه، بدن شیخ، نیم متر به

هوا می‌پرید. با بلند شدن صدای اولین ضربه‌ها بچه‌ها تک پا تک پا خودشان را به پشت شیشه اتاق رساندند و گریه آرام از لای در گذشت و در پائین اتاق چمباتمه زد و به نظاره نشست.

ده ضربه که تمام شد، سکوت خانه را فرا گرفت، بچه‌ها با چشم‌های از حدقه در آمده صورتشان را به شیشه چسبانده بودند. بگوم آغا چون مجسمه‌ای سر جایش خشک شده بود. لطف الله نمی‌دانست حالا دیگر باید چکار کند. گریه، سرش را کج کرده بود و طوری که انگار به سوراخ موش خیره شده و منتظر بیرون آمدن موش از لانه است، از کف اتاق، به دنبال دیدن عکس‌العمل شلاق‌ها در چهره شیخ بود.

بالاخره انتظار به پایان رسید، شیخ حرکتی کرد، دستی به کپش کشید و جای شلاق را نوازش داد. چهره‌اش شاد و با روح و نورانی شده بود و چنان لبخند میزد که گریه به تعجب افتاده بود و بچه‌ها جرئت کرده بودند که وارد اتاق شوند. لطف الله نیز لبخند ابلهانه‌ای به استهافت و تنها کسی که هنوز عکس‌العملی نشان نداده بود بگوم آغا بود که همچنان حیرت زده سر جایش خشک شده بود.

شیخ با خوش خلقی به بگوم آغا گفت: زن، به لطف الله خان جای بده.

و سر جایش نشست و تلفن را پیش کشید. از توی عبایش عینکش را و دفترچه جیبی‌اش را در آورد. عینک را به چشم زد. از توی دفترچه شماره تلفنی را نگاه کرد. شماره را گرفت و گفت: کمیته سنج؟ من شیخ صادق هستم، آن مجرم ضد انقلاب را که امروز از اعدام معاف کردم اعدام کنید... بله حکم تغییر کرده است... همین حالا، تأمل جایز نیست.

و گوشی را گذاشت و نفسی به راحتی کشید، آن وقت رو به لطف الله گاوکش، که همچنان شلاق به دست ایستاده بود، کرد و گفت: وظیفه اسلامیت را خوب انجام دادی، شلاق را سر جایش آویزان کن. لطف الله به طرف بالای اتاق رفت و نگاه شیخ نیز با او حرکت کرد و هنگامی که او شلاق را زیر حضرت علی آویزان می‌کرد، نگاه شیخ به تمثال حضرت افتاد و اندکی روی آن درنگ کرد.

لطف الله نگاهی به شیخ کرد و شیخ با عطفوت گفت: بیا لطف الله، کنار من بنشین تا خستگی در برود. لطف الله، ضمن آنکه قندی را بر زمی داشت و در جای میزد و به دهان می‌برد، گفت: حضرت شیخ، حکمت این کار چه بود؟

شیخ، چایش را در نعلبکی ریخت، اندکی از آن را هورت کشید و گفت: امروز صبح عصبانی بودم. رفتم سنج بیست و سه تا را اعدام کردم، حالم کمی خوب شد. اما یک نفر بیست و چهارم هم بود که توی زندان شاه به من کمک کرده بود. در آن لحظه، استثنا قایل شدم و نتوانستم او را هم اعدام

کنم. اما همه‌اش از این بی‌عدالتی وجدانم ناراحت بود. دیدم در دادگاه اسلام، نباید استثنا باشد. اول خودم را مجازات کردم و بعد هم حکم اعدام او را دادم، حالا وجدانم راحت است. خداوند گناهان همه پندگانش را ببخشد. استغفرالله ربی و اتوب الیه.

و بعد تمثال حضرت علی نگاه کرد و گفت: یا صاحب ذوالفقار! تو هم گناه مرا به بزرگی خودت، و به عدلی که داری، ببخش، تو شفیع روز قیامتی، بدان که من خودم را بابت گناهم حد زدم.

لطف الله، تحسین آمیز به شیخ نگاه کرد و بلند گفت: الله اکبر... الله اکبر... الله اکبر...

و گریه وحشت زده برخاست و خودش را از لای در به بیرون انداخت.



عروس خون

شب زفاف
شب خون اوست
زیرا بکارتش
غنیمت جنگی است
و بیم آن می‌رود
که اگر باکره ماند
روحش به باغ بهشت شود
گرچه
نزد حجله‌دار خون
حوریان بهشتی قرآن
زبانم لال
سینه می‌نمایند
در دادگاه الله، او
بیش از، یک نیمه مرد نیست
با این همه، دو بار
مجازات می‌شود
یکبار، دامنش لکه‌دار می‌شود
یکبار، پیکرش بردار می‌رود -
اما قصه، تمام نیست
و مادرش عروس هم
بی نصیب نمی‌ماند
زیرا که دخترش
کفر حزیی است
و شیربهایش
کیسه قندی
- چون کابینه ساده حضرت زهرا
آری
این رسم "سنت" است:
در تپه‌های خون هم
آداب باید آورد

مبارزه کارگران پست بریتانیا برای ۳۵ ساعت کار در هفته!

در پی تداوم اعتصابات ۲۴ ساعته کارکنان پست بریتانیا «کارگر سوسیالیست» گفتگوی کوتاهی با یکی از کارگران فعال «اتحادیه کارگران ارتباطات» (Communication Workers Union- CWU) داشت که در ذیل نظر شما را به متن آن جلب می‌کنیم.

در پی تداوم اعتصابات ۲۴ ساعته کارکنان پست بریتانیا «کارگر سوسیالیست» گفتگوی کوتاهی با یکی از کارگران فعال «اتحادیه کارگران ارتباطات» (Communication Workers Union- CWU) داشت که در ذیل نظر شما را به متن آن جلب می‌کنیم.

س: ممکن است چند کلمه در مورد خود و رابطه خود با این اعتصابات بگوئید؟
ج: من «راب جینگز» هستم. در سال ۱۹۷۸ در اداره پست مشغول بکار شدم و از همان سال به اتحادیه CWU پیوستم. من در شعبه این اتحادیه در «بريستول» به عنوان نماینده کارگران فعالیت می‌کنم. این شعبه ۱۵۰ نفر عضو دارد و جزء «سوپر می‌یر غربی» است که بخشی از منطقه بریستول است و در مجموع ۳۰۰۰ هزار عضو دارد. من فعالانه در سازماندهی برای رأی‌گیری برای اعتصاب دخالت کرده‌ام و تاکنون تظاهرات‌های ایستاده (پیکت) متعددی سازمان داده‌ام.

س: ممکن است مقداری راجع به تاریخچه این اعتصابات و اهدافی که دولت و کارفرمایان در مورد اداره پست دنبال می‌کنند، صحبت کنید؟

ج: اعتراض کنونی ما به مدیریت اداره پست در واقع از سه سال پیش حول کاهش ساعات کار هفتگی آغاز شد. در حال حاضر ما ۶ روز در هفته، جمعا ۴۱ ساعت و نیم در هفته کار می‌کنیم. مدیریت به خواسته‌های ما شروطی اضافه کرد از قبیل: «کیفیت مدیریت کلی» و یا «کار تیمی». آنها می‌خواهند که پستی‌های تمام ساعات غیبت کارکنان دیگر را زیر پوشش خود قرار دهند. این بدین معنی است که آنها باید بدون حقوق کار اضافه‌تر انجام دهند. اسن مسئله تمام شغل‌های تمام وقت را به خطر می‌اندازد، هزاران نفر توسط کارگران نیمه وقت و غیر رسمی جایگزین می‌شوند. و نقش اتحادیه تضعیف می‌گردد.

س: در این دوره از اعتراضات خواسته‌های شما مشخصاً چه هستند؟ و اهمیت این اعتصاب در چیست؟

ج: ما برای ۵ روز کار در هفته، ۳۵ ساعت کار هفتگی بدون کسر دستمزد و سهم خود از ۴۰۰ میلیون پوندی که اداره پست بریتانیا امسال سود کرده، مبارزه می‌کنیم. به علاوه، از آنجا که CWU یکی از آخرین اتحادیه‌هایی است که کارگران بخشی که هنوز خصوصی نشده است را در بر می‌گیرد، دولت در صدد از بین بردن آن است تا با خیال راحت پست را هم به بخش خصوصی بپسارد. از این لحاظ تداوم

این اعتصاب برای ما از اهمیت زیادی برخوردار است. مردم عادی می‌توانند این را کاملاً مشاهده کنند و ما از حمایت آنها برخورداریم. آنها می‌خواهند که ما از این اعتصاب پیروز بیرون بیاییم. س: چند هفته است که این اعتصابات ادامه دارد؟ چه درصدی از کل کارگران در آنها شرکت دارند؟ و برخورد مدیریت و دولت به این اعتصابات چگونه بوده است؟

ج: ما اکنون ۱۲ هفته است که در این اعتراض بسر می‌بریم. و تاکنون ۷ تا اعتصاب ۲۴ ساعته داشته‌ایم.

حزب محافظه‌کار با هدف خصوصی‌سازی پست به جنگ ما آمده است. آنها ۲ سال پیش سعی کردند این کار را انجام دهند، اما اتحادیه یک کمپین علیه خصوصی‌سازی سازمان داد و با جلب حمایت مردم، دولت را از این کار منصرف کردیم. اکنون محافظه‌کاران دوباره برگشته‌اند و می‌خواهند از پشت سر به ما حمله کنند. هدف اصلی آنها داغان کردن CWU است.

همین که ما وارد این دور از اعتصابات شدیم، دولت محافظه‌کار آمد و موقتاً برای یک ماه انحصار تحویل نامه‌ها را از اداره پست بریتانیا برداشت. اما، این مانوری بیش نیست. هیچ کمپانی خصوصی‌ای حاضر نیست برای یکماه و یا حتی برای سه ماه [اکنون تهدید کرده‌اند که اگر اعتصابات را پایان ندهیم این را برای سه ماه دیگر تمدید می‌کنند]. بیاید و نیروی خود را سازماندهی کند. آخرش هم معلوم نباشد که این مسئله دائمی خواهد بود یا نه.

این کمپانی‌ها منتظر خصوصی شدن اداره پست و درآمدن این انحصار از دست اداره پست برای همیشه هستند.

اعتصابات ۲۴ ساعته ما تاکنون با استحکام زیادی در سرتا سر کشور به پیش رفته است. ۹۰ درصد از کارگران از دعوت به اعتصاب دفاع کرده‌اند. بدلیل این اعتصابات تمام نامه‌ها، بویژه بسته‌های بزرگ در حال انبار شدن هستند. به همه کمپانی‌هایی که برای ارسال کالاهای خود به بسته‌بندی‌های بزرگ نیاز دارند، خسارات زیادی وارد آمده است. تمام مراکز توزیع نامه‌ها که از دستگاه‌های اتوماتیک استفاده می‌کنند در روزهای اعتصاب تعطیل هستند و تظاهرات‌های ایستاده در مقابل اداره‌های پست برقرار است. گردهم‌آیی‌هایی در شعبه بریستول سازمان داده شده‌اند.

س: نقش رهبری اتحادیه در طول این اعتصابات به چه صورت بوده و کارگران در مورد آینده این اعتصابات چه فکر می‌کنند؟

ج: عملکرد رهبری بسیار گنج و مغشوش کننده همراه با بی‌عملی در مقابل فشار کارفرمایان بوده است.

در ابتدا آنها اعلام کردند که روزهای اعتصاب را از یک روز به چهار روز در هفته افزایش خواهند داد. بعداً این روزهای اضافی قطع شد. اینکار را برای نشان دادن حسن نیت کارفرمایان اداره پست برای گرفتن امتیازات بود و بعد هم پایان دادن به مذاکرات. تاکنون رهبری CWU تلاش خود را برای اختلال در امور اعتصاب کرده است. اعضای

اتحادیه در حالت بسیار مغشوش نگه داشته شده‌اند و نمی‌دانند که رهبری اتحادیه چکار می‌کند. البته هر معامله‌ای سر میز مذاکره بشود بایستی به رأی همه کارگران پست گذاشته شود. و اگر سعی کنند که ما را به مدیریت بفروشد، مطمئناً تصمیمات از سوی اعضا رد خواهند شد.

کارگران فکر می‌کنند که این اعتصابات ۲۴ ساعته بایستی به اعتصابات هفتگی تبدیل گردند تا بتوان مدیریت را مجبور به عقب‌نشینی کرد. آنها اکنون بسیار مصمم‌اند که به اعتصاب ادامه دهند و برای سه ماه دیگر و یا بیشتر هم حتی ادامه بدهند تا دولت و مدیریت را به عقب‌نشینی وا دارند.

س: برخورد حزب کارگر به این اعتصابات چگونه بوده است؟

ج: حزب کارگر انگلیس پس از ۳ ماه از گذشت این اعتصابات اکنون سکوت خود را شکسته است. آنها از کارگران دفاع نمی‌کنند. رهبر حزب کارگر از اتحادیه انتقاد کرده و خواست که از کارگران رأی‌گیری شود. ما قبلاً از کارگران رأی‌گیری کرده بودیم و ۶۸ درصد از آنها از اعتصاب دفاع کردند. کارگران اکنون به این مسئله پی برده‌اند که اگر همین فردا حزب کارگر به قدرت برسد رهبری آن در کنار آنها نخواهد بود. رهبر حزب کارگر سرش مشغول شب‌نشینی با سرمایه‌داران در سیتی (مرکز مالی لندن) است. دوستان میلیونر حزب کارگر اکنون از به قدرت رسیدن آن هیچ وحشتی ندارند. هر اعتصابی اکنون بصورت مضطرب برای حزب کارگر درآمد و بایستی از سوی این حزب محکوم گردد تا این میلیونرها راضی نگه داشته شوند.

س: دخالت چپ فعال درون اتحادیه نسبت به این اعتصابات چگونه بوده است.

ج: این اعتصابات شعباتی از اتحادیه را که فعالین چپ در آنها قوی هستند را به هم نزدیک کرده است. آنها در حال فشار گذاردن روی رهبری اتحادیه هستند که ما را به دولت و کارفرمایان بفروشد. چپ بطور کلی در اتحادیه بسیار پراکنده بوده است. آنها در میان کارگران به پخش اعلامیه مشغولند و از آنها دعوت می‌کنند که هر چه بیشتر به اعتصاب بپیوندند. فعالین سازمان «میلیتانت» همواره به پخش اعلامیه و فروش نشریه در محل تظاهرات‌های کارگران مشغول بوده‌اند. فعالین «حزب کارگران سوسیالیست» - SWP - همچنین در این اعتراضات فعال بوده‌اند، اما نقش آنها در درون شعبات اتحادیه چندان چشم‌گیر نبوده است. هر چه که نتیجه این اعتصاب باشد، در انتها CWU دارای ارتشی از فعالین اتحادیه‌ای خواهد شد که به عدم صلاحیت رهبری اتحادیه آگاهی خواهند داشت و همچنین به این مسئله که حزب جدید کارگر یعنی در واقع حزب جدید محافظه‌کار خواهد بود.

وظیفه چپ در مجموع این خواهد بود که این ارتش فعالین را در جهت بدست آوردن یک رهبری دمکراتیک و مبارز در CWU در مقابل رهبری بورکرات و بی‌عمل کنونی سازمان دهد. ■

سپتامبر ۱۹۹۶

به مناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر

لنین



مضمون بورژوا دموکراتیک انقلاب - یعنی تصفیه مناسبات اجتماعی (نظامات و مؤسسات) کشور از آثار قرون وسطایی، از سرواژ، از فئودالیسم.

آیا مقارن سال ۱۹۱۷ عمده ترین مظاهر و بقایا و بازمانده های سرواژ در روسیه چه بود؟ سلطنت، نظام زمره ای، ملک داری و شیوه استفاده از زمین، وضع زنان، مذهب و ستمگری نسبت به ملیتها. هر یک از این «اصطیهای اوژیاس» را که بگیرید می بینید که ما کاملاً آنرا نظیف کرده ایم، در صورتیکه بجا است گفته شود که همه کشورهای راقه هنگامیکه خودشان انقلاب بورژوا - دموکراتیک را در ۱۲۵ و ۲۵۰ سال پیش و از آنهم جلوتر (انگلستان در ۱۶۴۹) انجام می دادند نظیف این اصطیل ها را ناتمام باقی گذارند. کاری را که ما طی تقریباً ده هفته بین ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ و انحلال مجلس مؤسسان (۵ ژانویه ۱۹۱۸) در این رشته انجام دادیم هزار بار بیشتر از آن چیزی بود که دموکراتها و لیبرالهای بورژوا (کادتها) و دموکراتهای خرده بورژوا (منشویکها و اسارها) در عرض هشت ماه حکومت خود انجام دادند.

این ترسوها، پرگوها، نرسیهای خودپسند و هاملتهای شمشیر جویی خود را حرکت می دادند و حال آنکه حتی سلطنت را هم نابود نساختند! ما زیالیه سلطنت را چنان به دور ریختیم که کسی هرگز چنان نکرد. ما سنگی بر سنگ و خشتی بر خشت کاخ دیرین سال نظام زمره ای باقی نگذاشتیم (راقی ترین کشورها از قبیل انگلستان و فرانسه و آلمان هنوز از بقایای نظام زمره ای خلاص نشده اند). ما عمیق ترین ریشه های نظام زمره ای یعنی بقایای فئودالیسم و سرواژ را در زراعت به کلی برانداختیم. «می توان مباحثه کرد» (در خارجه عده ای کافی از ادبا و کادتها و منشویکها و اسارها هستند که به این مباحثات مشغول باشند) که «سرانجام» از اصلاحات ارضی انقلاب کبیر اکتبر چه چیزی حاصل می شود. ما طالب آن نیستیم که اکنون وقت را بر سر این مباحثات تلف کنیم زیرا ما این مباحثه و تمامی مباحثات مربوطه بدان را بوسیله مبارزه حل می کنیم. ولی نمی توان منکر این واقعیتی شد که دموکراتهای خرده بورژوا هشت ماه با ملائین، که سنن سرواژ را حفظ می نمودند، «سازش کردند» ولی ما در عرض چند هفته، هم این ملائین و هم تمام سنن آنها را از روی سرزمین روس بکلی برانداختیم.

مذهب یا بی حقوقی زنان یا ستمگری نسبت به

چهارمین سالگشت ۱۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) فرامی رسد. هر قدر این روز بزرگ از ما دورتر می شود، اهمیت انقلاب پرولتری روسیه روشنتر می گردد و ما درباره تجربه عملی مجموع کار خود نیز عمیق تر می اندیشیم.

این اهمیت و این تجربه را می توان با اختصار زیاد و البته بسی غیر کامل و غیر دقیق - به نحو زیرین بیان داشت.

وظیفه مستقیم و نزدیک انقلاب روسیه وظیفه بورژوا - دموکراتیک بود، یعنی: برانداختن بقایای نظامات قرون وسطایی و زدودن این بقایا تا آخر و تصفیه روسیه از وجود این پرولت، از این ننگ و از این بزرگترین ترمز هر گونه فرهنگ و هر گونه پیشرفتی در کشور ما.

و ما بحق می بایم که این تصفیه را بسی با عزم تر و سریع تر و جسورانه تر و کامیانه تر و پرمه تر و از نقطه نظر نفوذ در توده های خلق و در قشرهای ضخیم آن عمیق تر از انقلاب کبیر فرانسه، که متجاوز از ۱۲۵ سال پیش واقع شد، انجام داده ایم. هم آنارشئیستها و هم دموکراتهای خرده بورژوا (یعنی منشویکها و اسارها، که نمایندگان روسی این تیپ اجتماعی بین المللی هستند) به میزان فوق العاده زیادی مطالب در هم بر هم درباره رابطه بین انقلاب بورژوا - دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی (یعنی پرولتری) می گفتند و می گویند. طی این چهار سال صحت استنباط ما از مارکسیسم در این باره و صحت حساب ما در مورد تجربه انقلابهای گذشته کاملاً تأیید گردید. ما انقلاب بورژوا - دموکراتیک را بهتر از هر کس دیگر به فرجام خود رساندیم. ما با آگاهی کامل، استوار و بلا انحراف به سوی انقلاب سوسیالیستی پیش می رویم و می دانیم که این انقلاب را دیوار چین از انقلاب بورژوا - دموکراتیک جدا نمی کند، می دانیم که فقط مبارزه معین خواهد کرد که تا چه حد موفق خواهیم شد (آخر الامر) به پیش برویم و کدام بخش این وظیفه فوق العاده عالی را اجرا خواهیم کرد و کدام بخش از پیروزی هایمان را برای خود تحکیم خواهیم نمود. آینده این موضوع را نشان خواهد داد. ولی همین حالا می بینیم که در امر اصلاحات سوسیالیستی جامعه - برای کشوری ویران، رنج و عقب مانده - به میزان عظیمی کار انجام گرفته است. ولی اول موضوع مضمون بورژوا دموکراتیک انقلاب خودمان را به پایان رسانیم. معنای این کلام باید برای مارکسیستها روشن باشد. جهت توضیح مطلب، مثالی روشنی بیاورم.

ملیتهای غیر روس و نابرابری حقوقی آنها را بگیرید. همه اینها مسائل مربوط به انقلاب بورژوا دموکراتیک است. فرومایگان دموکراسی خرده بورژوا هشت ماه درباره این مطالب پرگوئی می کردند؛ حتی یک کشور راقی جهان نیست که این مسائل در آن در جهت بورژوا - دموکراتیک تا آخر حل شده باشد. در کشور ما این مسائل بوسیله قانونگذاری انقلاب اکتبر تا آخر حل شده است. ما با مذهب چنانکه باید و شاید مبارزه کرده ایم و می کنیم. ما به همه ملیتهای غیر روس جمهوری خاص خودشان یا مناطق خودمختار خاص خودشان را داده ایم. در کشور ما یک چنین دناوت و پلیدی و ردالتی نظیری حقوقی و یا ناقص الحقوقی زنان، این بازمانده نفرت انگیز سرواژ و قرون وسطی، که بورژوازی مغرض و خرده بورژوازی کند ذهن و مرعوب در همه کشورهای جهان بدون کوچکترین استثناء بدان رنگ نو میزند، وجود ندارد.

همه اینها - مضمون انقلاب بورژوا - دموکراتیک است. صد و پنجاه تا دریست و پنجاه سال پیش از این پیشوایان پیشگام این انقلاب (اگر بخواهیم از یک صورت ملی این طراز کلی سخن گوئیم باید بگوئیم این انقلابها) به مردم وعده دادند بشریت را از قید امتیازات قرون وسطایی، نابرابری زنان، امتیازات دولتی فلان یا بهمان دین (یا «اندیشه دینی» و «دینداری» بطور اعم) و از قید نابرابری ملیتها برهانند. وعده دادند - و اجرا نکردند. نمی توانستند اجرا کنند زیرا «احترام...» به «مالکیت خصوصی مقدس» مانع بود. در انقلاب پرولتری ما این «احترام» ملعون به این آثار سه بار ملعون قرون وسطایی و به این «مالکیت خصوصی

مقدس» وجود نداشت.

ولی برای آنکه فتوحات انقلاب بورژوا - دموکراتیک را برای خلقهای روسیه تحکیم کنیم، می‌بایست جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. ما مسائل مربوط به انقلاب بورژوا - دموکراتیک را در اثنای راه، در جریان عمل و به مثابه «محصول فرعی» کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی پرولتاریای خودمان حل می‌کردیم. ما همیشه می‌گفتیم رفرم، محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. ما می‌گفتیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوا - دموکراتیک محصول فرعی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است. به جاست گفته شود که همه کائوتسکیها، هیلفدینگها، مارتفها، چرنفها، هیلک ویتها، لونگهها، ماکدونالدها، توراتیها و دیگر قهرمانان مارکسیستی «دو ونیم» نتوانستند این رابطه بین انقلاب بورژوا - دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی پرولتری را درک کنند. نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول می‌یابد. انقلاب دوم مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل می‌کند. انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم می‌نماید. مبارزه و تنها مبارزه است که معین می‌کند تا چه حدودی انقلاب اول موفق خواهد شد به انقلاب دوم تحول یابد.

نظام شوروی همانا یکی از تأییدات یا مظاهر آشکار این تحول یک انقلاب به دیگری است. نظام شوروی حداکثر دموکراتیسم برای کارگران و دهقانان است و در عین حال دال بر گسست با دموکراتیسم بورژوائی و پیدایش طراز نوین جهانی - تاریخی دموکراسی یعنی دموکراسی پرولتری یا دیکتاتوری پرولتاریا است.

بگذار سگان و خوکان بورژوازی مختصر و دمکراسی خرده بورژوائی که از دنبال این بورژوازی می‌رود به خاطر ناکامیها و اشتباهات مرتکبه در امر ساختمان نظام شوروی ما بارانی از لعنت و دشنام و استهزا بر سر ما ببارند. ما دقیقه‌ای فراموش نمی‌کنیم که ناکامیها و اشتباهات ما واقعاً زیاد بود و زیاد است. و اصولاً مگر می‌شود که در یک چنین امر تازه‌ای، که برای تاریخ جهان تازه است یعنی در امر ایجاد طراز تاکنون نادیده سازمان دولتی، بدون ناکامی و اشتباه عمل کرد! ما پیوسته در راه اصلاح ناکامیها و اشتباهات خودمان و بهبود انطباق عملی اصول شوروی، انطباقی که بسیار و بسیار از حد کمال دور است، مبارزه خواهیم کرد. ولی ما حق داریم به خود بیالیم و می‌بالیم که سعادت شروع ساختمان دولت شوروی و بدینوسیله شروع دوران نوین در تاریخ جهان، دوران سلطه طبقه نوین، که در کلیه کشورهای سرمایه‌داری ستمکش است و همه جا بسوی زندگی نوین، بسوی پیروزی بر بورژوازی، بسوی دیکتاتوری پرولتاریا، بسوی خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگهای

امپریالیستی گام بر می‌دارد، نصیب ما شده است.

مسئله جنگهای امپریالیستی و آن سیاست بین‌المللی سرمایه‌مالی که اکنون در همه جهان استیلا دارد و ناگزیر موجب جنگهای امپریالیستی جدید و تشدید بی‌سابقه ستم ملی و غارت و تاراج و اختناق خلقهای ناتوان و عقب‌مانده و کوچک توسط مشتی از دول «راقیه» است، این مسئله از سال ۱۹۱۴ مسئله اساسی سیاست کلیه کشورهای کره زمین شده است. این - مسئله حیات و ممات دهها میلیون نفر است. این مسئله ایست دریاره اینکه آیا در جنگ امپریالیستی بعدی، که بورژوازی در برابر انتظار ما آنرا تدارک می‌بیند و در برابر انتظار ما از سرمایه‌داری پدید می‌آید، بیست میلیون نفر هلاک خواهند شد (بجای ده میلیون نفری که در جنگ سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ هلاک شدند، آنهم به اضافه جنگهای «کوچک» منضم به آن که هنوز هم خاتمه نیافته است) و آیا در این جنگ ناگزیر آینده (اگر سرمایه‌داری حفظ شود) شصت میلیون نفر معلول خواهند شد (بجای سی میلیون نفری که در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ معلول شده‌اند) یا نه. انقلاب اکبر ما در این مسئله هم دوران تاریخی - جهانی تازه‌ای را افتتاح کرده است. خدمه بورژوازی و پامنبری خوانهای وی یعنی اس‌ارها و منشیوها و تمامی دموکراسی به اصطلاح «سوسیالیستی» خرده بورژوائی شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی داخلی» را مسخره می‌کردند. ولی این شعار یگانه حقیقت منحصر از کار در آمد - حقیقتی نامطلوب، خشن، بی‌پرده و بی‌امان، همه اینها درست - ولی حقیقتی در بین یک دنیا فریبهای فوق‌العاده ظریف شوینیستی و پاسیفیستی. بنیاد این فریبها فرو می‌باشد. صلح برست افشاء شده است. هر روزی که می‌گذرد معنا و عواقب صلح ورسای را که از صلح برست هم بدتر است، با بی‌رحمی بیشتری افشا می‌نماید. برای میلیوننها و میلیونها مردمی که درباره علل جنگ دیروز و جنگ فردا که در حال تکوین است می‌اندیشند، این حقیقت مهیب روز به روز روشن‌تر و واضح‌تر و مؤکدتر می‌شود که: از جنگ امپریالیستی و از... امپریالیستی که بناگزیر موجب پیدایش آن می‌شود (اگر املاء قدیم حفظ شده بود من در اینجا دو کلمه را بهر دو معنای آن می‌نوشتم) یعنی از این دوزخ نمی‌توان جز از راه مبارزه بلشویکی و انقلاب بلشویکی رهایی جست.

بگذار بورژوازی و پاسیفیستها، ژنرالها و خرده بورژوازی، سرمایه داران و فیلیسترها، کلیه مسیحیان مؤمن و همه شوالیه‌های اترناسیونال دوم و دو و نیم با هاری تمام به این انقلاب دشنام بدهند. آنها با هیچ سیلاب غیظ و بهتان و اکاذیب این واقعیت جهانی - تاریخی را نمی‌توانند مه‌آلود کنند

که، پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار بردگان به جنگ بین برده‌داران با اعلام آشکار این شعار پاسخ دادند: این جنگ بین برده‌داران را که هدفش تقسیم غنائم است به جنگ بردگان همه ملل علیه برده‌داران همه ملل تبدیل کنیم.

پس از صدها و هزاران سال برای نخستین بار این شعار از یک انتظار مبهم و زبون به یک برنامه سیاسی روشن و دقیق، به مبارزه مؤثر میلیوننها ستمکش تحت رهبری پرولتاریا، به نخستین پیروزی پرولتاریا، به نخستین پیروزی در امر محو جنگها، در امر اتحاد کارگران کلیه کشورها علیه اتحاد بورژوازی کشورهای مختلف، آن بورژوازی که هم صلح و هم جنگش به حساب بردگان سرمایه، به حساب مزدوران، به حساب دهقانان به حساب زحمتکشان است، مبدل گردید.

این نخستین پیروزی هنوز پیروزی نهائی نیست و این پیروزی را انقلاب اکبر ما با سختیها و دشواریهای نادیده و رنجهای ناشنیده و یک سلسله ناکامیها و اشتباهات عظیمی که ما مرتکب شده‌ایم، بدست آورده است. و اصولاً مگر می‌شد که این خلق عقب‌مانده بتواند بدون ناکامی و بدون اشتباه بر جنگهای امپریالیستی مقتدرترین و راقی‌ترین کشورهای کره زمین غلبه کند! - ما از اقرار به اشتباهات خود پروا نداریم و هشیارانه به آنها خواهیم نگرست تا شیوه رفع این اشتباهات را بیاموزیم. ولی واقعیت به جای خود باقی است: پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار وعده «پاسخ دادن» به جنگ بین برده‌داران بوسیله انقلاب بردگان علیه همه و هرگونه برده‌داران تا آخر ایفاء شده... و علی‌رغم همه مشکلات ایفا می‌گردد.

ما اینکار را شروع کرده‌ایم. و اما اینکه آیا چه موقع و طی چه مدتی و پرولترهای کدام ملت این امر را به سر انجام خواهند رساند مسئله اساسی نیست. مسئله اساسی آن است که یخ از جا کنده شده و به حرکت در آمده است، جاده باز شده، راه نشان داده شده است.

آقایان سرمایه‌داران همه کشورها، که «میهن» ژاپنی را در برابر «میهن» امریکایی و «میهن» امریکایی را در برابر «میهن» ژاپنی و «میهن» فرانسوی را در برابر «میهن» انگلوسی و غیره «دفاع می‌کنید»، به سالوسی خود ادامه دهید! آقایان شوالیه‌های اترناسیونال دو و دو و نیم و همه خرده بورژواها و فیلیستهای پاسیفیست سراسر جهان، با نگارش «بیانیه‌های بال» جدیدی (طبق نمونه بیانیه بال مورخ سال ۱۹۱۲) به «ظفره رفتن» از مسئله مربوط به وسائل مبارزه علیه جنگهای امپریالیستی ادامه دهید! نخستین انقلاب بلشویکی نخستین صد میلیون مردم روی زمین را از جنگ امپریالیستی و جهان امپریالیستی به در آورد. انقلابهای بعدی تمامی بشریت را از جنگ چنین جنگ و چنین

جهانی به در خواهند کشید.

آخرین و مهمترین و دشوارترین و ناتمامترین کارهای ما ساختمان اقتصادی و پی‌ریزی اقتصادی برای بنای نوین سوسیالیستی به جای بنای منهدم فئودالی و نیمه منهدم سرمایه‌داری است. ما در این مهمترین و دشوارترین کار خود بیش از همه ناکامی و اشتباه داشته‌ایم. و اصولاً مگر می‌شود چنین کاری را که در مقیاس جهانی تازگی دارد بدون ناکامی و اشتباه انجام داد! ولی ما آنرا آغاز کرده‌ایم و در کار اجرا آنیم. اتفاقاً همین حالا ما به کمک «سیاست اقتصادی نوین» خودمان یک سلسله اشتباهات خودمان را اصلاح می‌کنیم و فرا می‌گیریم که چگونه در کشور خرده دهقانی باید بدون ارتکاب این اشتباهات ساختمان سوسیالیستی را ادامه داد. دشواریها را حد و حصری نیست. ما به مبارزه با دشواریهای بی‌حد و حصر خو گرفته‌ایم. بیهوده نیست که ما را دشمنان ما «سنگ خارا» و نمایندگان «سیاست استخوان شکن» نامیده‌اند. ولی ما ایضاً و لااقل تا حدود معینی - هنر دیگری را که در انقلاب ضروری است آموخته‌ایم، که عبارتست از نرمش، امکان تغییر سریع و آتی تاکتیک خود با در نظر گرفتن شرایط تغییر یافته ابرکتیف و انتخاب راه دیگر نیل به هدف در صورتیکه راه گذشته در دوران معینی از زمان خلاف مصلحت و غیر ممکن از آب در آید.

ما، که امواج شور و هیجان برانگیخته بود زمان و نخست شور و هیجان سیاسی و سپس شور جنگی برانگیخته بودیم، حساب می‌کردیم که بر زمینه این شور و هیجان وظایف اقتصادی به همان درجه عظیم را (نظیر وظایف سیاسی و جنگی) مستقیماً عملی سازیم. ما حساب می‌کردیم و شاید هم بهتر است بگوییم بدون آنکه به اندازه کافی حساب کنیم فرض می‌کردیم که با اوامر مستقیم دولت پرولتاری تولید دولتی و توزیع محصولات دولتی را به شیوه کمونیستی در یک کشور خرده دهقانی عملی سازیم. جریان زندگی اشتباه ما را نشان داد. یک سلسله مراحل انتقالی یعنی سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم لزوم یافت تا انتقال به کمونیسم را تدارک به بینیم و آنهم با فعالیتی که سنوات مدیدی به طول می‌انجامد تدارک ببینیم. باید به خود زحمت دهید که نه بر زمینه مستقیم شور و هیجان، بلکه به کمک شور و هیجانی مولود انقلاب کبیر است، بر اساس ذینفع کردن اشخاص و بر اساس اصل بازرگانی، نخست پلهای استواری را که در کشور خرده دهقانی بین سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم قرار می‌گیرد بسازید؛ در غیر این صورت به کمونیسم نزدیک نخواهید شد، در غیر این صورت دهها و دهها میلیون نفر به کمونیسم نخواهید رساند.

زندگی به ما چنین حکم کرده است. سیر عینی

تکامل انقلاب به ما چنین حکم کرده است.

و ما، که در عرض سه چهار سال شیوه چرخش‌های سریع را (هنگامیکه چرخش سریع لازم است) اندکی آموخته‌ایم، حالا با پشتکار و دقت و جدیت (گرچه هنوز به اندازه کافی با پشتکار و به اندازه کافی دقیق و به اندازه کافی مجدانه نیست) به آموختن شیوه چرخش نوین، یعنی «سیاست اقتصادی نوین» پرداخته‌ایم. دولت پرولتاری باید به یک «ارباب» محتاط و جدی و قابل و یک تاجر عمده‌فروش کار آزموده بدل شود - در غیر این صورت نمی‌تواند کشور خرده دهقانی را از لحاظ اقتصادی بر روی پای خود استوار کند و در شرایط کنونی و در کنار باختر سرمایه‌داری (که هنوز سرمایه‌داری است) راه دیگری برای انتقال به کمونیسم وجود ندارد. تاجر عمده‌فروش گونی آنچنان تیپ اقتصادی است که از کمونیسم به اندازه زمین تا آسمان دور است. ولی این یکی از آن تضادهایی است که ما را در زندگی جوشان از اقتصاد خرده دهقانی بیرون می‌آورد و از طریق سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم می‌برد. ذینفع کردن اشخاص سطح تولید را بالا می‌برد و برای ما هم مقدم بر هر چیز افزایش تولید بهر قیمتی شده لازم است. بازرگانی عمده‌فروشی، میلیونها دهقان خرده پا را از لحاظ اقتصادی متحد می‌کند بدین ترتیب که آنها را ذینفع ساخته، به هم پیوند می‌دهد و به مرحله آتی یعنی به سوی شکلهای مختلف اتحاد و پیوند در خود تولید سوق می‌دهد. هم‌اکنون ما به تجدید سازمان ضروری در سیاست اقتصادی خود دست زده‌ایم. ما در این زمینه موفقیت‌های چندی به دست آورده‌ایم که راست است کوچک و جزئی است ولی به هر جهت موفقیت بدون تردید است. ما اکنون در این رشته «علم» جدید کلاس تهیه را به پایان می‌رسانیم. اگر ما با استواری و مصرا ته تعلیم بگیریم و هر گام خود را با تجربه عملی و ارسی کنیم و از تغییر و تبدیل مکرر که شروع کرده‌ایم ترسیم و اشتباهات خود را اصلاح کنیم و با دقت در معنای آن غوررسی نمائیم، در آنصورت به کلاس بعدی ارتقاء خواهیم یافت. ما تمام «دوره تحصیلی» را خواهیم گذارند. گرچه اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی جهان این امر را بسی طولانی‌تر و دشوارتر از آن کرده است که مطلوب ما بود. به هر قیمتی که باشد و هر قدر هم مصائب دوران انتقال، یعنی فقر و گرسنگی و ویرانی دشوار باشد، ما روحیه خود را نخواهیم باخت و کار خود را به فرجام ظفرنمونش خواهیم رساند.

۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۱

روزنامه «پراودا»، شماره ۲۳۴، مورخ ۱۸ اکتبر

سال ۱۹۲۱.

به امضاء: ن. لنین

دیدگاه سوسیالیسم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۲

● «نواوری» یا
اصلاح‌گرایی؟

م. رازی

● آیا مارکسیسم مرده
است؟

حمید حمید

● در باره بحران
کنونی امپریالیسم

ج. رامین

● ایستایی و پیشرفت
مارکسیسم

روژا لوتزامبورگ

● موضوعیت کنونی
مارکسیسم

بوی شپارد

● در مورد
«بحران مارکسیسم»

لئون تروتسکی

این نشریه فوریه ۱۹۹۵ انتشار

یافت، از دوستانی که مایل به

دریافت آن هستند، تقاضا می‌کنیم

که معادل ۲۰ دلار بابت بهای

نشریه و مخارج پست ارسال

فرمایند.

خاطرات یک مارکسیست - لنینیست

خاطرات یک مارکسیست - لنینیست، دست نوشته‌ای است که بوسیله یکی از فعالین جناح چپ (جناح طرفدار تروتسکی)، به رشته تحریر در آمده است.

(قسمتهای گذشته این نوشته در شماره‌های پیشین «کارگر سوسیالیست» بچاپ رسیده‌است).

نامه ششم

با توافق سری زینوویف، استالین، کامنوف و بوخارین - یک جلسه دفتر سیاسی در کرملین تشکیل شد. پنجمین عضو دفتر سیاسی - تروتسکی - در مسکو نبود. او دوره نقاهتش را در قفقاز سپری می‌ساخت.

شمشیمین عضو دفتر سیاسی و رئیس دائمی آن، (لنین) در مزرعه «لنیل هیلز» در بستر مرگ به سر می‌برد.^(۱)

در غیاب لنین ب. کامنوف عهده‌دار مسئولیت ریاست بود.

تنها یک موضوع در دستور جلسه قرار داشت: برکناری تروتسکی از سمت کمیسار جنگ.

اوضاع حزب در آن زمان بسیار بحرانی بود: در مرکز رهبری حزب دو گروه رقیب یکدیگر شکل گرفتند، گروه استالین و گروه زینوویف.

مدتها بود که این دو گروه شانه بشانه بر علیه تروتسکی ایستاده بودند و در پشت سر دفتر سیاسی و کمیته مرکزی دو گروه سرکردگی خود را تشکیل داده بودند. این گروه مرکب بود از: استالین، کامنوف، بوخارین، رایکوف، تامسکی، زینوویف و یاروسلاوسکی (شخص اخیر اشتباهاً به جای کیویی شف آورده شده است - مترجم) زینوویف بعدها، هنگامیکه سرافکنده به تروتسکی روی آورده طی نامه مخصوصی ما را از این جریان مطلع گردانید.

پیش از آن، در گروه سرکردگی اختلاف افتاد و شروع به انشعاب کرده بود. لکن ترس آنها از تروتسکی بعبارت بهتر از نفوذ تروتسکی در حزب، طبقه کارگر و ارتش سرخ، آنها را در پلنوم نیز چون گذشته متحد کرده بود. آنها می‌دانستند که با وجود عملیات خنده‌آمیز اختلافی وصیت‌نامه و نامه‌های آخرین و جاودان لنین که در آنها از تروتسکی به عنوان ندائی که باید مورد توجه قرار گیرد و از استالین به عنوان شخص که باید از رهبری کمیته مرکزی برکنار شود، نام برده بود - مع الوصف تروتسکی از اطمینان نامحدود بیش از نیمی از حزب برخوردار بود.

ارتش سرخ به تروتسکی به مثابه رهبر نظامیش در طی جنگ پیروزمندانه داخلی، عشق می‌ورزید. این علاقه ارتش به رهبری نامحدود و صمیمی بود. زینوویف و استالین شتابان می‌کوشیدند، تا از دست تروتسکی خلاص شوند.

غیر از چهار عضو، چهار (ظاهراً مقصود نویسنده سه است) کاندیدای عضویت با رأی



مشورتی به آن جلسه دفتر سیاسی دعوت شده بودند. مولوتف، رایکوف و تامسکی...^(۲)

رأی علنی گرفته شد و هر چهار عضو دفتر سیاسی به برکناری تروتسکی از رهبری ارتش سرخ رأی مثبت دادند.

پس از آنکه رأی بصورت مقابله نامه به تثبیت رسید، آنها خود را فاتح محسوب کرده احساس آسودگی نمودند: آنها فکر می‌کردند که تروتسکی خلع سلاح شده دیگر برای آنها خطری نخواهد بود...

حاضرین سپس به انتخاب نامزد برای سمت کمیسار جنگ پرداختند.

بین چهارده نفر گروه سرکردگی بر این مسئله بطرز غیرمترقبه‌ای اختلاف افتاد. این اختلاف بین گروه سرکردگی حتی پیش از این جلسه آغاز شده بود و در اینجا چنین اقتضای بزرگی شعله‌ور شد. زینوویف نامزدی استالین به کمیسار جنگ را پیشنهاد نمود. بدین ترتیب او می‌خواست تا با یک ضربه از دست تروتسکی و استالین، هردو خلاص شود.

زینوویف م.و.، فروتره رهبر نظامی و کارگر صدیق و وفادار حزب را به جای استالین و برای سمت دبیر کلی حزب، پیشنهاد کرد.

زینوویف هم چنین اظهار داشت که این تغییر سمت استالین با خواستی که لنین در وصیت‌نامه‌اش منعکس نموده منطبق است. استالین غافلگیر شده و متعجب شد. او انتظار نداشت که زینوویف از پشت به او خنجر بزند. جدائی او از سمت دبیر کلی به معنای از هم پاشیدن تمام نقشه‌ها و دسیسه‌هایی که فقط با به کار بردن «قدرت عظیم» سمت دبیر کلی می‌توانست به آنها جامه عمل ببوشاند. او احساس کرد که طرحهای جاه‌طلبانه و ترقی سیاسی او به پایان نزدیک است، چرا که او چندان ناپخته نبود که از این وضعیتی که در راس ارتش سرخ دچارش خواهد شد، غافل بماند: ارتش به او علاقه نداشت و ممکن بود کارشکنی‌هایی برای فراهم کرده، او را مقتضح گرداند. لحظه‌ای حساس در زندگی ژ.و. استالین فرا رسید.

او اعتراض نموده ادعا کرد که چنین ترقیبی فقط در خدمت دشمنان حزب خواهد بود. حاضرین در این کلمات تهدیدی آشکارا شنیدند.

بوخارین، مولوتف، اورژنیکید از استالین پشتیبانی کرده، ادعا نمودند که چنین تغییراتی در رهبری و ارتش به انشعاب در حزب منجر خواهد شد. استالین به هدفش رسید. او مجبور به کسب مهلت بود. او به مهلت احتیاج داشت تا آماده دفع این حمله شود. زینوویف عقب نشست... مسئله ناتمام باقی ماند.

این عقب‌نشینی زینوویف، اشتباه مهلکی برای او بود، که نتیجتاً به سرنگونی او منجر شد و حزب و کشور را به طغیانهای عظیم کشاند.

جلسه دفتر سیاسی در کرملین به هیچ تصمیمی نرسید. تصمیم به اتفاق آراء دایره به کناری تروتسکی از کمیساریای جنگ مردم - هم چنان معلق ماند.

تنها یک سال بعد، در ژانویه ۱۹۲۵، دفتر سیاسی بار دیگر به این مسئله بازگشت. در این زمان وقایع چندی اتفاق افتاده و مدتها سپری شده بود. استالین با فعالیتهای جنایت‌بارش مرگ لنین را در ژانویه ۱۹۲۴ تسریع بخشید.^(۳)

۱ - دفتر سیاسی قبل از مرگ لنین متشکل از ۷ عضو بود. اعضا تمام وقت عبارت بودند از: لنین، تروتسکی، زینوویف، کامنوف، بوخارین و تامسکی

۲ - تامسکی عضو تمام وقت دفتر سیاسی بود. مولوتف منشی مخصوص استالین بود.

۳ - در ژانویه ۱۹۲۴، کنفرانس سیزدهم حزب در مسکو گشایش یافت. نمایندگان با دشواری فراوان توسط جناح ضد

لنینی سرکردگان به رهبری استالین انتخاب شده بودند. در طول آن کنفرانس تمام مصوباتی را که قبلاً توسط سرکردگان - که نه تنها بر علیه تروتسکی بلکه از طریق پنهان بر علیه لنین نیز بود - به تصویب رسانید. کلیه تصمیمات کنفرانس به اتفاق آراء پذیرفته شد. (تروتسکی در کنفرانس حضور نداشت، او در قفقاز دوره نقاحت را می‌گذراند.) درام‌نویسان ما (و بخصوص

پوژودین) به مدت چهار سال برای مردم، دروغهای زیادی به نفع استالین در مورد آخرین روزهای عمر لنین و مرگ زودرس او به هم بافته‌اند. از شرح وقایع مختصر زندگی و آثار لنین به

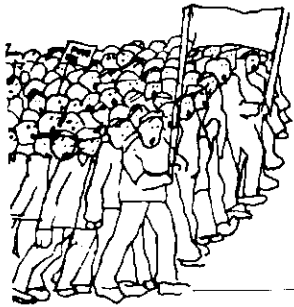
پیوست جلد ۴۵ مجموعه آثار لنین، چاپ پنجم، صفحات ۷۱۷ - ۷۱۶، مطالب زیر را برداشته‌ایم:

۷ ژانویه - لنین در جشن سال نو ۱۹۲۴ کودکان کارگران و کارمندان مزرعه و آسایشگاه (لنیل هیلز) شرکت نمود.

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

در حضور منشی شخص‌اش، که به او کمک می‌کرد، مخفی نمود. یک ساعت بعد، جی.پی.یو. در آپارتمان کامنوف ظاهر شد... و نسخه دست‌نویس را توقیف کرد...

(ادامه دارد)



(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

۱۸ - ۱۷ ژانویه «کرویسکایا» گزارش پیشرفت مذاکرات سیزدهمین کنفرانس حزب را از پراودا، برای لنین می‌خواند
۱۹ ژانویه - لنین برای سورتمه سواری به جنگل می‌رود و در آنجا عملیات شکار را تماشا می‌کند.

۲۰ - ۱۹ ژانویه «کرویسکایا»، مصوبات سیزدهمین کنگره حزب در پراودا (که در میان آنها محکومیت تروتسکیسم وجود داشت) را برای لنین می‌خواند. کرویسکایا بعداً می‌نویسد: "وقتی که روز شنبه ولادیمیر شروع به رنجیدگی خاطر کرد، من باو گفتم که مصوبات به اتفاق آراء تصویب شده‌اند. ما شنبه و یکشنبه را صرف خواندن مصوبات کردیم. ولادیمیر با دقت گوش می‌داد و سؤالاتی از اینجا و آنجا می‌کرد.

۲۱ ژانویه - حال لنین ناگهان وخیم می‌شود. شش و نیم بعد از ظهر - لنین می‌میرد.

مطالب بالا در شرح وقایع تاریخی زندگی لنین و آثار لنین در مجموعه آثار او، نسخه انگلیسی جلد ۲۳ (۱۹۶۶) که دوره اوت ۱۹۲۱ تا ژانویه ۱۹۲۴ را در بر می‌گیرد، نمی‌آید. در نسخه جلد ۲۴ (۱۹۶۴) همانطور که توسط خاطر‌نویس گفته شد و در اینجا ترجمه گردیده است، ظاهر شده است. نسخه انگلیسی

متشابه جلد ۲۵ (۱۹۷۰) حاوی نامه‌های لنین از نوامبر ۱۹۲۰ تا مارس ۱۹۲۳، قسمت شرح وقایع تاریخی زندگی و آثار لنین را ندارد. فراکسیون سرکردگان مسئولیت کامل نظارت دستورات دکترها را در مورد لنین به شخصی که اساساً قابل سرزنش برای وارد شدن حمله شدید عصبی به لنین بود، یعنی استالین، دادند.

۴ - ترجمه انگلیسی داستان پیل نیاک به نام، ما در طبیعت و داستان‌های دیگر به زبان انگلیسی در دسترس می‌باشد. این حادثه همچنین در کتاب تروتسکی، استالین و در کتاب، بگذار تاریخ قضاوت کند. به قلم روی مدودف، توضیح داده شده است.

۵ - این سازمان در بیست دسامبر ۱۹۱۷ تأسیس شد. وظیفه آن بازپرسی‌های اولیه بود. ولی در ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ تحت رهبری دزرنیسکی وظایف آن گسترش یافت، از جمله اعدام و غیره. از زمان استالین به بعد، وظیفه این سازمان دستگیری و قتل عام کمونیستها و مخالفین رژیم استالینیستی گشت.

پشتیبانی می‌کردند - گفته‌هایی که در نامه‌اش درباره مسئله ملی و استقلال داخلی آورده بود دایر بر اینکه: خودش نه تنها ناسیونالیست سوسیالیست واقعی و حقیقی، بلکه یک روسی کبیر قلدر مبتذل است.

پستهای خالی توسط اشخاصی که چرخ تمایلات سلسله مراتب بوروکراسی بودند و تعصبات شوونیستی داشته و یا اشخاصی نادان اشغال شد. اشخاصی که از تاریخ جنبش انقلابی حزب، جنگ داخلی اطلاعی نداشته و از آخرین تقاضاها، نامه‌ها، مقالات، و یا وصایای لنین چیزی نمی‌دانستند.

نامه هفتم

استالین برای اعضا کمیته مرکزی حزب و بستگان لنین یک سیستم جاسوسی ایجاد نمود. این وظیفه را به جی.پی.یو (پلیس مخفی شوروی)، که تحت نظر شخص او به عنوان دبیر کل فعالیت می‌کرد، واگذار نمود.^(۵)

این جاسوسی به طرق مختلف صورت می‌گرفت، از جمله: استخدام منشی‌های شخصی اعضا کمیته مرکزی و یا نزدیکان لنین، به عنوان مأمور جی.پی.یو. منشی‌های شخصی بابت این کار اضافی دستمزد خوبی دریافت می‌کردند، در حقیقت خیلی خوب.

منشی شخصی کامنوف نیز مأمور مخفی بود و به طور منظم به لوییانکا اطلاع می‌داد، هر چه که در خانه کامنوف شنیده و یا دیده بود، هر چه که او انجام می‌داد... اطلاع می‌داد. کامنوف تصادفاً خیانت منشی‌اش را کشف کرد.

کامنوف که طوفانی را که توسط آن شخصیت مهیب بر پا می‌شد حس کرده بود، تصمیم گرفت تا برای نسل آینده تمام خاطراتش را درباره کردار استالین و مولوتوف، در اولین ماههای انقلاب فوریه ثبت کند. از جریات مخوف و هولناک زیادی را در رابطه با آن دوره به تحریر در آورد.

من فقط کمی از آنچه کامنوف به من گفت را به خاطر می‌آورم:

۱ - قلدری جسمانی‌ای استالین بکار برد تا دستگاه دفتر سیاسی کمیته مرکزی و اداره سردبیری پراودا را از دست مولوتف خارج کند. در این جریان مولوتوف بزودی نشان داده و نسبت به مسئولیت‌های حزبی خویش بی‌تفاوتی نشان داد...

۲ - کامنوف حادثه دراماتیکی را توضیح داد که عموماً حزب از آن بی‌خبر است، و به تجدید روابط استالین با منشویکها بدون قائل شدن هیچ گونه شرطی مربوط می‌شود. این واقعه در سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد، یعنی زمانی که استالین بین لنین و دشمنان او مانور می‌داد.

۳ - چگونه تعدادی از بلشویکهای قدیمی پتروگراد و مسکو منجمه خود کامنوف مواضع دفاعی منشویکها را پذیرفتند.

کامنوف نسخه‌ای از این خاطراتش را در پایه یک صندلی در آپارتمان من مخفی می‌کرد. او تصور نمی‌کرد که کسی به فکر نگاه کردن به این خاطرات رسواکننده استالین بیافتد. او نسخه دست‌نویس را

تحت این شرایط زینوویف توانست پیشنهاد خود را در مورد تغییر استالین از سمت دبیر کلی مجدداً مطرح کند. پس از مجبور کردن تروتسکی به استعفا از سمت کمیساریای جنگ، آنها میخائیل فرونزه را به آن سمت منصوب کردند. با این انتصاب استالین و زینوویف امتیازات متقابلی به یکدیگر دادند. ولی آن روسی کبیر قلدر انتقامجو در این انتصاب نیز، خطری متوجه آینده خویش میدید.

«میخائیل واسیلیویچ فرونزه» در میان مردم به عنوان مردی با وجدان و پاک معروف بود استالین از او به عنوان رقیب احتمالی - در صورت تحول اوضاع سیاسی در کشور و حزب - می‌ترسید. او تصمیم گرفت پنهانی «فرونزه» را از پیش پا بردارد. فرونزه، غفلتاً، در اوج قدرت و سلامتی کامل

مرد. من به خاطر می‌آورم که درباره دست داشتن استالین در مرگ فرونزه شایعاتی در مسکو می‌پیچید. انعکاس این شایعات، که بی‌اساس هم نبود، داستانی بود به قلم بوریس پیل نیاک در مجله نووی میر تحت عنوان قصه‌های خاموش نشدنی.^(۴)

داستان درباره بیمارستانی است که یک فرمانده نظامی به علت ورم آپاندیس بدان پذیرفته شده است. شب هنگام مردی استوار با ظاهر و لهجه قفقازی مخفیانه وارد شده به نام منافع انقلاب به جراحان دستور می‌دهد که مرد نظامی را در زیر عمل برسانند. البته این اشاره به فرونزه بود. بعدها، بوریس پیل نیاک با گلوله به قتل رسید و به فراموشی سپرده شد.

بجای فرونزه، وروشیلوف به رهبری ارتش سرخ منصوب شد. هیچ کس دیگر جرأت مطرح کردن مسئله انتقال استالین را نکرد. به نظر می‌رسید که وصیت‌نامه لنین و نصایح او دوباره ارائه سایر سمتها به استالین و بر کناری او از کمیته مرکزی فراموش شده بودند.

و ناگهان... استالین خودش پیشنهاد کرد که از پست دبیر کلی انتقال داده شود.

کامنوف بعدها گفت: "ما به گیچی افتادیم"، ما برای آن آماده نبودیم. این پیشنهاد داوطلبانه عدول از کرسی دبیر کلی ما را خلع سلاح کرد. کاندیدای دیگری در دسترس نبود. ما به استالین گفتیم، احتیاجی به عجله نیست، این موضوع شوخی‌بردار نیست، ما باید اول یک نامزد برای این سمت پیدا کنیم و سپس، قادر خواهیم بود ترتیب این کار را بدهیم... ولی معلوم شد که استالین گستاخانه و تحریک‌آمیز با ما بازی می‌کرد... و وقتی ما این را تشخیص دادیم، دیگر دیر شده بود.

بعدها از آن جلسه دفتر سیاسی، که در آن کناره‌گیری داوطلبانه استالین از پست دبیر کلی رسماً رد گردید، تصفیه‌ای عظیم در حزب و دستگاه دولت شروع شد. آنهاثیکه از اجرای وصیت‌نامه لنین حمایت کردند و برگرد تروتسکی، زینوویف، راکوفسکی و رادک گرد آمده بودند - غالباً بلشویکها و کمونیستهای قدیمی از اوایلین دهه و شرکت‌کنندگان در انقلاب اکتبر و جنگ داخلی - تماماً از پستها و مسئولیت‌هایشان بیرون رانده شدند. حتی آنوقت بطور واضحی آشکار بود که اکثر کمونیستهای آزار دیده هنوز از گفته‌های لنین

مارکسیزم دوران ما

لئون تروتسکی

بخش اول

مقدمه

در آوریل ۱۹۳۹ هنگامی که لئون تروتسکی در مکزیک زندگی می کرد، رساله ای را به عنوان مقدمه ای بر افکار زنده کارل مارکس، (کتابی که در همان سال توسط انتشارات لانگمنز گرین و شرکاء، انتشار یافت) را به رشته تحریر در آورد. ناشر، به دلایل تکنیکی، بخشهایی از نوشته تروتسکی را حذف کرد. این بخش ها در شکل کامل نوشته اصلی تا سال ۱۹۴۷ به انگلیسی انتشار نیافت. در این سال نوشته اصلی بطور کامل تحت عنوان مارکسیزم در ایالات متحده انتشار یافت. در اینجا نسخه به زبان انگلیسی رساله فوق تحت عنوانی مشابه آنچه خود تروتسکی ترجیح می داد را تجدید چاپ کرده ایم که در اختیار خوانندگان قرار می گیرد.

در این مقاله تروتسکی با خلاصه کردن و تطابق دادن تحلیل مارکس در قرن نوزدهم با شرایط امروز، مختصراً به توضیح قوانین سیستم سرمایه داری پرداخته است. آنجایی که مارکس دانسته های خود از شرایط بریتانیا، که در آن زمان از توسعه یافته ترین کشورهای سرمایه داری بود، را مورد استفاده قرار داده، تروتسکی از آمار و ارقام مربوط به ایالات متحده، به عنوان پر قدرتمندترین مرکز سرمایه داری در قرن حاضر، استفاده کرده است.

در سال ۱۹۳۹ دنیا هنوز در چنگ عمیق ترین، طولانی ترین و ویران کننده ترین بحران اقتصادی سیستم سرمایه داری، که تا آن زمان تجربه نشده بود، به سر می برد. تمام تلاشهایی که برای حل این بحران انجام گرفت، چه از طریق رفوهای نوع نظم نوین در ایالات متحده، و چه نوع جبهه مردم در فرانسه و یا انهدام فاشیستی دموکراسی در آلمان، همه و همه غیر موفق بودند. این وضعیت تا پس از جنگ جهانی دوم به طول انجامید، تا اینکه پس از معرفی سیستم اقتصادی جنگی مداوم و یا نیمه مداوم بود که سرمایه داری توانست توازن دو باره ای بر سیستم خود حاکم گرداند و دوره ای طولانی از شکوفایی و توسعه را آغاز کند.

تروتسکی در سال ۱۹۴۰ به قتل رسید و بنابراین زنده نبود تا دوره آخر کساد ی اقتصادی سرمایه داری را نه ببیند و نه در مورد آن بتویسد. او در مورد وقوع جنگ پیش گویی کرد، اما، به چگونگی اتمام آن، و یا اینکه به کجا ختم می شد، بطور صحیح اشاره نکرد. او خاتمه جنگ را همراه با وقوع انقلاب می پنداشت و فکر می کرد که بازسازی پس از جنگ در چارچوب یک سیستم سوسیالیستی صورت خواهد گرفت. البته انقلاباتی پس از جنگ جهانی دوم بوقوع پیوست، اما، نه در کشورهای توسعه یافته صنعتی.

هر گوشه ای از دنیای سرمایه داری به همان اندازه بیمار گشته بود که تروتسکی در این مقاله توصیف کرد. اما، شکست و تعویق انقلاب در کشورهای امپریالیستی در ابتدا به سرمایه داری فرصت نفس کشیدن، و پس از آن فرصت بهبودی

بخشیدن به اوضاع خود را داد. وضعیت یک طبقه حاکم و یا یک سیستم اجتماعی تا موقعی که قدرت را در دست خود دارد، هیچگاه کاملاً نومیدانه نخواهد بود. این ایده ای بود که تروتسکی بارها مطرح کرده بود. او این ایده را در مورد دوران پس از جنگ بکار نگرفت، زیرا او به گنجایش جنبش استالینیستی و سوسیال دموکراسی در جهت از مسیر خارج کردن انقلاب، که بطور غیر مستقیم، و در مواردی بطور مستقیم، در وضعیت هایی که در اروپا در اواخر جنگ ایجاد گردیده بود، کم بها داد. به عبارتی، مشکل ایجاد یک رهبری انقلابی مؤثر، و درجه انعطاف پذیری سرمایه داری.

همچنین گسترش داخلی مبارزه طبقاتی در ایالات متحده به گونه ای غیر از آنچه تروتسکی پیش گویی کرده بود، به پیش رفت. به جای "دوره نوینی از استقلال جنبش طبقاتی پرولتاریا و در عین حال دوره نوینی از مارکسیزم واقعی" که طی آن آمریکا "با چند خیزش به اروپا می رسد و از آن سبقت می گیرد"، بدنبال جنگ جهانی دوم سرمایه داری آمریکا از طریق ترکیبی از اعطاء امتیازات اقتصادی و ایجاد توهومات حول جنگ سرد، جنبش کارگری آمریکا را رام و اهداف آن را به سرقت برد. در آن زمان مارکسیستهای واقعی بایستی تنها برای ادامه حیات خود مبارزه می کردند. اما اگر پیش گویی تروتسکی در مورد آینده مارکسیزم در آمریکا موضوع ابتذال گری عده ای در دهه ۱۹۵۰ قرار گرفت، در دهه ۱۹۶۰ این ابتذال گری از چنان وجه والایی برخوردار نبود. زیرا، با احیاء مبارزه اجتماعی با ابعاد توده ای خود، دهها هزار نفر، برای پیدا کردن راه حلی برای برون رفت از جامعه ای که بطور واضح به همان اندازه بیمار بود که جامعه دهه ۱۹۳۰، اما به شکل دیگری، به ادبیات مارکسیستی روی آوردند.

در مجموع، مارکسیستها در ۱۹۳۹ اینگونه می پنداشتند که کارگران سازمان یافته رهبری مبارزه با سرمایه داری را بدست خواهند گرفت و از این طریق لایه های غیر سرمایه داری جمعیت را بدنبال خود خواهند کشاند. تروتسکی خود را با این نظر همراه می دانست (البته با استثنائاتی از قبیل: باور او به رهبری پیشرو سیاهان (به کتاب نشون تروتسکی در باره ناسیونالیسم و تعین سرنوشت رجوع کنید). رادیکالیسم به تعویق افتاد و تسلسل آن به چیز دیگری منتهی گردید. اولین گروهی که طغیان کرد، آمریکایی های آفریقایی الاصل بودند؛ بعد از آن دانشجویان، روشنفکران و زنان. تا آخر دهه ۱۹۶۰ تبلیغات ضد کمونیستی تأثیر خود را از دست داده بود، کامیابی و بالاترین سطوح تولید اقتصادی در تارخ سرمایه داری دیگر میلیون ها جوان را از پس زدن ارزش های جامعه سرمایه داری و قواعد آن باز نمی داشت، و جنگ، همانطور که جنگ ویتنام نشان داد، به ایجاد رادیکالیسم توده ها منجر گردید، تا به دلسرد شدن آنها. با کشانده شدن گستره

اختلافات عقیدتی، نارضایتی و بیگانگی به چهار گوشه جامعه، احیاء رادیکالیسم کارگری نهفته در کل وضعیت جامعه مسلح گشت. (قابل ذکر است که به یاد داشته باشیم که کارگران صنعتی پیشگامان رادیکالیزه کردن وضعیتی که آمریکا را به لوزه در آورد نبودند. بلکه، آنها موقعی ای که حرکت کردند آن را به سطح نوینی ارتقاء دادند؛ کارگران صنعتی تا چند سال پس از حرکت روشنفکران، دانشجویان و بیکاران که در آن مقطع ابتکار جنبش را بدست داشتند، از خود حرکتی نشان ندادند). مارکسیزم در ایالات متحده بار دیگر فرصت بزرگی در ایالات متحده بدست آورده، و برای سرمایه داران دشوار بود که به خاطر بیاورند که احیاء آن به همان ترتیبی که در دهه ۱۹۳۰ پیش گویی شده بود، بوقوع نیوست.

همراه با پیشگویی هایی که به دلیل نادیده گرفتن فاکتورهای مشخصی نادرست از آب درآمدند، و پیش گویی هایی که در آینده تاریخ مشخص خواهد کرد که، علیرغم اشتباه در زمانبندی و جزئیات، درست خواهند بود یا نه، تروتسکی پیشگویی های دیگری در این مقاله و در نوشتجات دیگر خود کرد که درست به هدف خورد. تراکم و تمرکز سرمایه در دست شرکت های انحصاری ای که او در مورد آنها مطرح کرد که، "در گذشته تداوم یافته اند و در آینده تا به آخر ادامه خواهند یافت"، علیرغم هرگونه قانونی که ممکن است به تصویب رسیده باشد، بیش از آنکه او و مارکس پیش گویی کرده بودند، تداوم یافت (به دلیل اینکه آنها توقع نداشتند که سرمایه داری بتواند تا این حد دوام بیابد). تاریخ نگاران رادیکال و جوانتر تازه به کاراکتر امپریالیستی جنگ جهانی دوم، که تروتسکی قبل از وقوع آن به تحلیل آن پرداخت، پی برده اند. پیشگویی تروتسکی مبنی بر گسترش جهانی سلطه امپریالیسم آمریکا کاملاً صحت خود را ثابت کرد.

اما اشتباه خواهد بود که در مورد اهمیت این پیشگویی ها اغراق ورزیم، بویژه در مورد پیشگویی های کوتاه مدت، و یا از آنها اعتبار مارکسیزم در دوران خود را استنتاج نماییم. تروتسکی پیغمبر نبود، خودش هم چنین لقبی را نمی پذیرفت. او نه "پیش بینی مرضی" [واژه ای که خود او ترجیح می داد] از سوی خود، و نه پیش بینی هیچکس دیگر را بر مبنای سیرت غیرمشروط قرار نمی داد.

چند ماه پس از نگارش رساله حاضر او نوشت: "یک پیش بینی سیاسی نمی تواند به اندازه یک پیش بینی نجومی به صحت خود وانمود کند"، این پیش بینی تنها موقعی "کافی خواهد بود که در آن نشانه های صحیح تکامل یک خط کلی و کمک به جهت یابی مشخص سیر حوادث تعیین گردند، سیر حوادثی که در طی آن خط اصلی بطور اجتناب ناپذیری یا به طرف راست تغییر مسیر

سرمایه‌داری قرار داده است. در هر صورت، هر کسی نتوانسته باشد عادت پذیرش بدون انتقاد انعکاسات ایدئولوژیک از پیش آماده شده توسعه اقتصادی را از سر خود باز دارد، هر کسی در چارچوب منطق مارکس طبیعت اساسی کالا را به عنوان سلول پایه‌ای ارگانیزم سرمایه‌داری دنبال نکرده باشد، ثابت خواهد کرد که هیچگاه قادر نخواهد بود به شکل علمی مهمترین و حساس‌ترین آشکارسازی‌های دوره ما را درک کند.

مقد مارکس

بشر پس از اینکه علم را به عنوان [ابزار] شناخت تکرار عینی طبیعت به رسمیت شناخت، تاکنون سرسختانه و مستمرانه کوشش کرده تا خود را خارج از حوزه علم قرار دهد، و امتیازات ویژه‌ای را در شکل به اصطلاح مرادف با نیروهای مافوق حس (مذهب)، و یا با فرضیات اخلاقی بی‌انتهای (ایده‌آلیزم)، برای خود حفظ کند. مارکس قطعاً انسان را برای همیشه از این امتیازات نفرت‌انگیز محروم کرد. به او به عنوان رابطی طبیعی در روند توسعه طبیعت مادی، به جامعه بشری به عنوان سازمان تولید و توزیع، و بالاخره به سرمایه‌داری به عنوان مرحله‌ای از توسعه جامعه بشری، نگریست. هدف مارکس این نبود که به کشف قوانین ابدی اقتصاد بپردازد. او وجود چنین قوانینی را تکذیب کرد. تاریخ توسعه جامعه بشری، تاریخ سیستم‌های اقتصادی گوناگونی است که هر کدام طبق قوانین خود عمل می‌کنند. انتقال از یک سیستم به سیستم دیگر همیشه توسط رشد نیروهای مولده، یعنی، رشد تکنیک و سازماندهی کار، تعیین می‌گردد. تغییرات اجتماعی در کاراکتر خود، تا نقطه معینی، به صورت کمی ظاهر می‌گردند و در بنیان‌های جامعه تغییری حاصل نمی‌کنند. یعنی، اشکال متداول مالکیت، اما، جامعه به نقطه‌ای می‌رسد که نیروهای مولده رشد یافته دیگر قادر به محدود کردن خود در قالب اشکال سابق مالکیت نیستند؛ در این موقع تغییر رادیکال، همراه با شوک‌هایی، در نظم اجتماعی صورت می‌گیرد. کمون اولیه یا توسط برده‌داری جایگزین گردید و یا مکمل آن گشت. نظام رعبی با روبنای فئودالی خود جانشین برده‌داری شد؛ توسعه تجاری شهرها در قرن شانزدهم نظم کاپیتالیستی بر اروپا را غالب کرد که از آن زمان تا کنون از چندین مرحله گذشته است. در سرمایه مارکس به مطالعه عمومی اقتصاد مبادرت نمی‌ورزد، بلکه او اقتصاد سرمایه‌داری را که دارای قوانین مشخص خود است را مورد مطالعه قرار می‌دهد. تنها در حین عبور از سیستم‌های اقتصادی دیگر است که او، برای روشن کردن مشخصات سرمایه‌داری، به آنها می‌پردازد. اقتصاد خودکفای خانواده دهقان اولیه به "اقتصاد سیاسی" نیاز ندارد، زیرا این اقتصاد، از یک سو، تحت سلطه نیروهای طبیعی قرار دارد، و از سوی دیگر، تحت سلطه نیروهای سنتی. اقتصاد طبیعی جامع یونانی‌ها و رومیان، که بنیادش بر نیروی برده مستقر گشته بود تحت انقیاد برده‌دارانی بود که "نقشه‌ی آنها مستقیماً توسط قوانین طبیعت

خلاصه جلد اول سرمایه - اساس کل سیستم اقتصادیات مارکس - توسط «Otto Ruhle» با دقت زیاد و آگاهی کامل از وظیفه خود، به تحریر درآمد. اولین چیزی که حذف شد مثالهای غیر مستعمل و نگاه‌ها بودند، سپس نقل قولهای نویسندگانی که امروزه تنها از نقطه نظر تاریخی اهمیت دارند، بعد از آن، بحث و جدل‌ها با نویسندگانی که اکنون فراموش شده‌اند، و در نهایت، تعداد زیادی مدارک - مصوبات پارلمانی، گزارشات بازرسان کارخانه‌ها و امثالهم - که هر چند از نقطه نظر درک دوره مشخصی مهم هستند، اما، جایی در بیان خلاصه شده‌ای که بیشتر دنبال تعقیب مسائل تئوریک است، تا اهداف تاریخی، ندارد. همچنین، آقای «Ruhle» همه کوشش خود را بکار برده است تا استمرار در توسعه تحلیل علمی، و وحدت بیان، حفظ گردد. ما بر این باوریم که، به استنتاجات منطقی و انتقالات دیالکتیکی تفکر [مارکس] از سوی ایشان هیچگاه تعدی‌ای نشده است. این تلخیص، منطقاً، دعوتی است به مروری بسیار دقیق و فکر شده. برای کمک به خواننده، آقای «Ruhle» تیرهایی در حاشیه به نوشته خود افزوده است. برخی از استدالات مشخص مارکس، به ویژه در اولین فصل، مشکلترین فصل، ممکن است برای خواننده غیر مبتدی بیش از اندازه استدلال‌گرایانه، موشکافانه و یا "متافیزیکی" به نظر آید. در واقع، این برداشت ماحصل عادت‌ی است که می‌خواهد به پدیده‌های بیش از اندازه معمولی، برخوردی علمی داشته باشد. کالا به چنان چیز پرنفوذ، سنتی و ملموس بخشی از حیات روزمره ما تبدیل گردیده، که ما، که با لالایی به خواب رفته‌ایم، حتی سعی نمی‌کنیم در این مورد تعمق که چرا بشر از اشیای مهمی که برای ادامه حیات مادی لازمند، در مقابل سکه‌های کوچک طلایی و یا نقره‌ای که هیچ استفاده‌ای ندارند، چشم پوشی می‌کند. مسئله به کالا محدود نمی‌شود. همه مقولات (مفاهیم پایه‌ای) اقتصاد بازار بدون هیچ تحلیلی، به عنوان بدیهیاتی به نظر پذیرفته شده می‌آیند، توگویی این مقولات پایه طبیعی روابط بشر را تشکیل می‌دهند. با این وجود، در حالی که واقعیات روند اقتصادی، کار انسان، مواد خام، ابزار، ماشین‌آلات، تقسیم کار، لزوم توزیع محصولات تمام شده بین شرکت‌کنندگان در روند کار و امثالهم هستند، مقولاتی همچون "کالا"، "پول"، "دستمزدها"، "سرمایه"، "سود"، "مالکات"، "امثالهم تنها انعکاسات نیمه رمزی جنبه‌های گوناگونی از یک روند اقتصادی در مغز انسانهاست که نه آن را درک می‌کنند و نه تحت کنترل آنهاست. برای کشف آنها، یک تحلیل عمیق علمی ضروریست.

در ایالات متحده آمریکا، جایی که اگر شخصی یک میلیون داشته باشد می‌گویند او یک میلیون "آرز" دارد، مفاهیم بازار از هر جای دیگر بیشتر جا افتاده است. تا همین اواخر آمریکایی‌ها خیلی کم به روابط اقتصادی می‌اندیشیدند. در سرزمین قدرتمندترین سیستم اقتصادی تئوری اقتصادی همواره بشدت عقیم مانده بود. تنها بحران عمیق اقتصادی کنونی آمریکا را و پوست‌کنده افکار عمومی را در مقابل معضلات بنیادین جامعه

خواهد داد و یا بطرف چپ* (نوشته‌جات لئون تروتسکی ۱۹۳۹-۱۹۳۸، ص ۱۱۶). تروتسکی در سال ۱۹۳۷ در طی اظهار نظر خود در مورد تداوم موضوعیت مانیفست کمونیزم، ۱۸۴۷، چنین گفت: "اما این بدین معنی نیست که پس از ۹۰ سال رشد بی‌نظیر نیروهای مولده و مبارزه طبقاتی گسترده، مانیفست نه به تصحیحاتی و نه به اضافاتی نیاز ندارد. تفکر انقلابی هیچ وجه مشترکی با بت‌پرستی ندارد. برنامه‌ها و پیش‌بینی‌ها در پرتو تجربه، به عنوان بزرگترین محک منطق انسان، به آزمایش گذاشته می‌شوند. مانیفست هم به تصحیحات و اضافاتی نیازمند است." او در جهت توضیح اشتباهات مانیفست قدم برداشت. اشتباهات تحلیلی و زمانی، و برای تصحیح آنها - البته نه از طریق که نابیان آکادمیک سرمایه‌داری تلاش می‌کنند، بلکه، طبق متدی که در پایه‌های خود مانیفست قرار داده شده‌اند.

تروتسکی پیش‌بینی‌های خود را بیش‌تر از پیش‌بینی‌های مارکس و انگلس غیرقابل انتقاد نمی‌دانست. زیرا، برای او پیش‌بینی راهنمای عمل بود، راهی برای توسعه جهت‌گیری برای دخالت مؤثر در مبارزه علیه سرمایه‌داری، متد او این بود که تلاش کند دلیل اشتباه خود را پیدا کند و پس از آن پیش‌بینی دیگری بکند. این آن چیزی است که در هر علمی و توسط هر دانشمندی واقعی انجام می‌گیرد.

امروز وظیفه انقلابیون آن است که برای تروتسکی و لنین آن کاری را انجام دهند که آنها برای مارکس و انگلس انجام دادند - آنها را مورد مطالعه قرار دهند، یاد بگیرند چطور از متد انقلابی آنها استفاده کنند، برنامه آنها را، آنجا که اشتباه است، و یا کمبود دارد، تصحیح کنند و آنرا، آنجا که منسوخ شده است، ارتقاء و با شرایط امروز وقف دهند و با متد و برنامه آنها مداخله کنند و سرمایه‌داری را سرنگون کنند. زیرا مارکسیست‌های بزرگ کاملاً محق بودند که باور کنند سرمایه‌داری از حل معضلاتی که بشر در مقابل آنها قرار داده، عاجز است؛ که تناقضاتی که از درون سرمایه‌داری بیرون آمده، هر شکل نوینی که به خود بگیرند، نمی‌توانند از طریق سازش طبقاتی و رفم حل گردند، بلکه، به مبارزه طبقاتی و رهبری انقلابی که به بازسازی سوسیالیستی جامعه منتهی می‌گردد، نیاز دارد؛ و اینکه سوسیالیزم نه تنها یک نیاز است و امکان‌پذیر، بلکه، همچنین مرحله مهم بعدی در تحول تدریجی جامعه بشری است. همانطور که تروتسکی در مقاله‌ای که ضمیمه همین نوشته گردیده می‌گوید: "هیچ دلیلی برای رد متد علمی، تا زمانی که هیچکس، مطلقاً هیچکس، چیز برتری برای جایگزینی آن ارائه نداده، وجود ندارد.

جورج بریش ۱۹۷۰

مارکسیزم دوران ما

این کتاب بطور فشرده مبانی آموزش اقتصاد مارکس را از زبان خود مارکس اعلام می‌دارد. بهر رو، تاکنون هیچکس بهتر از خود مارکس قادر به بیان مفصل تئوری ارزش کار نگشته است.

جامعه را تأمین می‌کند، بلکه به آن امکان رشد را هم می‌دهد. این بدین معنیست که هرج و مرج در هر حال به هیچوجه هرج و مرج نیست، بلکه، از طرفی بطور اتوماتیک، و یا شاید آگاهانه، تنظیم می‌گردد. برای درک مکانیزمی که از طریق آن جنبه‌های مختلف اقتصاد را در قالب یک وضعیت متعادل نسبی قرار دهیم، بایستی قوانین عینی سرمایه‌داری کشف شوند.

بطور واضح قوانینی که حاکم بر حوزه‌های گوناگون اقتصاد سرمایه‌داری - دستمزدها، قیمت، زمین، اجاره، بهره، اعتبار، بازار بورس - عمل می‌کنند متعدد و پیچیده هستند. اما در محاسبه نهایی همه آنها تحت یک قانون مجرد قرار می‌گیرند. قانونی که توسط مارکس تا نهایت اکتشاف گردید. یعنی، قانون ارزش کار، که در واقع تنظیم‌کننده اصلی اقتصاد سرمایه‌داری است. جوهر این قانون ساده است. جامعه دارای ذخیره مشخصی از نیروی کار است. این نیروی کار محصولاتی تولید می‌کند که مایحتاج بشر را تأمین می‌دارند. در نتیجه تقسیم کار بین تولیدکنندگان مستقل، محصولات شکل کالا بخود می‌گیرند. این محصولات در ابتدا مستقیماً، و در نهایت از طریق واسطه دیگری، مثل طلا و یا پول، به نسبت مشخصی با یکدیگر مبادله می‌شوند. خاصیت اساسی کالاها، که آنها را در چارچوب رابطه مشخصی برابر با یکدیگر قرار می‌دهد، کار انسان است که برای تولید کالاها به مصرف می‌رسد - کار مجرد، کار بطور کلی - و اساس و معیار ارزش است. تقسیم کار بین میلیونها تولیدکننده پراکنده به از هم پاشیدن جامعه منتهی نمی‌شود، زیرا کالاها بر مبنای زمان کار اجمالاً لازم که صرف تولید آنها می‌گردد، مبادله می‌شوند. بازار، به عنوان عرصه مبادله، با قبول و یا رد کالاها، تصمیم می‌گیرد که آیا کالاها آن کار اجمالاً لازم را در بردارند یا نه. و از این طریق نسبت‌های کالاهای گوناگون لازم برای جامعه را تعیین می‌کند؛ و در نتیجه همچنین توزیع نیروی کار بر مبنای صنف گوناگون را تعیین می‌کند.

روندهای واقعی بازار به اندازه زیادی پیچیده‌تر از آنچه‌یست که در سطور فوق بیان گردید. بدینسان قیمت‌ها با گردش حول ارزش کار، به شکل قابل ملاحظه‌ای بین سطح بالا و پایین ارزش خودشان نوسان می‌کنند. علل این نوسانات بطور کامل در جلد سوم سرمایه توسط مارکس توضیح داده شده است. یعنی، شرح "روند تولید سرمایه‌داری به عنوان یک [اقتصاد] کل". با این وجود، تبانیات بین قیمت‌ها و ارزش‌های کالاها در موارد جداگانه، جمع کل قیمت‌ها مساویست با جمع کل ارزش‌ها، زیرا، در محاسبه نهایی تنها ارزش‌هایی که توسط کار انسان ایجاد گردیده‌اند در اختیار جامعه قرار می‌گیرند و قیمت‌ها نمی‌توانند از این محدوده فراتر ببروند. حتی در چارچوب قیمت‌های انحصاری تراست‌ها، جایی که کار ارزش جدیدی ایجاد نکرده است، در آنجا حتی «راکفلر» هم چیزی گیرش نمی‌آید.

ادامه دارد

ترجمه م. سهراپی

تاریخی می‌نگریست، تا اینکه فقط به عنوان مرحله تاریخی‌ای در تکامل جامعه بشری. مارکس با انتقاد از اقتصاد سیاسی هم اشتباهات آن را و هم تناقضات خود سرمایه‌داری را آشکار ساخت. همانطور که «روزا لوگزامبورگ» با تیزهوشی مشاهده کرده است، آموزش اقتصادی مارکس بجهت علم اقتصاد سیاسی کلاسیک است، بجهت‌ای که تولدش به قیمت مرگ مادرش تمام شد.

دانش از طریق مطالعه پشت پرده و سحرآمیز محقق به هدف خود نائل نمی‌گردد. بلکه، در متن جامعه. همه منافع و اشتیاق و علاقه‌ای که جامعه را به دو نیم تقسیم می‌کند، نفوذ خود را بر توسعه دانش می‌گذارند. بویژه بر اقتصاد سیاسی، به عنوان دانش فقر و ثروت. مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داران تنورسین‌های بورژوازی را مجبور کرد که به تحلیل علمی استثمار پشت پرده و خود را با توضیحات ساده حقایق اقتصادی مشغول کنند. مطالعه تاریخ اقتصاد، و بدتر اینکه، تحریف مطلق مسائل آنطور که وجود دارند، با هدف توجیه رژیم سرمایه‌داری. دکتترین اقتصاد که این روزها در مراکز آموزشی رسمی آموزش داده می‌شود و در مطبوعات بورژوازی موعظه می‌شود، از لحاظ ارائه حقایق مهم اقتصادی کمبودی ندارد. با این وجود، کاملاً قادر به در برگرفتن روند اقتصادی بطور کلی، و کشف قوانین و چشم‌اندازهای آن نیست. و اشتیاقی هم به انجام این کار ندارد. اقتصاد سیاسی رسمی چیزی مرده است. معلومات و اطلاعات واقعی در مورد جامعه سرمایه‌داری تنها می‌تواند از طریق سرمایه‌ی مارکس بدست آید.

قانون ارزش کار

در جامعه معاصر رابطه اساسی بشر با یکدیگر از طریق مبادله صورت می‌گیرد. هر محصول کار که وارد روند مبادله می‌شود، به کالا تبدیل می‌گردد. مارکس تحقیق خود را از کالا آغاز کرد و از این سلول پایه‌ای جامعه سرمایه‌داری به استنتاج آن روابط اجتماعی‌ای دست یافت که مستقل از اراده بشر، خود را به صورتی عینی بر مبنای مبادله شکل داده‌اند. تنها با دنبال کردن چنین خط سیری معمایی بنیادین سرمایه‌داری قابل حل است. یعنی اینکه، چگونه در جامعه سرمایه‌داری که انسان تنها به خودش فکر می‌کند و هیچکس به همه فکر نمی‌کند، بخش‌های وابسته رشته‌های مختلف اقتصاد، که برای حیات بشر ضروری هستند، ایجاد می‌گردند.

کارگر نیروی کار خنود را بفروش می‌رساند؛ دهقان محصول خود را به بازار می‌برد؛ تزرول خور و بانکدار پول قرض می‌دهند؛ مغازه‌دار اجناس گوناگون خود را ارائه می‌دهد؛ کارخانه‌دار به ساختن واحد تولیدی می‌پردازد؛ دلال بورس سهام و اوراق قرضه خرید و فروش می‌کند؛ و هر یک هم ملاحظات، نقشه خصوصی، ملاحظات در مورد دستمزدها و سود خود را دارند. با این وجود، از میان این هرج و مرج در تلاش و فعالیت‌های افراد منفرد یک اقتصاد کل مشخص بیرون می‌آید که علیرغم این حقیقت که اقتصادی موزون نیست بلکه متناقض است، با این وجود نه تنها امکان بقای

و کار عادی تعیین می‌گردد. همین را ممکن است بتوان در مورد دولت قرون وسطی با سرف‌های دهقان آن مطرح کرد. در تمام این موارد روابط اقتصادی در شکل خام خود واضح و روشن بودند. اما مورد جامعه معاصر کاملاً فرق می‌کند. این جامعه روابط جامع کهن و وجوه کار به ارث برده از جوامع قبلی را از میان برد. روابط اقتصادی نوین، شهرها و روستاها، استانها و ملتها را به هم وصل کرد. تقسیم کار، تمام کره خاکی را احاطه کرده است. با از هم پاشیده شدن سنت و کار عادی، این قیود خود را در قالب یک نقشه معین جای ندادند، بلکه، جدا از آگاهی بشر و دوراندیشی او، و به نظر می‌رسید که پشت سر او، وابستگی بشر، گروه‌ها، طبقات، و ملت‌ها که ماحصل تقسیم کار اجتماعیست، توسط کسی رهبری و یا اداره نمی‌شود. انسانها برای همدیگر کار می‌کنند بدون اینکه یکدیگر را بشناسند، بدون اینکه از نیازهای یکدیگر خبر داشته باشند، با این امید، و یا حتی با این اطمینان که، روابط فی‌مابین آنها به طریقی زندگی آنها را تنظیم خواهد کرد. و در سطح گسترده‌ای هم چنین می‌کنند، و یا عادت کرده بودند که چنین کنند.

این کاملاً غیر ممکن است که بخواهیم علل بازتولیدی جامعه سرمایه‌داری را در آگاهی ذهنی - تلاشها و نقشه‌های - اعضای این جامعه در بیابیم. بازتولیدی عینی جامعه سرمایه‌داری قبل از اینکه علم به صورت جدی در مورد آن شروع به تعمق کند، فرموله شد. تا به امروز اکثریت قابل ملاحظه‌ای از انسانها هیچ چیز راجع به قوانین ناظر بر سرمایه‌داری نمی‌دانند. همه قوت متد مارکس در برخورد او به پدیده اقتصاد، نه از نقطه ذهنی افراد، بلکه، از نقطه نظر عینی جامعه به طور کلی، نهفته بود. درست همانطور که یک دانشمند تجربه‌گر علوم طبیعی به یک کندوی عسل و یا یک چال مورچه برخورد می‌کند.

برای علم اقتصاد اهمیت تعیین‌کننده آنست که مردم چگونه به انجام یک سری اعمال دست می‌زنند، نه اینکه آنها در مورد انجام آن اعمال چه فکر می‌کنند. در اساس جامعه اخلاق و مذهب وجود ندارد، بلکه، طبیعت و کار قرار دارند. متد مارکس مازیاالستیست، زیرا سیر حرکت آن از هستی به آگاهی است، نه برعکس. متد مارکس دیالکتیکیست زیرا، هم طبیعت و هم جامعه را آنطور که تکامل می‌یابند در نظر می‌گیرد، و به خود تکامل تدریجی به عنوان جدالی دائمی بین نیروهای متضاد می‌نگرد.

مارکسیزم و دانش رسمی

مارکس دارای اسلاف خود بود. اقتصاد سیاسی کلاسیک - «آدام اسمیت» و «دیوید ریکاردو» - قبل از بلوغ جامعه سرمایه‌داری به اوج شکوفایی خود رسید. قبل از اینکه سرمایه‌داری در مورد فردای خود هراسی به خود راه دهد. مارکس به هر دوی این کلاسیست‌های بزرگ حق شناسی ژرفی ادا کرد. با این وجود اشتباه اساسی علم اقتصاد سیاسی کلاسیک این بود که به سرمایه‌داری به عنوان هستی معمول بشر برای تمام دوره‌های

Selected articles of this issue:

- * USA military attack on Iran
- * Position of USA in Kurdistan
- * Critique of Workers' Communist Party
- * Situation of Workers in Iran
- * On independent women's organisation
- * Refugees in Turkey and Holland

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند سایر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی با نام IRS و به نشانی بانکی
زیر ارسال شود:

IRS, Nat West Bank,
(60-17-04) A/C:13612271
86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

۳۷۷۳ ۲۴۹-۱۷۱ (۴۴)

Tel & Fax: (44) 171-249 3773

نشانی ما:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۳۷ - سال ششم - مهر ۱۳۷۵

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای احیای حزب پیشتاز انقلابی ایران. گسترش کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دمکراتیک مستکی بر ارگان‌های خود سازماندهی زحمتکشان و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری همراه با دمکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب. ■ تلاش در راستای احیای حزب پیشتاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی. ■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

با نشانی‌های زیر نیز می‌توانید
با ما مکاتبه کنید:

● آلمان:

Redaktion VORGAN
HANSA-RING 4
50670 KÖLN
GERMANY

● هلند:

OFFENSIEF
POSTBUS 11561
1001 GN AMSTERDAM
NETHERLANDS

● سوئد:

OFFENSIV
BOX 374
123 03 FARSTA
SWEDEN

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

■ آثار لئون تروتسکی

- تاریخ انقلاب روسیه
- برنامه انتقالی
- انقلابی که به آن خیانت شد
- بین‌الملل سوم پس از لنین
- لنین جوان
- انقلاب مداوم
- کمون پاریس
- نتایج و چشم‌اندازها
- یادداشت‌های روزانه

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی

شماره ۱:

در باره حزب پیشتاز انقلابی...

شماره ۲:

در دفاع از مارکسیزم.....

شماره ۳:

در باره مفهوم سوسیالیزم.....